

بررسی

چند مسأله اجتماعی

علی اکبر اکبری

فهرست

صفحه	عنوان
۹	مقدمه
۱۱	۱- آیا عثمانی تجلی قدرت سیاسی و اجتماعی است
۱۴	۲- يك انحراف فکری و تاریخی
۱۶	۳- انحرافات و تحریفات دیگر
۱۸	۴- پیدایش استعمار و مسیر حرکت آن
۲۲	۵- نقل قولهایی از نهر و درباره استعمار
۲۸	۶- درباره منشاء طبقات
۳۰	۷- طبقات اعتقادی و نژادی
۳۷	۸- طبقه نژادی
۴۰	۹- طبقه سادات
۴۱	۱۰- طبقه روحانی
۴۶	۱۱- آیا دريك جامعه نابرابر ...
۵۰	۱۲- چگونه انسان آزاد می شود
۵۳	۱۳- مبانی اجتماعی خوشبختی و بدبختی
۶۱	۱۴- کشف عوامل همه انحرافات ...

حق طبع محفوظ

چاپ پانصد نسخه از این کتاب در تیرماه یکهزار و سیصد و چهل و نه شمسی
در چاپخانه تابش تهران به پایان رسید

توضیح و پوزش

اسم بعضی از کتابها و عنوان اکثر مقالات چنان صحیح و بجا انتخاب میشوند که خواننده از اسم و عنوان بخوبی میتواند حدس بزند که کتاب و مقاله درباره چه موضوعات و مطالبی نوشته شده است.

باین منظور و بخاطر آنکه خریدار، کتاب مورد نظرش را انتخاب نماید سعی زیادی داشتم که اسم کتاب کاملا و از هر لحاظ بتواند این منظورها را تأمین نماید. ولی متأسفانه بعلمت آنکه این کتاب، بررسی و نقدی است بر کتاب «اسلام شناسی» و بخاطر آنکه مطالب و موضوعاتی که مورد بررسی قرار گرفته شامل مباحث و مسائل اجتماعی، اقتصادی، تاریخی، فلسفی و... میشود در انتخاب يك اسم صریح و گویا این اشکالات را داشتیم.

در همین زمان، بخشی ازین کتاب در جنگی بنام «فصلهای سبز» با اسم «ثوریهها و عقاید دکتر شریعتی» منتشر شد. ولی بعد متوجه شدم که این اسم، حاوی مطالب کتاب نمیشود زیرا که قسمت عمده عقاید و نظریاتی که آقای دکتر شریعتی در کتاب آورده، عقایدی است که قبلا از طرف دیگران آمده است و با عقاید آقای شریعتی همان افتقادات ایده‌الستی و ارتجاعی است که از قبل و در زمان حاضر یا

۶۳	۱۵- جنایات و تجاوزات بورژوازی غرب
۶۴	۱۶- روشنفکران وابسته به سرمایه‌داری
۶۶	۱۷- اشاره‌ای به اخلاق و وجدان
۷۰	۱۸- ترس انسان معلول سیستم اجتماعی و...
۷۵	۱۹- مقایسه‌ای بین سرمایه‌داری و ...
۸۴	۲۰- چگونگی ادراک و برداشت ...
۸۸	۲۱- بعضی از امتیازات ماشین
۸۹	۲۲- سرمایه‌داری نسبت به فتودالیسم
۹۲	۲۳- جبر و اختیار
۹۴	۲۴- جبر علمی
۹۷	۲۵- تقسیم مردم به طبقات
۹۹	۲۶- تزوآنتی تزوستر
۱۰۲	۲۷- تنازع بقاء يك ثوری ارتجاعی و غیر علمی است
۱۰۶	۲۸- جنگ معلول اختلافات طبقاتی است
۱۰۹	۲۹- مراحل مختلف تاریخی

خیلی صریح و روشن و یا در پوششی از الفاظ علمی، معمول میباشد. بعد فکر کردم اسم کتاب «انتقاد بر کتاب اسلام شناسی» باشد. ولی دیدم خواننده پیش خودش فکر میکند منی که اصل کتاب را نخوانده‌ام چه لزومی دارد انتقاد بر آنرا بخوانم و چه استفاده‌ای نقد کتابی میتواند برای من داشته باشد. در حالیکه اینطور نیست کسی که کتاب را نخوانده است هیچ احتیاجی بمطالعه کتاب اسلام شناسی ندارد و البته اگر کسی فرصت کند و علاقمند باشد چه بهتر که کتاب، بخصوص مقدمه را حتماً بخواند، و برای کسی که کتاب را نخوانده باشد هیچ اشکالی ایجاد نمیکند چرا که از حدود صد صفحه مقدمه فقط چند موضوع که گاهی از یک جمله و خط تجاوز نمیکند نقد شده است و این جمله و خط دارای معنی کامل و مستقلى است که از متن کتاب نقل شده و بعد بررسی گردیده است.

از طرفی آن چند موضوع و مطلبی که نقد شده فقط نقد نیست بلکه بررسی و تحلیل هم هست باین معنی که عقاید و نظریاتی که در کتاب آمده همه‌ی کسانی که در جریان مطالعه و آشنائی و آگاهی نسبت بمسائل فکری و عقیدتی و ایدئولوژیهای متضاد و مختلف هستند بخوبی بمطالب و عقاید کتاب احاطه دارند و من بهمین جهت که مطالب و عقاید کتاب، بخشی از عقاید و نظریات رایج و معمول است مورد بررسی قرار داده‌ام. زیرا که برای نقد و جواب به کتاب مذکور پاسخ بهمه‌ی کسانی است که دارای چنین افکار و عقایدی هستند.

سرانجام اسم کتاب را «بررسی چند مسأله اجتماعی» گذاشتم باین علت که در قالب بررسی کتاب چندین مسأله اجتماعی و در عین حال تاریخی و فلسفی و اقتصادی هم مورد بررسی قرار گرفته است.

اهمیت کار در این است که در مباحث و مسائل مذکور دو نوع تفکر و شیوه بررسی مورد بحث قرار گرفته و خواننده میتواند از طرح و بررسی دو نوع اعتقاد و اندیشه برداشت و نتیجه گیریهای لازم را بدست آورد.

غلط نامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۲	۲۷	سربی	سربی
۱۴	۱۳	زرو زور و هومی شد	زروزور شد
۲۱	۱۳	پنهای	پنهان
۲۲	۷	استعماری	استبدادی
۵۷	۱۶	تعمیر	تغییر
۷۰	۲۱	ارتباط انسان با	ارتباط انسان با انسان یا
۷۱	۲۰	باروابط	باروابط
۷۳	۳	ومعلول	معلول و
۸۷	۱۴	عیان	جهان
۹۰	۹	تکنولوژی علوم	تکنولوژی و علوم
۹۲	۵	بجوامع	بجوامع
۱۰۲	۷	نتایج	تنازع
۱۰۲	۹	غیر عملی	غیر علمی
۱۰۷	۱۵	عاطفی و ۵.ر.	عاطفی و روانی

مقدمه

کتاب «اسلام شناسی» تألیف آقای دکتر علی شریعتی در ۶۲۷ صفحه و در چهار بخش در زمستان ۱۳۴۷ انتشار یافت.

من فقط ۱۰۰ صفحه از بخش اول کتاب (از صفحه ۲۹) و چند صفحه‌ای که تحت عنوان «با خواننده» است و بیشتر موضوعات و مطالبی که امکان و جای بحث آن بوده است بررسی و تحلیل کرده‌ام.

چون منظور از بررسی تحلیل و ادراک علمی درباره نقطه نظرها و عقایدیست که از طرف آقای دکتر ابراز گردیده همین چند مورد هم با همه فشردگی تقریباً کتابی شده است.

نکته دیگر اینکه تقریباً تمامی نقطه نظرها و عقاید آقای شریعتی عقاید و تئوریهایی است که قبل از ایشان از طرف ایده‌یست‌ها و علمای مرتجع بیان شده است با توجه باینکه آقای شریعتی سعی کرده است مانند بسیاری از معاصران اینگونه افکار و عقاید کهنه و ضد علمی را در پوششی از الفاظ و واژه‌های علمی بپوشاند تا باینوسیله باینگونه عقاید کهنه و غیر علمی جنبه علمی بدهد بنا بر این چون نحوه تفکر آقای شریعتی ایده‌آلیستی و شیوه بررسی اش متافیزیکی است نتیجتاً بررسی عقاید آقای شریعتی در واقع بررسی و تحلیل تفکر ایده‌آلیستی و شیوه بررسی متافیزیکی است.

ما امروز در زمانی زندگی میکنیم که انسان بیاری و راهنمایی تئوریهای فلسفی و علمی جهان را می‌شناسد و آنرا تغییر میدهد. از این لحاظ علوم و دانشهای بشری قوانین و تئوریهایی هستند که از طبیعت و جامعه گرفته شده و بر روی طبیعت و جامعه بکار افتاده است.

فلسفه و علوم ساخته و پرداخته ذهن فلان فیلسوف و دانشمند نیست بلکه ناشی از روابطی است که در خود اشیاء و پدیده‌های عالم هستی وجود دارد و عالم بادرک این روابط، آنها را بصورت قانون و تئوری عرضه میکند و با انطباق تئوری با عمل صحت آن اثبات میگردد و باشناخت و تغییر جهان عملاً آنرا مورد استفاده قرار میدهد.

بنابراین عقاید و تئوریهایی که از عهده ادراک و تغییر جهان بر نیایند و انسان را در شناخت و تبیین علمی عالم هستی یاری ندهند علی رقم جار و جنجالهای باصطلاح علمی و تأییدهای دستوری و تبلیغات دروغین خیلی زود در زباله‌دان تاریخ دفن خواهند شد .

با وجودیکه نیروهای ارتجاعی بخاطر حفظ و بسط منافع خود با استفاده از تمامی امکاناتی که دارند در ترویج خرافات و عقاید ضد علمی مساعی زیادی در جهت انحراف افکار عمومی و بی اعتبار کردن علوم بکار میبرند محال است بتوانند جلو رشد و ترقی علوم را با اینگونه تلاشهای کم ثمر و بی - سرانجام بگیرند .

آقای شریعتی بخوبی آگاه است که از مدتها قبل با رشد و توسعه علوم بشری افکار و عقاید کهنه و غیر علمی از رونق افتاده است و میدانند که اینگونه عقاید ارتجاعی نه بکار تبیین و شناخت جهان میخورد و نه میتوان با آن جهان را که منظور اساسی انسان است تغییر داد از این نظر بیهوشیاری و آگاهی، همان افکار و عقاید کهنه و شیوه های غیر علمی را در قالبها و اصطلاحات علمی میریزد و بخورد خواننده میدهد و در همه جا مدعی است که با تفکر و شیوه های علمی می خواهد زندگی را تبیین و حتی آنرا تغییر دهد .

آقای شریعتی با عقاید ارتجاعی و تحریف تاریخ و مسخ علوم و تحریف تئوریهها و عقاید دیگران ذهن دانشجویان و خواننده را از ادراک صحیح و شناخت علمی جامعه منحرف نموده و بیش از پیش بار تجاع و عقب ماندگی کمک مینماید .

مطالب مهم مبحث «باخواننده» را در چند

مورد ، مورد بررسی قرار میدهم .

آقای شریعتی مینویسد (پس از سقوط خلافت

عثمانی در مارس ۱۹۲۴ اسلام به معنی يك قدرت

آشکار سیاسی و اجتماعی و کانونی مشتعل از اندیشه ها

و احساسهای نو و نیرومند و زاینده از «صحنه حوادث» جهان رخت بر بست

۱- آیا عثمانی تجلی قدرت سیاسی و اجتماعی و کانونی مشتعل از اندیشه ها

و احساسهای نو و نیرومند و زاینده اسلامی بود ؟

سلطان محمد فاتح در سال ۱۴۵۳ میلادی قسطنطنیه پایتخت امپراطوری

روم شرقی را فتح کرد و آنجا را پایتخت خود قرارداد .

ترکان عثمانی بسرعت در قرن پانزدهم در شبه جزیره بالکان و تانزدیکی وین

پایتخت اتریش پیشروی نمودند و ملل مختلف بالکان، یونانیها ، رومانیها ،

بلغاریها ، مونتنگروئیهها و بوسنیها را تحت تسلط و سیطره خود گرفتند .

« بطوریکه در ابتدای قرن نوزدهم امپراطوری عثمانی در اروپا شامل

کلیه شبه جزیره بالکان با استثنای ساحل باریک دالماس بود . در آسیا آناتولی

ارمنستان شام (سوریه) بین النهرین (عراق) و در افریقا مصر و طرابلس (لیبی)

را در تصرف داشت . بعلاوه سلطان عثمانی برای خود سیادت در تونس و

الجزایر نیز قایل بود »

در قرن نوزدهم کلیه ملل بالکان بر عثمانی شوریدند و خود را از زیر سلطه

ترکها نجات دادند . کشورهای مصر - عراق - سوریه - در جریان جنگ جهانی

اول با سقوط عثمانی زیر سلطه و نفوذ انگلستان و فرانسه قرار گرفتند .

باین ترتیب امپراطوری عثمانی سرزمینهای وسیع و ملت های مختلفی را

در آسیا افریقا و اروپا در بر میگرفت . و بعنوان مرکز خلافت نسبت به تمامی

مسلمانان جهان اعمال نفوذ و داعیه رهبری داشت .

برای آنکه با آنچه آقای شریعتی بنام قدرت سیاسی و اجتماعی و کانون مشتعلی

۱- آیا عثمانی تجلی

قدرت سیاسی و اجتماعی

است .

از اندیشه‌ها و احساسهای نو و نیرومند و زاینده از آن یاده میکند آشنا شویم قسمتی از تاریخ آلبرماله را درباره زندگی مسیحیان بالکان و نحوه عکس العمل عثمانی با آزادیخواهان و میهن پرستان بالکانی را نقل میکنیم .

«مسیحی‌ها دسته رعایا یعنی گله اغنام حقارت آمیزی را تشکیل میدادند و نوعی از انسان که برای رقیب ابدی خلق شده است بشمار میرفتند . در تمام مملکت از اقامت در شهرها محروم و بایستی در دهات بزراعت و در سواحل و جزایر به صید مشغول باشند .

مالیاتیهای بسیار سنگین با آنها تحمیل میشد اولاً مالیات مخصوصی باسم « خراج » برای معافیت از قتل (ذمه) ثانیاً عشریه از تمام محصولات خود و همچنین مالیاتیهای مخصوصی برای اغنام میبرد اکتند و مجبور بودند که سالیانه صد روز به عنوان قیمت استفاده از زمین که تنها سلطان مالك آن بود بیکاری کنند. علاوه بر این‌ها طرز وصول مالیاتهای آن را سنگین تر میساخت باین معنی که مالیات‌ها مثل فرانسه قبل از انقلاب کبیر عموماً مقاطعه داده میشد و حرص مقاطعه کاران موجبات زحمت دائمی مؤدیان را فراهم میساخت و بالاخره مسیحیان مثل دهقانهای فرانسه قبل از انقلاب به ارباب‌های خود حقوق اربابی میپرداختند زیرا در حقیقت در ترکیه دو نوع ملوک الطوائفی وجود داشت یکی ملوک الطوائفی بگها (اعقاب ارباب‌های قدیم عیسوی) مربوط به قبل از استیلای ترکها که برای حفظ ریاست خود تغییر مذهب داده و ب مذهب اسلام گرویده بودند دیگر ملوک الطوائفی سپاهیان که سلاطین عثمانی موجد آن بودند (سپاهیان جماعتی بودند که در مقابل عایدات یکی از دهات که با آنها تفویض میشد بخدمت نظام مکلف میشدند) مسیحی‌ها باطاعت هر گونه اوامر مسلمانان مجبور و حق نداشتند بر اسب سوار شوند و اگر اسلحه بدست آنها دیده میشد محکوم ب اعدام بودند .

«ترکها اطفال خردسال را در آب جوش می انداختند و در کوچها چندین صد نفر مرد و زن را چهار میخ کشیدند که دوسه روز در همین حال مشغول جان دادن بودند . شخصی که ناظر بوده مینویسد جلوی یکی از دروازه‌های بلگراد در طرفین راه شصت الی هفتاد نفر سرب که بدیوار میخکوب کرده اند دیده میشود که اجساد آنها را تا آنجا که ممکن بوده است سگها خورده اند .

نهر و درنگاهی بتاریخ جهان مینویسد « مسیحیان مؤمن اروپای غرب

ترکها را «تا زیانه عبرت الهی» می‌شمرند که برای کین بردادن بگناهان جامعه مسیحیت فرستاده شده اند .

همین وحشیگریها - کشتارها - بمیخ کشیدن‌ها - تاراجگری‌ها بعلاوه استثمار و وحشیانه بیکاری - مالیات‌ها و انواع تجاوز و ستم از طریق استفاده از کار غلامان و سیستم بردگی بشدت در باره مسلمانان اجرا میشد .

عثمانی تا آنجا رمق کشورهای اسلامی را کشید و آنها را در عقب ماندگی نگهداشت که نه تنها خود با جنگ جهانی اول تحت نفوذ انگلستان قرار گرفت بلکه مصر - سوریه - عراق طرابلس و ... را هم ب زیر سلطه انگلستان و فرانسه کشاند .

آقای شریعتی از استبداد سیاه سلاطین عثمانی، از وحشیگریهای ینی چریها و از تجاوز و ستم عثمانی بر ملت‌های بالکان و ملت‌های عرب آسیا و افریقا اظهار تأسف می‌نماید و از اسلام عثمانی بعنوان يك قدرت سیاسی و اجتماعی یاد میکند .

آیا شما تجاوز و استثمار و بیکاری و کشتار و وحشیگریهایی که تحت عنوان نام اسلام انجام میگرفت بحساب قدرت سیاسی و اجتماعی اسلام می‌گذارید ؟

آیا استبداد سیاه و خشن سلاطین عثمانی و وحشیگریهای ینی چریها را تجلی قدرت سیاسی و اجتماعی اسلام میدانید ؟ و یورشهای ینی چریها را بمرکز مذهبی و فکری و قلع و قمع آزادیخواهان و میهن پرستان ملت‌های بالکان و مسلمانان را جنبه‌هایی از اندیشه‌ها و احساسهای نو و نیرومند و زاینده میدانید ؟

آیا تعصب - حماقت - تاراج - ویرانی - بی ناموسی و نامردمی عثمانی‌ها را از افتخارات اسلام و فرهنگ اسلامی میدانید شما که می‌گوئید (شکست عثمانی تنها يك شکست نظامی و سیاسی نبود بلکه انحطاط فرهنگ اسلامی بود) .

عثمانی در مدت ۴۰۰ سال تسلط بر ملل بالکان کدام میراث فرهنگی - اقتصادی - سیاسی - هنری - مذهبی را بیاد گاز گذاشت که می‌گوئید سقوط عثمانی یعنی انحطاط فرهنگ .

از کدام فرهنگ در امپراطوری جابر و فاسد و متجاوز عثمانی یاد میکنید؟ براستی کدام انحطاط فرهنگ اسلامی؟ فرهنگ اسلامی در زمان عثمانی چگونه

فرهنگی است و عثمانی‌ها چه عمل و خدمت فرهنگی انجام داده‌اند که شما می‌گوئید فرهنگ اسلامی با سقوط عثمانی با انحطاط گرائید .

(از طرفی حریف دیرینه وی مسیحیت ، بیدار و توانا شده بود و بیاری دانشان ، شکست پاپ - طرد خرافات - تغییر شیوه تفکر و تحقیق و کوششهای بزرگی چون شکستن پوسته محدود محیط جغرافیائی و

مذهبی و فکری و اجتماعی خویش و نیز انقلاب کبیر فرانسه و انقلاب صنعتی انگلستان ... و نیز با فرود آمدن از اوج آسمان «علم کلام» و فرو رفتن در قلب کوه ها و قعر دریاها و درون کارخانه‌ها و آزمایشگاه‌ها و سفر بشرق و غرب نه عالم «هورقلیا» بلکه سطح خاک در جستجوی اندوختن و آموختن ، همه دیوارها را از پیش پای پیشرفت و قدرت و ثروت برداشته بود و علم که عمر را همه در گوشه معابد و مدارس بسر آورده بود ناگهان با زندگی آشتی کرد و خدمتگزار دشمنان منفور همیشگیش زر و زور و هو می‌شد . مسیح را قیصر کرد و مسیحیت صوفی و ش ریاضت کش صومه نشین ، را «دجال فعل ملحد شکلی» ساخت خونریز و جریص و آدمیخوار !

حربه‌های قتاله بدستش سپرد و سر بجان ملتها و مذهبها و فرهنگها و هنرها و ثروتها و عزت‌های جهانش داد .

آقای شریعتی میگوید اسلام از صحنه حوادث جهان رخت بر بست و مسیحیت وارد صحنه جهان شد و به بیان دیگر اسلام بخواب رفت و مسیحیت بیدار و توانا گردید .

آقای شریعتی که دارای ذهن مذهبی است اسلام را بجای فتودالیم و مسیحیت را بجای بورژوازی گرفته و به بررسی علل ضعف و شکست اسلام بجای فتودالیم و علل توانائی و پیروزی مسیحیت بجای بورژوازی میپردازد .

بر خلاف تحریفات آقای شریعتی آنکه بخواب رفت و از صحنه حوادث کنار گذاشته شد و ضعیف گردید و مغلوب شد و با انحطاط تاریخی رسید و حتی در بسیاری از کشورهای اروپائی با ضربات مرگ آوری جان سپرد و از بین رفت فتودالیم است نه اسلام و آنکه بیدار شد و وارد صحنه حوادث جهان گردید و توانا و قدرتمند و شکوفان شد و بردشمنان تاریخی خود غالب گردید و بر جان ملتهای جهان افتاد بورژوازی است نه مسیحیت .

نه تنها عثمانی در ۱۹۲۴ از صحنه حوادث کنار رفت و ضعیف و مقهور شد بلکه تمامی حکومت‌های استبدادی آسیا و افریقا ام از هند - چین - هند و چین - اندونزی - ایران و ... از مدتها قبل از طرف بورژوازی اروپا که خود را دشمن توانا و جریص و متجاوز و آگاه فتودالیم نشان داده بود بعنوان يك قدرت مستقل از صحنه حوادث جهان کنار گذاشته شدند .

آقای شریعتی مواردی را که از علل و وسائل بیداری و توانائی مسیحیت ذکر میکند درست همان حوادث و جریانات و علل و موجباتی است که موجب توانائی و حاکمیت بورژوازی بوده است .

بر خلاف نظر آقای دکتر این موارد نه تنها موجب بیداری و توانائی مسیحیت نشد بلکه با اینگونه حوادث تاریخی و جریانات اقتصادی و اجتماعی و فکری مسیحیت ضعیف و ناتوان گردید و نفوذ و قدرت و حاکمیتش همراه با فتودالیم متزلزل و زوال یافت .

برعکس آنچه آقای شریعتی میگوید فتودالیم و مسیحیت بار نسانس - شکست پاپ - طرد خرافات - تغییر شیوه تفکر و تحقیق و کوششهای بزرگ فکری و انقلاب کبیر فرانسه و انقلاب انگلستان و رفتن بدرون کوهها و دریاها و کارخانهها و تأیید و رشد علوم و ... با تمام قدرت و امکانات خود بمخالفت و مبارزه پرداخته‌اند و آنچه در واقع موجب ضعف و مرگ فتودالیم و مسیحیت و وسیله تقویت و توانائی و حاکمیت بورژوازی گردید همینها بود .

چطور ممکن است کسی خود را تا این اندازه به نادانی و بی خبری بزند و آنچه را موجبات ضعف و ناتوانی و مرگ مسیحیت و فتودالیم شده است درست برعکس همانها را بعنوان عوامل توانائی و حاکمیت مسیحیت بیاورد . آقای شریعتی میگوید (حربهای قتاله بدستش سپرد و ملر بجان ملتها و فرهنگها و هنرها و ثروتها و عزت‌های جهانش داد) .

آنکه نفت - قلع - سرب - منگنز - کائوچو - قهوه - پنبه جهان را غارت کرد و میکند مسیحیت است یا بورژوازی غرب ؟

آنکه از طریق بازرگانی جهانی و سرمایه گذاری و امور مالی و وام و اعتبار و قیمت گذاری ... جهان را غارت میکند بورژوازی غرب است یا مسیحیت ؟ آنکه ملتها را شکست داد و مغلوب کرد و اختلاف مذهبی و فکری و قومی

وجود آورد و جنگهای داخلی را دامن زد و هر نوع جنبش استقلال طلبانه را سرکوب میکند بورژوازی غرب است یا مسیحیت ؟

آنکه از فرهنگ و هنر و ادب و مذهب و رسوم و سنن مردم برای تجاوز و استثمار و استعمار استفاده میکند مسیحیت است یا بورژوازی غرب ؟

آقای شریعتی در ادامه همین مبحث مینویسد
۳ - انحراف اف اف و (مسیحیت که عقده مسجد شدن کلیسای بزرگ ایاب -
تحریقات دیگر . صوفیا و اسلامبول شدن قسطنطنیه و پرتاب شدنش
را از شرق بآن سوی مدیترانه هنوز از یاد نبرده بود و

چکاچک شمشیرهای مضموم و کوبنده خالد و طارق و صلاح الدین ایوبی و سلطان محمد فاتح و مدافعان دلاور جنگهای شکست صلیبی راهمه جا از فلسطین تا اسپانیا می شنید و دلش از کینه شکستها و حقارت تسلیمها که تاریخ بیادش می آورد به درد میامد و جاناش از طمع گنجهای پنهان و پیدا که علم سراغش میداد به شوق بر اسلام که اندامش را با تیغ بر نده قومیت قطعه قطعه کرده بود تاختن آورد و اسلام گرچه سخت بیمار و مجروح بود بدفاع ایستاد اما در برابر حیلتهای علم قهرمانی و جانبازی مجاهدان کاری از پیش نبرد و کوششهای رهبران سیاسی اسلام نیز در تسخیر فنون فرنگی و استخدام نظام و سلاح اروپائی ثمری نداد که دیگر دیر شده بود و در نتیجه اسلام بیکباره خود را از همه سودردام مسیحیت اسیر یافت و مسیحیت که بگفته تاین بی بو ریسمانی را که از قرن ها پیش بر گردن اسلام افکنده بود اما جرأت آنرا نمی یافت که آنرا بکشد ناگهان با همه نیرویش کشید ، و حلقوم این حریف سرسخت دیرین خویش را چنان فشرد که چهره اش کبود شد و از جنبش افتاد و راه نفسش را گرفت و در اختناق این چنین در دناک و سیاه سکوت کرد) .

همانطوریکه در قسمت اول این مبحث بیان شد آنکه سرزمینهای آسیا و آفریقا از آن جمله سرزمینهای مسلمان نشین این دو قاره را مورد تاخت و تاز قرارداد و با فتنه و آشوب و حیلته گری و دامن زدن باختلافات مذهبی و جنگهای داخلی ، حکومتهای محلی را تضعیف و سرانجام سرکوب نمود و بر آنان حاکم و مسلط شد سرمایه داری بود نه مسیحیت و آنکه ناتوان شد و شکست خورد و تحت تسلط و حاکمیت سرمایه داری قرار گرفت فئودالیسم و حکومتهای استبدادی بود نه اسلام .

سرمایه داری اروپا و بدنیالاش امریکا نه تنها سرزمینهای مسلمان نشین را مورد حمله و تجاوز و غارت و چپاول قراردادند بلکه بر تاسر آسیا و آفریقا و امریکای لاتین حمله بردند و با تصرف این قاره ها بغارت و چپاول آنها پرداختند .

طبق نظر آقای شریعتی مبنی بر اینکه مسیحیت از مسجد شدن کلیسای ایاصوفیا و اسلامبول شدن قسطنطنیه و جنگهای صلیبی عقده داشت تا در شرایط ناتوانی اسلام بآن حمله نمود و گلویش را فشرود تلافی کرد بپذیریم باید برای حمله و تصرف و تسلط مسیحیت بر سر تاسر آسیا و آفریقا و امریکای لاتین عوامل و انگیزه هایی برای عقده و کینه مسیحیت جستجو کنیم . با توجه باینکه مسیحیت سرزمینهای مسیحی و بخصوص امریکای لاتین مسیحی را مورد حمله قرارداد و همان اعمال تجاوزکارانه و غارتگرانه و ظلم و ستمی را که در مورد آسیا و آفریقا اعمال کرد در امریکای لاتین هم عملی نمود . و از آن زمان تا بحال امریکای لاتین مسیحی با آسیا و آفریقای مسلمان و بودائی و هندو و برهمنی در یک صف قرار گرفته و در هر کجای آسیا و آفریقا و امریکای لاتین که نهضت های انقلابی آزادی بخش آغاز میشود و به ثمر میرسد سایر ملت های این سه قاره احساس خوشحالی و آزادی مینمایند و هر کسکی که از دستشان ساخته باشد به برادران خود بدون در نظر گرفتن مذهب و نژاد و موقعیت جغرافیائی انجام میدهند و آزادی هر ملت و کشوری را بمثابه آزادی خود میدانند چرا که بخوبی ادراک میکنند و می بینند که استعمار در هر کجا که ضعیف و سرکوب شود عملاً آزادی و رهائی آنها را جلو می اندازد .

طبق نظر آقای دکتر اگر مسیحیت بخاطر عقده گشایی و گرفتن انتقام از حریف سرسخت خود با اسلام وارد بیکار شد پس چرا در آغاز رقابتهای مستعمراتی اروپائیان ، مسیحیان پرتغالی و هلندی و انگلیسی بایکدیگر بجنگ های خونینی پرداختند و وقتی انگلیسها از شرق قبا پرتغالی و هلندی راحت شدند باقتضای موقعیت فرانسه و روسیه و آلمان و امریکا بمبارزه و جنگهای خونینی دست زدند .

و همینطور بر سر تصاحب میراث عثمانی انگلیس و فرانسه مسیحی این دو کشور سرمایه داری قدرتمند در سوریه و عراق و مصر و شمال آفریقا کارشان باختلاف و جنگ کشید .

چرا در قرن نوزدهم روسیه و انگلیس و فرانسه و آتریش و ... مسیحی باقتضای منافع خود ضمن اختلاف و جنگ بایکدیگر ، بعضی از ملت های بالکان ، و بعضی از عثمانی پشتیبانی میکردند؟ و دولتهای مسیحی بخاطر عثمانی مسلمان بایکدیگر

وارد جنگ شدند؟

مگر کشورهای مسیحی سرمایه‌داری اروپا و بعد هم امریکا بر سر تصرف و غارت ثروت‌های آسیا و افریقا و امریکای لاتین بجان هم نیفتادند؟ مگر جنگ‌های خونین استثمارگران را، در این سه قاره فراموش کرده‌اید؟

مگر جنگ‌های اول و دوم راهمین دولتهای مسیحی امپریالیستی برای تقسیم دوباره مستعمرات آسیا و افریقا و امریکای لاتین سر هم بندی نکردند؟ مگر در جنگ اول، عثمانی مسلمان متحد بعضی کشورهای مسیحی بر علیه کشورهای مسیحی دیگر نبود؟

جالب است که آقای شریعتی برای ارائه دلیل و توجیه نقطه نظرهای غلط و انحرافی خود به نوشته «تاین بی» این عالم مرتجع و مدافع امپریالیسم استناد میکند (بروباه گفتند که شاهدت گفت دم) تاین بی از جهاتی در زمینه‌های مسائل تاریخی و اجتماعی و تحلیل علل و موجبات عقب ماندگی کشورهای آسیا-افریقا و امریکای لاتین دست کمی از آقای شریعتی ندارد. تاین بی دفاع از استعمار و امپریالیسم و تسلط استعمار بر کشورهای آسیا و افریقا و امریکای لاتین را مانند آقای شریعتی از طریق عقاید مذهبی و نقطه نظرهای غیر علمی و انحرافی توجیه مینماید و بی جهت نیست که آقای شریعتی بین خود و تاین بی توافقات و وحدت نظری پیدا کرده است.

خواهش دارم مطالب داخل پرانتز را که تقریباً تمامی مطالب «باخواننده» است بطور مرتب بهم ربط دهید و یکبار دیگر آنرا بخوانید تا به نتیجه گیریهای آقای شریعتی که مبتنی بر این عقاید و بررسی‌هاست بیگانه و بی اطلاع نباشید.

خلاصه مطالب و عقاید ایشان چنین است پس از سقوط عثمانی در ۱۹۲۴ اسلام از صحنه حوادث جهان کنار میرود و مسیحیت که بیاری دانشان و انقلابات فرانسه و انگلیس و آشتی با علم و شکست پاپ توانا و قدرتمند شده بود برای گرفتن انتقام شکستهای گذشته و بطمع گنج‌های پنهان و آشکار با اسلام حمله ور شد و سرانجام آنرا ناتوان و بی حرکت نمود.

(و در این جا بود که استعمار گستاخ و بی دغدغه با خر و خرچینش سر رسید «متجدد دور از تعصب محلی ملقب بر روشنفکر» افسار خورش را بدست گرفت و او را همه جا گرداند و همه جا را نشانی داد و آدم

لدیده‌های امل، را که از این سوار میر میدند گردا و جمع آورد و «بمب تقلید از فرنگی و تسلیم در برابر او را در میان خلق انداخت و صد ادر داد که هان! از فرق سر تا ناخن فرنگی شوید»)

آقای شریعتی مسائل تاریخی را بصورت تحریف شده و بطرز غلط و غیر علمی طرح کرده و به نتیجه گیریهای انحرافی و غلطی رسیده است که بهیچوجه با حوادث تاریخی منطبق نیست و با حقایق تاریخی وفق نمیدهد.

طرح مسأله بصورت تحریفی و غلط نتایج انحرافی و سر اِپا غلطی بیار می‌آورد که از هر لحاظ بسود استعمار و ارتجاع است و نتیجه آن میشود که دانشجویان و خوانندگان که تحت تأثیر این عقاید و بررسی‌ها و نتیجه گیریها قرار دارند در زمان ورود استعمار و چگونگی ورود و نفوذ و حاکمیت اقتصادی و سیاسی آن و اینکه بدست چه کسانی وسیله ورود و نفوذ و حاکمیتش فراهم شد دچار اشتباهات اساسی و حیاتی شوند و بر اساس این تحریفات و اشتباهات و نتیجه گیریهای انحرافی شناخت صحیح و علمی در باره استعمار و متحدان آن نداشته باشند و در ارزیابی و موضع گیری و نحوه مبارزه با استعمار و استبداد دچار سردرگمی و اشتباه و زیانهای جبران ناپذیری گردند.

برعکس آنچه آقای شریعتی میگوید اروپا از همان بدو ورودش از آغاز قرن پانزدهم میلادی دارای مطامع غارتگرانه و استعماری است ولی این مطامع متناسب با شرایط و احتیاجات اقتصادی و سیاسی آنهاطی این مدت باشکال مختلفی تجلی کرده است.

اشکال فعالیت‌های اقتصادی استعمارگران اروپا و امریکا را که متناسب با شرایط اقتصادی و سیاسی کشورهای خود بمنظور غارت آسیا و افریقا و امریکای لاتین اعمال گردیده میتوان در چند مرحله خلاصه نمود.

۱- کشورهای پرتغال - اسپانیا - هلند - بلژیک - انگلیس و فرانسه بدنبال کشف راه‌های دریائی و آشنائی با آسیا و افریقا و امریکا بطرق مختلف منجمله از طریق بازرگانی بشارت این قاره‌ها پرداختند و سودها و ثروت‌های بی‌حسابی را با اروپا منتقل کردند.

در یانوردان و بازرگانان اروپائی از یکطرف بر قایت و مبارزه با بازرگانان و در یانوردان آسیا و افریقا بخصوص بازرگانان عرب که واسطه بازرگانی بین آسیا و افریقا و اروپا بودند اقدام نمودند و از طرفی بر سر اشغال بازارها و تصرف

راههای دریائی و بنادر مهم تجاری و نظامی بایکدیگر بر قابت و مبارزات خونینی پرداختند .

۲- در این مرحله کشورهای اروپائی از ضعف و ناتوانی حکومتهای داخلی سوء استفاده نموده و با امکاناتی که در اختیار داشتند از پرداخت حقوق گمرکی خودداری نمودند .

هر کشوری که نفوذ و قدرت بیشتری نسبت بر قبای خود در کشوری کسب کرده بود وسائلی بر میانگیخت تا بسود او و بزیان رقبایش بکالاهای بازرگانان کشورهای دیگر حقوق گمرکی گزافی تعلق گیرد .

در این مرحله بازرگانی و تولیدات داخلی بعلت بسط نفوذ خارجی و ضعف حکومتهای داخلی در رقابت با کالاهای خارجی رو بضعف رفت و کالاهای خارجی بازاریهای این کشورها را اشغال نمود .

۳- در این مرحله استعمار بصورت خطر جدی استقلال اقتصادی و سیاسی این قارهها را بیش از پیش مورد تجاوز و نابودی قرارداد. شرکتهای بزرگ سرمایه داری خصوصی و دولتی غرب رشتههای مهم و اساسی اقتصادی این کشورها را با ایجاد بانکها و در دست گرفتن امور پولی و فعالیتهای مالی و کسب انواع امتیازات و تحمیل عهود و قراردادهای یکجانبه اقتصادی - سیاسی - نظامی و در اختیار گرفتن گمرکات و منابع اقتصادی بعنوان وثیقه زیر نظر گرفته و در جهت منافع و مصالح خود اداره و رهبری مینمودند .

۴- در این مرحله استعمار در درجه اول سرمایه صادر میکند و سرمایه باشکال مختلف و در بخشهای گوناگون امور تولیدی - مصرفی و نظامی مورد استفاده قرار میگیرد .

سرمایه داران خارجی یا باتشکیل بانکها و بهره برداری از معادن و ایجاد واحدهای صنعتی و در فعالیتهای کشاورزی و دامداری مستقیماً سرمایه خود را بکار می اندازند یا با مشارکت با سرمایه داران داخلی (بخش خصوصی و دولتی) در سرمایه گذاری شرکت میکنند یا اینکه با سرمایه داران خصوصی و دولتی وام و اعتبار میدهند .

البته این بدان معنی نیست که کشورهای بزرگ سرمایه داری غرب با صدور سرمایه صدور کالا را کنار گذاشته اند و یا اینکه قبل از این از سرمایه گذاری و پرداخت وام و اعتبار اجتناب کرده اند . منظور از صدور سرمایه اینست که جهان سرمایه داری ضمن صدور کالا آنها هم در حجم بیشتر در درجه اول سرمایه

صادر میکند .

این تقسیم بندی ما را در چگونگی سودجوییها و غارتگریهای استعمار - گران از آغاز تا بحال قرار میدهد و نشان میدهد که چگونه منافع و مصالح و مطامع استعمار گران متناسب با تغییر و تحولات اقتصادی و سیاسی اروپا (جهان سرمایه داری) و این قارهها بصورتها و اشکال مختلفی در آمده است .

بنابر این کشورهای اروپائی و امریکا از همان ابتداء ورود با آسیا - افریقا و امریکای لاتین دارای مطامع استعماری بوده اند و طی تاریخ منافع و مطامع آنها متناسب با نیازمندیهای اقتصادی و سیاسی شان تغییر شکل یافته است بطوریکه استعمار بمرور ایام در چهارچوب روابط اقتصادی و مبادلات بازرگانی جهانی و با عقد قراردادهای و پیمانهای قانونی منافع و سودهای زیادی در کشورهای این مناطق بدست آورده اند .

کشورهای بزرگ صنعتی اروپا و امریکا پیوسته سعی می کنند که با ترقی قیمت کالاهای صنعتی و کاهش قیمت مواد اولیه از دو سو بسود خود و بزیان کشورهای آسیا ، افریقا و امریکای لاتین استفاده نمایند و از آنجا که تولید ، فروش ، قیمت گذاری و حمل و نقل در اختیار قدرتهای بزرگ اقتصادی است هر موقع مصالحشان ایجاب کند سعی دارند با تثبیت و حتی کاهش سطحی تولید و همچنین ترقی قیمت حمل و نقل و دیگر موارد اقتصادی و بازرگانی بسود خود و بزیان صاحبان ثروت اصلی عمل نمایند .

از طرفی عناصری از روشنفکران که بشدت بطور همه جانبه تحت تأثیر تمدن اروپائی قرار داشتند و مرعوب و مجذوب آن شده بودند راه ترقی و پیشرفت و جبران عقب ماندگی را در تقلید از اروپا و باز گذاشتن دست استعمار و دادن امتیاز میدانستند .

دسته دیگر روشنفکران ، روشنفکران مترقی و ملی و انقلابی اند که کوششهای زیادی برای ترقی و تدبیر جامعه ورشد و بسط فرهنگ ملی و گسترش علوم و افکار و عقاید نوین بکار برده اند .

اینان با استعما و ارتجاع مخالفت و مبارزه کرده و بسیاری از آنان تا پای جان پیش رفته اند .

این روشنفکران وابسته با استعمارند که با آگاهی و بدستور استعمار و بخاطر حفظ و بسط منافع استعمار گران امکانات لازم را برای آنها فراهم کرده و میکنند و آگاهانه منافع ملت و استقلال کشور خود را با استعمار گران میفروشدند .

بنابر این اولاً باید بین این دو گروه روشنفکران تفاوت قائل شویم ثانیاً روشنفکران همانطوریکه خود آقای شریعتی هم ذکر کرده است مثلاً در ایران تقریباً از یک قرن قبل با در دست داشتن پستهای حساس و مهم دولتی در جهت بسط و توسعه منافع استعمار و رشد و تحکیم نفوذ اقتصادی و سیاسی آن خدمات برجسته‌ای بار بآبان خود نموده‌اند.

باین ترتیب استعمار بوسیله و کمک روشنفکران وارد ایران نشد بلکه روشنفکران با استعمار که از قرن‌ها قبل بوسیله فتوادها و حکومت‌های استبدادی وارد شده بود و نفوذ اقتصادی و سیاسی داشت کمک نموده و مساعی لازم را در بسط و تحکیم نفوذ آن بکار بردند.

بمنظور آشنائی بیشتر با مسائل و مطالب این مبحث و چگونگی ورود استعمار و نحوه عملکرد آن در زمانهای مختلف قسمتهائی از نگاهى بتاریخ جهان را در این باره، نقل قولهایی از نهر و در باره استعمار و نحوه عملکرد آن در زمانهای مختلف نقل مینمائیم.

۵ - نقل قولهایی از نهر و در باره استعمار و نحوه عملکرد آن در زمانهای مختلف

«تجارت ادویه تا مدت‌ها در دست هندیان بود بعدها اعراب این تجارت را بدست خود گرفتند و کنترل میکردند همین جذبه و کشش ادویه بود که پرتقالها و اسپانیائیاها را بسوی دریاهای کشانید و آنقدر از هر سو پیش رفتند تا در مالزی بیکدیگر برخوردند. اسپانیائیاها در راه آمدن بشرق به امریکا رسیدند و در آنجا سرگرم شدند و پرتقالها در تجارت ادویه از ایشان پیش افتادند. در همان زمان امپراطوری تازه مالاکا تجارت ادویه و سایر کالاها را در تحت کنترل و تسلط خود در آورده بود باین جهت پرتقالها بجنگ با آنها و بازرگانان عرب پرداختند.

آلبو کرک نائب السلطنه پرتغالی در سال ۱۵۱۱ شهر مالاکا را متصرف شد و به بازرگانی مسلمانان پایان داد. باین ترتیب کار بازرگانی با اروپا بدست پرتقالها افتاد و شهر «لیسبون» پایتخت پرتغال در اروپا یکی از مراکز بزرگ بازرگانی و توزیع ادویه و سایر کالاهای شرقی در اروپا گردید. اسپانیا در سال ۱۵۶۵ جزایر فیلیپین را اشغال کرد و بدینقراری قدرت دولت دیگر اروپائی در آبهای شرقی ظاهر گشت. در سال ۱۵۷۷ در «دربیک» با پنج کشتی برای غارت مستعمرات اسپانیا حرکت کرد.

انگلیسها و هلندیها هر دو بشرق دور هجوم بردند و در آنجا اسپانیائیاها و پرتقالها را مورد حمله قرار دادند. اسپانیائیاها همگی در جزیره فیلیپین بودند اما امپراتوری پرتقالها در طول هزاران کیلومتر از دریای سرخ تا مالاکا

یعنی جزایر ادویه گسترده بود. آنها در نزدیکی عدن در خلیج فارس در سیلان و در بسیاری جاها در سواحل هند و در تمام جزایر شرقی و در مالا یا مستقر بودند. بتدریج آنها امپراطوری شرقی خود را از دست دادند و مستملکات ایشان بدست هلندیها و انگلیسیها افتاد. حتی مالاکا در سال ۱۶۴۱ سقوط کرد. و تنها چند تکیه گاه کوچک در هند و جاهای دیگر باقی ماند.

تسلط و سیادت بازرگانی پر ارزش شرقا اکنون بدست هلند و انگلستان افتاده بود این هر دو کشور از مدت‌ها قبل بوسیله تشکیل شرکتها و کمپانیهای بازرگانی خود را برای چنین کاری آماده ساخته بودند.

در انگلستان ملکه الیزابت در سال ۱۶۰۰ فرمان تشکیل «کمپانی هند شرقی» را امضاء کرد دو سال بعد «کمپانی هلندی هند شرقی» تشکیل شد و کمپانی هند شرقی فرانسه در ۱۶۱۶.

«در هند هر چند که فتواد الیسم رو با نقر اض بود تا مدت درازی بکلی ناپود نشد و حتی در موقعی که عملاً شکل ظاهری خود را از دست داد بازم ادامه یافت.

امپراطوری بعلت این تغییرات اقتصادی درهم شکست اما هنوز طبقه متوسط آماده نبود که از این درهم شکستگی استفاده کند و قدرت را در دست خود بگیرد همچنین هیچ نوع سازمان یا شورائی از آن نوع که در انگلستان وجود داشت نبود که مظهر و نماینده این طبقات باشد. حکومت استبدادی شدید و طولانی مردم را عموماً به بندگی عادت داده بود و افکار قدیمی آزادی خواهانه بصورت سابق خود از یاد رفته بود.

در هند پادشاهان و امرای کوچک بر سر اولویت و تسلط بر کشور یا یکدیگر می‌جنگیدند اما آنها خودشان نمایندگان و مظاهر یک نظم منحنط و رو با نقر اض بودند و بنیان استواری نداشتند آنان بر ضد اشخاصی از یک طبقه جدید یعنی بر ضد نمایندگان بورژوازی انگلستان قیام میکردند که بتازگی در کشور خودشان پیروز شده بودند و اکنون رو به هند نهاده بودند. طبقه متوسط و بورژوازی انگلیس که به هند می‌آمد نماینده یک نظم اجتماعی عالیتری بود که نسبت به نظام فتوادالی مترقی تر شمرده میشود. این نظم جدید با مقتضیات تازه‌ئی که در دنیا متکامل بوجود آمده بود بیشتر سازگاری

داشت. این نظم سازمان بهتری بوجود می آورد و مؤثرتر واقع میشود. ابزارهای بهتر و سلاحهای بهتری در اختیار داشت و باین جهت می توانست مبارزه را بشکل مؤثرتری ادامه دهد. بعلاوه دریاهای را در اختیار خود داشت. شاهزادگان و امرای فئودال هند طبعاً نمی توانستند باین نیروی جدید رقابت ویرابری کنند و یکی پس از دیگری در مقابل آن از یاد رومیآمدند.»

«در طول قرن هیجدهم فرانسه و انگلستان اغلب در اروپا بایکدیگر در جنگ بودند و نمایندگان آنها در هند نیز باهم مبارزه میکردند اما این مبارزاتی که در هند صورت میگرفت گاهی اوقات حتی در موقعی که دولت های آنها در اروپا رسماً باهم در حال صلح بودند نیز دنبال میشد. در آن زمان تنها هند میدان مبارزه انگلیسها و فرانسویها نبود علاوه بر اروپا آنها در کانادا و جاهای دیگر نیز باهم میجنگیدند.»

درین ضمن «واردن هاستینگس» از انگلستان به هند اعزام شد و نخستین فرمانروای کل هند شد. اکنون پارلمان انگلستان هم به هند اظهار علاقه می کرد.

هاستینگس سیاست نگهداشتن شاهزادگان و امرای هندی را در تحت حمایت و کنترل بریتانیا و بصورت عروسک های دست نشانده شروع کرد بنابراین ما وجود گروه کثیری مهراجها و نواب های پرزرق و برق و تهی مغز هندی را که بر روی صحنه هند میخرامند و سروصدای فراوانی درباره خود راه میاندازند مدیون او هستیم.

بخاطر داشته باشید کمپانی هند شرقی، که یک شرکت بازرگانی بود بر هند حکومت میکرد. راست است که پارلمان انگلستان بطور روز افزونی در کار این کمپانی نظارت و کنترل میکرد اما بطور کلی سر نوشت و مقدرات هند در دست یک مشت ماجراجویان بازرگان قرار داشت. حکومت تا اندازه زیادی بمعنی بازرگانی و بازرگانی هم بمعنی غارت و چپاول بود و این چیزها باهم اختلاف و تفاوت محسوسی نداشت هر سال سودهای هنگفتی معادل ۱۰۰ درصد - ۱۵۰ درصد و حتی بیش از ۲۰۰ درصد به سهامداران کمپانی پرداخت میشد.»

«کانگه هی از سال ۱۶۶۱ تا ۱۷۲۲ در چین سلطنت کرد. کانگه هی به مبلغان مسیحی بدگمان شد زیرا آنها با استعمارگران و

امپریالیست ها در وطن خودشان ارتباط داشتند و برای فتوحات آنها زمینه تهیه میکردند.»

«هنگام آمدن انگلیسها به هند صنایع دستی هند در کمال رونق بود با تحول و تکامل طبیعی روشهای تولید و بدون دخالتی از خارج ممکن بود که دیر یا زود صنایع ماشینی به هند نیز راه یابند و باین قرائعیت در هند چنین صنایعی بوجود می آمد فقط ممکن است که بعلت آشفتگی اوضاع سیاسی این صنایع کمی دیرتر و با تأخیر به هند میرسید اما انگلیسها درین کار دخالت کردند. آنها نماینده یک کشور و جامعه ای بودند که تغییرات خود را انجام داده بود و بصورت یک کشور صنعتی تازه با ماشین های بزرگ تولید کننده درآمد بود. انگلیسها هند را همچون یک رقیب احتمالی خود می شمردند و میکوشیدند صنایع آنرا از میان ببرند و عملامانع رشد و بوجود آمدن صنایع ماشینی گردند. انگلیسی ها که در آن زمان متمدنی ترین مردم اروپا بودند در هند با عقب افتاده ترین و محافظه کارترین طبقات متفق گشتند. از طبقه فئودالی محکوم بزوال که در حال مرگ بود حمایت کردند مالکیت های بزرگ را بوجود آوردند و صدها حکمران دست نشانده را که حکومت های نیمه فئودالی داشتند زیر حمایت خود گرفتند. در هند در حدود ۷۰۰ حکومت بزرگ و کوچک و مختلف محلی بود که همگی به حسن نیت و میل واراده و حمایت انگلستان بستگی داشتند.»

حکومت و تسلط بریتانیا به محافظه کاری و ارتجاع مذهبی هم کمک کرد. این موضوع عجیب بنظر میرسد زیرا انگلیسها مدعی بودند که مسیحی هستند معیناً آمدن آنها به هند موجب گردید که مذهب هند و اسلام در هند خیلی خشک تر و جامد تر گردد. انگلیسها به مذهب یا به معتقد ساختن مردم بمذهب مسیحی علاقه ای نداشتند آنها فقط در فکر بدست آوردن پول هر چه بیشتر بودند و از هر گونه دخالت در امور مذهبی خودداری میکردند زیرا میترسیدند چنین دخالتی موجب خشم مردم گردد و آنها را بشورانند.

بطوریکه متذکر شدیم انگلیسها درهند با تمام عناصر ارتجاعی عقبمانده کشور متحد شدند و کوشیدند که هند را بصورت يك کشور منحصرأ زراعتی در آورند که برای صنایع ایشان مواد خام تهیه کند برای جلوگیری از رشد صنایع ماشینی و کارخانهها در هند عوارض و گمرک سنگینی برای ورود ماشینها وضع کردند .

در اواسط قرن نوزدهم کم کم صنایع ماشینی در هند نیز شروع شد و رشد یافت صنایع کتف در بنکال با سرمایههای انگلیسی توسعه پذیرفت آمدن راه آهن به توسعه و رشد صنایع هم کمک کرد و پس از ۱۸۸۰ صنایع ریسنده گی و بافندگی پنبه با سرمایههایی که بیشتر هندی بود در بمبئی و احمدآباد توسعه یافت و بعد هم کار استخراج معادن شروع شد .

جز در صنایع ریسنده گی پنبه، کار صنعتی شدن تدریجی و ملایم هند بیشتر با کمک سرمایههای انگلیسی صورت می گرفت .

د سرمایه دارانی که پول در اختیار خود داشتند برای بدست آوردن سود بیشتر متوجه خارج گشتند تا در زمینههای مختلف سرمایه گذاری کنند و برای این کار هم امکانات فراوان و وسیعی وجود داشت .

زیرا در سراسر جهان راههای آهن و کارخانههای تازه ساخته میشد و خطوط مخابراتی و تلگراف بوجود می آمد . اضافه پولهای بریتانیا در بسیاری از این قبیل امور صرف میگشت که در اروپا و امریکا و آفریقا و مستعمرات و مستملکات بریتانیا جریان داشت .

ایالات متحده امریکا قسمت عمدهئی از سرمایههای انگلیسی را برای راههای آهن و صنایع و غیره خود بکار می بردند. در جنوب امریکا و بخصوص آرژانتین انگلیسها مزارع و کشتزارهای وسیعی بدست آوردند .

کانادا و استرالیا با سرمایههای بریتانیائی ساخته میشد. در چین هم سرمایههای انگلیسی بکار می رفت. در هند بدیهی است که انگلیسیها تسلط داشتند و برای ساختمان راههای آهن و سایر کارها پول و وام میدادند که اغلب هم با اسراف و زیاده روی صرف میشد .

باین ترتیب انگلستان صراف و وامدهنده جهان شد و لندن بازار پول دنیا گشت .

سودهایی که از سرمایه داری در خارج حاصل میشد به انگلستان بازمی گشت

بسیاری از این سودها در کشورهای وام گیرنده باقی میماند و سرمایه داران انگلیسی این سودها را بصورت سرمایههای تازه در کارهای تازه سرمایه گذاری میکردند و بکار میبردند بطوریکه حجم کل سرمایههای انگلیسی در خارج روز بروز افزایش می یافت بدون آنکه از این بابت هیچ پول یا کالای تازه از انگلستان به خارج فرستاده شود .

رشد سرمایه داری صنعتی تغییرات فراوانی را همراه آورد سرمایه داری همیشه در میدانهای وسیع تر اقدام میکرد عمل کردن در زمینههای وسیع تر و با سرمایه داری بیشتر خیلی سودمندتر و مؤثرتر از کارهای محدود و کوچک بود . باین ترتیب بود که شرکتها و اتحادیهها و تراستهای عظیم بوجود آمد و رشد یافت صنایع را زیر کنترل و تسلط خود در آوردند و تولید کنندگان و صاحبان کارخانههای کوچک را می بلعیدند .

شرکتها و کمپانیها و تراستها و سازمانهای بزرگ سرمایه داری حتی بر دولتها هم مسلط شدند و آنها را زیر نفوذ خود در آوردند. سرمایه داری به يك مرحله وحشیانه و خشن تر یعنی امپریالیسم و استعمار نو منتهی گردید .

اکنون امپریالیسم اراضی دیگران را ضمیمه خود نمیسازد و بتصرف نمی آورد و فقط بتصرف ثروت یا منابع تولید ثروت کشورها میبرداند. امپریالیسم از این راه میتواند کشور را بفتح خود استثمار کند و آنرا تحت تسلط و اختیار خود در آورد و در عین حال هیچ نوع مسئولیت هم برای اداره کشور و تحت فشار گذاردن مستقیم مردم آن ندارد. نوع جدید استعمار و امپراطوری برقرار ساختن و بوجود آوردن امپراطوریهای اقتصادیست .

اغلب تصور میشود اگر تسلط سیاسی از میان برود خود بخود آزادی فرا میرسد اما این حرف خیلی صحیح نیست زیرا کشورهایائی را میتوان دید که از نظر سیاسی کاملاً آزاد هستند اما بهالت تسلط اقتصادی تابع اراده دیگران میباشند .

امپراطوری بریتانیا و تسلط سیاسی آن کشور بر هند چیزی کاملاً نمایانست . بریتانیا بر هند تسلط سیاسی داد اما دوشادوش این امپراطوری علنی و مرئی طبعاً در نتیجه آن انگلستان از نظر اقتصادی هم بر هند تسلط یافته است .

بسیار احتمال دارد که بزودی تسلط علنی انگلستان بر هند از میان برود درحالیکه ممکن است تسلط اقتصادی بصورت يك امپراطوری ناپیدا باقی بماند. اگر چنین وضعی پیش بیاید مفهومش آن خواهد بود که استثمار هند بوسیله بریتانیا باز هم ادامه خواهد داشت.

ایالات متحده بوسیله اصل و نژاد از دخالت اروپا در کار کشورهای امریکای لاتین جلوگیری کرد اما بتدریج که ثروت و قدرت خودش زیادتر شد برای توسعه خویش بوجه خارج گردید و طبعاً نخستین بار امریکای لاتین نظرش را جلب میکرد.

ایالات متحده به چه وجه نمیخواست که اراضی هیچ يك از این کشورها را مانند امپراطوری های قدیمی با زور و قدرت تصاحب کند بلکه فقط کالاها را خود را بآن کشورها میفرستاد و بازارها را بتصرف خود درمیآورد. همچنین سرمایه های خود را در راه آهن ها، معدن ها و سایر مؤسسات و کارهای اقتصادی کشورهای امریکای لاتین بکار می انداخت. به دولتها و گاهی هم در زمان انقلاب بمناسر انقلابی پول وام میداد.

باین ترتیب بوسیله سرمایه داران و بانکداران امریکائی و در واقع در پشت سر آنها دولت امریکا در این کشورها نفوذ میکرد و باصلاح به حمایت از سرمایه ها و سرمایه داران خود می پرداخت. بتدریج این بانکداران بوسیله پولهای که وام میدادند یا سرمایه گذاری میکردند بسیاری از دولتهای کوچک امریکای جنوبی را زیر تسلط خود درآوردند. «
آقای شریعتی درباره پیدایش و تشکیل طبقات
در باره منشاء طبقات اینطور اظهار نظر میکند (تشکیل طبقات مختلف در يك جامعه یا معلول شرایط اقتصادی - سیاسی
و شکل کار و بطور کلی عوامل مادی زندگی اجتماعی است و یا معلول عقاید مذهبی و قومی)

آقای شریعتی بحث طبقات را طوری شروع کرده است که خواننده قبل از مطالعه تمام بخش اول کتاب و بخصوص مطالبی که درباره طبقات است دچار اشتباه میشود و پیش خود فکر میکند که آقای شریعتی طبقاتی را معلول شرایط اقتصادی میدانند و طبقاتی را معلول شرایط فکری و اعتقادی. ولی باید توجه داشته باشیم که منشاء طبقات و بررسی مسایل طبقاتی از نظر ایشان فقط عقاید

مذهبی و قومی است و خواهیم دید که چگونه آقای دکتر مسائل را از دیدگاه مذهبی و قومی یا بهتر بگوئیم فکری و اعتقادی مورد بررسی قرار میدهد. قبل از آنکه افکار ایده آلیستی آقای شریعتی را در باره طبقات تحلیل کنیم باید بدانیم که طبقات و گروههای يك جامعه محصول شرایط اقتصادی جامعه است نه معلول وضع اعتقادی یا افکار مذهبی و قومی.

تولید دارای دو طرف است یکطرف نیروهای تولیدی و طرف دیگر روابط تولیدی که از اتحاد آند و تولید انجام میگردد. نیروهای تولیدی نیروهایی هستند که برای تولید ضرورت دارند و عبارتند از ۱ - ابزار تولید ۲ - طبیعت (اشیاء تولید) ۳ - انسان.

روابط تولیدی رابطه ایست که برای بکار گرفتن وسائل تولید و کار و عمل انسان بر طبیعت برقرار میشود. مثلاً در اقتصاد ادباب رعیتی دو جنبه تولید کشاورزی یعنی نیروهای تولیدی و روابط تولیدی عبارتند از ۱ - نیروهای تولیدی شامل زمین - آب - بذر - کود - گاو و انسان است. ۲ - روابط تولیدی روابطی است که بین ادباب و رعیت برای استفاده از وسائل تولید و کشت و کار کشاورزی و نحوه تقسیم محصول بر اساس عرف و عادت و نظم و نسق ادباب رعیتی برقرار میگردد. بطور کلی طبقات و گروههای اجتماعی محصول وضع اقتصادی است و در جریان تولید شکل میگردد و در مکانیسم روابط تولیدی هر طرف رابطه تولیدی يك طبقه را بوجود میآورد که باین ترتیب دو طرف رابطه ادباب - رعیتی دو طبقه ادباب و رعیت را تشکیل میدهند و همینطور در اقتصاد سرمایه داری که طبقه سرمایه دار و کارگر دو طرف رابطه تولیدی را بوجود میآورند.

بنابراین عواملی که در ساختمان طبقه مؤثرند عبارتند از:

- ۱ - طبقه اصلی يك طرف رابطه تولیدی است.
 - ۲ - مالکیت بروائل تولید یا نسبتشان با وسائل تولید.
 - ۳ - نقشی که یا در تولید در سازمان اجتماعی کار بعهده دارند.
 - ۴ - سهمی که از تولید یا ثروت اجتماعی میبرند.
 - ۵ - در رابطه تولیدی يك طرف رابطه طرف دیگر را استثمار میکند.
- مثلاً در اقتصاد فئودالی:

ارباب

رعیت

- ۱ - ارباب یکطرف رابطه تولیدی است ۱- رعیت طرف دیگر رابطه تولیدی است
- ۲ - ارباب مالک وسائل تولید است (مالک ۲- مالک نیروی کار خود میباشد و گاهی زمین - آب - بذر - گاو) مالک یکی از عوامل تولید است .
- ۳ - ارباب در تولید شرکت ندارد و ۳- رعیت در تولید شرکت مستقیم و اکثرشان اساساً در خارج از منطقه همه جانبه دارد و تمام کارهای تولیدی اعم از شخم زدن زمین - بذر افشانی - آبیاری - مراقبت - درو و جمع آوری محصول توسط رعایا انجام می گیرد .

۴ - سهم ارباب تقریباً $\frac{4}{5}$ محصول ۴ - سهم رعایا تقریباً $\frac{1}{5}$ محصول است است

بنابراین طبقات ارباب و رعیت محصول وضع اقتصادی و بطور اخص معلول روابط تولیدی است و تشکیل طبقات و گروههای دیگر جامعه نیز بر همین اساس و طبق همین عوامل و مشخصات شکل میگیرند. مثلاً خرده مالکان کسانی هستند که با مالکیت کوچک خود بر وسائل تولید (زمین آب - بذر گاو) بکار تولیدی میپردازند. اینان طبقه فرعی هستند که بین دو طبقه اصلی ارباب و رعیت قرار گرفته اند و بنام طبقه متوسط معروفند .

خرده مالکان نه مانند اربابان دارای مالکیتهای بزرگند و نه مانند رعایا تقریباً فاقد مالکیت میباشند نه مانند اربابان استثمار میکنند و نه مانند رعایا مورد استثمار قرار میگیرند و همینطور در موارد دیگر .

حال بینیم « طبقه اعتقادی » و طبقات اعتقادی « نژادی » آقای دکتر شریعتی برچه مبانی ای استوار است . آقای شریعتی میگوید (اریستوکراسی بمعنی واقعی آن که پایه اش

بر اعتقاد بفضایل نسبی و خانوادگی است موجب پیدایش طبقه اشراف و نجبا در جامعه شد . بنابراین اعتقاد به اصالت و نسب عامل پیدایش این طبقه بوده است و هر گاه این اعتقاد سست شود پایه اجتماعی اریستوکراسی نیز متزلزل میگردد .)

خوب توجه بفرمائید آقای شریعتی میگوید (اعتقاد به اصالت خون و نسب عامل پیدایش طبقه اشراف و نجبا بوده است) اگر اینطور که آقای شریعتی میگوید میشود با اعتقاد به اصالت خون و نسب طبقه اشراف و نجبارا بوجود آوردن من همین فردا بایک آگهی در روزنامهها از همه کسانی که به اصالت خون و نسب اعتقاد دارند دعوت میکنم که در فلان جا جمع شوند تا طبقه اشراف و نجبا را تشکیل دهیم .

بر اساس تئوری آقای شریعتی هر کس میتواند با معتقد کردن کارگران بمبانی اعتقادی سرمایه داران و رعایا را با اصول اعتقادی اربابان در یک چشم بهم زدن کارگران را طبقه سرمایه داران و رعایا را طبقه اربابان ارتقاء دهد .

طبق عقاید آقای شریعتی طبقه سرمایه دار از کسانی تشکیل شده است که با اصول عقاید سرمایه داری معتقدند نه از کسانی که مالک کارخانهها - بانکها - شرکتها - شرکتهای تجاری و سایر مؤسسات اقتصادی میباشند . طبقه کارگر نیز بعلت اعتقاد به ایدئولوژی کارگری طبقه کارگر شده است نه بعلت آنکه فاقد هر گونه مالکیتی است و در سیستم سرمایه داری با فروش نیروی کار خود مورد استثمار قرار میگیرد .

و انحصار داران بزرگ غرب، سلاطین بزرگ نفت، فولاد، ذغال نیشکر و... معلول وضع اعتقادی افرادند نه محصول شرایط اقتصادی .

آقای شریعتی میگوید (هر گاه اعتقاد باصالت خون و نسب در اذهان سست شود پایه اجتماعی اریستوکراسی (طبقه اشراف و نجبا) نیز متزلزل میگردد) .

در نظریات همانطوریکه طبقات با جنبه های اعتقادی بوجود میآید با سست شدن اعتقادات در اذهان متزلزل میگردد . مثلاً طبقه ارباب از طریق مبارزه و لغو و محو سیستم ارباب رعیتی متزلزل و از بین نمیرود بلکه طبق عقیده آقای شریعتی طبقه ارباب از موقعی متزلزل و سرانجام نابود میشود که مبانی اعتقادی اربابی در اذهان اربابان متزلزل میگردد .

بر خلاف خیال باقیهای ایده آلیستی آقای شریعتی طبقات اجتماعی با سست شدن زمینه های اعتقادی در اذهان آنها متزلزل و از بین نمیرود . طبقه فقط از طریق مبارزه و با محو سیستم تولیدی از بین میرود . با توجه باینکه خود این

سنی عقیده نیز معلول تضعیف و سرانجام انهدام مناسبات اقتصادی و اجتماعی است.

مگر فتودالیزم و طبقه فتودال در فرانسه و انگلیس و همه کشورهای دیگر جز از طریق مبارزه و محو سیستم فتودالی انجام گرفته است ؟
مگر اعتصابات خونین و عمومی کارگران را در قرون گذشته و اکنون نمی بینید ؟

مگر محوطیقه سرمایه دار و جامعه سرمایه داری جز از طریق مبارزه و محو نظام سرمایه داری از طریق دیگری ممکن است ؟

مگر همین چندی قبل دهها میلیون کارگر فرانسوی، ایتالیایی، انگلیسی- بلژیکی برای اضافه دستمزد و بهتر کردن زندگی و در مواردی تغییر جامعه دست باعصاب و شورش نزدند ؟

چقدر انسان باید از واقعیهایی که بیخ گوشش میگذرد دور باشد تا اینگونه دچار خالباقیهای مسخره ای شود .

آیا عقاید آنطوریکه آقای شریعتی میگوید معلول عقاید است یا عقاید و اشکال فکری محصول طبقه میباشد .

آقای دکتر آریان پور در کتاب « زمینه جامعه شناسی » درباره « روابط فکری » یا « ایدئولوژی » اینطور مینویسد (تولید مشترک در هر زمانی موافق چگونگی دو وجه خود « نیروهای تولیدی و روابط تولیدی » وضع معینی مییابند این وضع که زاده ترتیب اجزاء و جوه دو گانه است « ساخت اقتصادی » نام دارد .

« ساخت اقتصادی » ایجاب میکند که « روابط فکری یا « ایدئولوژی » معینی زندگی آدمها را فرا گیرد .

« ایدئولوژی » مجموعه ای است از افکار شامل علم و هنر و فلسفه و معتقدات دینی و اخلاقی و سیاسی و جز اینها که به تناسب ساخت اقتصادی فراهم میابند و روابط تولیدی را تأیید میکنند . لزوم این افکار آدمها را برمی انگیزد که دستگاه یا مؤسساتی برپا دارند و بوسیله آنها در حفظ و تحقیق ایدئولوژی خود بکوشند .

چون « ساخت اقتصادی » زمینه روابط فکری و مؤسسات انسانی است میتوان آنرا « شالوده » یا « زیر ساخت » نامید و روابط فکری و مؤسسات انسانی را

« در ساخت » خوانند .

قبلاً گفتیم که روابط تولیدی دارای دو طرف است که هر طرف رابطه یک « طبقه » را تشکیل میدهد . بنابراین ضمن آنکه وضعیت اقتصادی زیر ساخت اشکال فکری یا ایدئولوژی است ولی نظر باینکه روابط تولیدی از رابطه دو طبقه اصلی تشکیل میشود و هر طبقه ای مصالح و منافع اقتصادی و وضعیت زندگی ویژه و جدا گانه ای دارد از نظر فکری یا ایدئولوژی هم هر طبقه با طبقه دیگر متمایز و متفاوت است . برای مثال در سیستم سرمایه داری طبقه سرمایه دار و کارگر هر یک با اقتضای منافع و مصالح خود دارای افکار و عقاید متضاد و متفاوتی هستند :

- | سرمایه دار | کارگر |
|---|--|
| ۱ - سرمایه دار میخواهد ساعات کار زیاد | ۱ - کارگر میخواهد ساعات کار کم شود . |
| ۲ - سرعت کار زیاد شود . | ۲ - سرعت کار کم شود . |
| ۳ - سطح دستمزدها تنزل پیدا کند . | ۳ - سطح دستمزدها ترقی پیدا کند . |
| ۴ - عرضه کار زیاد شود . | ۴ - عرضه کار کم شود . |
| ۵ - کارگران از حق تشکیل سندیکا و حق اعتصاب محروم شوند . | ۵ - حق تشکیل سندیکا و حق اعتصاب از حقوق مسلم کارگران است . |
| ۶ - بیمه های اجتماعی لازم نیست . | ۶ - بیمه های اجتماعی امری لازم و ضروری است . |
| ۷ - سیستم سرمایه داری باید حفظ شود . | ۷ - سیستم سرمایه داری باید نابود شود . |
| ۸ - از همه وسائل برای حفظ قدرت سیاسی باید استفاده شود . | ۸ - از همه امکانات برای کسب قدرت سیاسی باید استفاده نمود . |
| ۹ - استثمار لازم است و باید وجود داشته باشد . | ۹ - استثمار باید ریشه کن شود . |

۱۰ - اختلافات طبقاتی طبیعی و صحیح و لازم است .
۱۰ - اختلافات طبقاتی غیر طبیعی و غلط است و باید از بین برود .
مطالب این بحث را خلاصه کنیم :

۱ - تولید دارای دو وجه است یکی نیروهای تولیدی و وجه دیگر روابط تولیدی .

۲ - روابط تولیدی عبارتست از وضعیت اقتصادی که زیر ساخت جامعه

را تشکیل میدهد .

۳ - روابط فکری یا ایدئولوژی که متناسب با زیر ساخت است و ساخت میگوئیم .

۴ - هر طبقه متناسب با منافع و مصالح اقتصادی و وضعیت زندگی خود افکار و معتقدات یا ایدئولوژی مخصوص خود دارد .

حال ببینیم آریستوکراسی چه نوع حکومتی است و حکومت چه طبقه‌ای از جامعه بوده است ؟

۲ - آیا اعتقاد بفضائل نسبی و خانوادگی موجب پیدایش طبقه اشراف و نجبا شده است یا برعکس اعتقاد بفضائل نسبی و خانوادگی انعکاس موقعیت طبقاتی و وضعیت زندگی اشراف و نجبا می‌باشد ؟

از آنجا که واژه‌های « دموکراسی » « آریستوکراسی » الیگارش « مونارش » ... یونانی است و این نوع حکومتها در یونان و سرزمین‌های دیگری که بنحوی در همسایگی و ارتباط با یونان بوده‌اند مستقر شده است و هر کدام با اشکالی که پیدا کرده‌اند توسط ارسطو در کتاب « سیاست » مشخص و تنظیم شده است لازم میدانیم جواب سؤالات بالا را از کتاب سیاست اثر بسیار ارزنده ارسطو نقل نماییم .^۱

« در آریستوکراسی حکومت از آن چند تن است و این چند تن از میان ارجمندترین مردمان برگزیده میشوند و یا از میان کسانی که فقط در پی برترین صلاح کشور و هم میهنان خویشند ..

آریستوکراسی به الیگارش میبدل میشود و الیگارش حکومت توانگران است باین معنی که اگر فرمانروایان خواه شماره‌شان کم باشد و خواه بسیار توانگر باشند دولت ایشان را باید الیگارش نامید .

هر گاه فرمانروایان در کشوری مانند « کارتاژ » گذشته از ثروت و شماره دوستان خویش در میان مردم به فضیلت نیز اعتنا کنند حکومت ایشان را باید آریستوکراسی نامید .

در آریستوکراسی شهر و ندخوب مرادف با انسان شریف است
شهر و ندی بهیچ گونه عبارت از سکونت در کشور نیست و **بیگانگان** و **بندگان** هرگز شهر و ند نیستند . شك نیست که باید **ناپاکان و تبعیدشدگان**

۱ - مطالب این بحث که در داخل پرانتز مشخص شده است تماماً از ارسطو است برای جلوگیری از طولیل شدن کلام جملات جداگانه را بهم ربط داده‌ایم .

را از حق شهروندی محروم کرد .

حکومت مدبر هرگز پیشه‌ور را شهروند نمیداند .

صنعتگران و بازرگانان را نباید در شمار شهروندان آورد زیرا کارشان پست و مخالف فضیلت است همچنین **برزرگران** را زیرا وقت کافی برای **آموختن فضیلت** و بانجام رساندن وظائف اجتماعی ندارند .
شهروندان راستین کسانی هستند که **ثروت** دارند زیرا برزگری فقط شایسته بندگان و مردم بربر و همچنین روستائینی است که زندگی‌شان از همان آغاز وابسته بزمین است .

برزرگان و پیشه‌وران و همه مزدوران افزای لازم یک کشورند و جنگجویان و قانونگذاران شهروندان هر کشور بشمارد میروند .

شهروند کسی است که در کشوری که مسکن اوست حق دادخواهی و بیان عقیده درباره امورات دارد . **مجموع اینگونه اشخاص که ثروت کافی برای زندگی مستقل داشته باشند شهر یا کشور را پدید میآورند .**

حالا بمفهوم « در آریستوکراسی » است که شهروند خوب مرادف با انسان شریف است « پی میبریم و متوجه میشویم که انسان شریف و با فضیلت یعنی طبقه اشراف و نجبا که زمینداران بزرگی هستند و حکومت آریستوکراسی را بوجود میآورند . و تمامی طبقات دیگر کارشان پست و مخالف فضیلت است و نمیتوانند شریف باشند .

بنا بر این طبق نظر ارسطو **بندگان - پیشه‌وران - برزرگان - بیگانگان ناپاکان تبعیدشدگان و بازرگانان** شهروند نیستند . فقط اشخاصیکه ثروت کافی برای زندگی مستقل داشته باشند « منظور زمینداران بزرگ یا طبقه اشراف و نجبا است که در سیستم برده‌داری بطور عمده از طریق کاربردگان زندگی میکنند » و از پدر و مادری شهروند زاده شده باشند و تا چندین پشت دورتر شهروند بوده‌اند حق شهروندی دارند و بطور خلاصه حکومت بر شهر از آن کسانیست که آزاده و برابرند .

باین ترتیب حکومت آریستوکراسی حکومت طبقه اشراف و نجبا است که از ثروت - فضیلت - شرافت - تبار - آزادی و ... بهره‌مندند . این جواب سؤال اول .

جواب سؤال دوم اگرچه در ضمن پاسخ بسؤال اول آمده است ولی

کشورند .

دانش و تبار را بیشتر میان توانگران میتوان یافت. و مردم ثروتمند بزرگوار و شریف و سالارند .

اختلاف گذشته از ثروت از تبار و فضیلت و امتیازات دیگر برمیخیزد. آزادگی و توانگری و تبار باید مجوز احراز حقوق سیاسی شناخته شود خداوندان مناصب دهر کشور باید آزاده و توانگر باشند . ثروت و تبار برای هستی کشور و سپاه و داد برای بهروزی آن ضروری است . بزرگ مردان فقط از بزرگمردان زاده می شوند و سالاری فضیلتی است موروثی .

باین ترتیب درست برعکس و متضاد بانظر آقای شریعتی مبنی بر اینکه (آریستوکراسی بمعنی واقعی آن پایه اش بر اعتقاد بفضایل نسبی و خانوادگی است موجب پیدایش طبقه اشرف و نجبا در جامعه شد) تبار - آزادگی - بزرگواری - شرافت - سالاری - اصل و نسب و دیگر فضیلت های اشرف و نجبا معلول موقعیت طبقاتی و وضعیت زندگی آنهاست و حکومت آریستوکراسی والیکارشی بمنظور حفظ منافع و موقعیت و بسط تسلط اشرف بر بردگان و سایر نیروهای جامعه بوجود آمده است و چنانکه ارسطو میگوید از میان همه طبقات و نیروهای جامعه فقط توانگران و ثروتمندان یعنی زمینداران بزرگی که از پدر و مادری نجیب زاده ، زاده شده اند و تا چندین پشت توانگر و شریف و سالار و نجیب بوده اند حق شرکت در حکومت آریستوکراسی را دارند .

آقای شریعتی در همین مبحث طبقات در باره **A- طبقه نژادی** « طبقه نژادی » اینطور مینویسد (در تاریخ اسلام اعتقاد مسلمین که تحت تأثیر نسب پرستی

برای منسوبین به پیغمبر فضیلتی خاص قائل بودند موجب پیدایش يك طبقه نژادی خاص بر نفوذ و مشخص گردید. نقش سادات - بنی عباس - بنی هاشم و منسوبین باهل بیت در نهضت های سیاسی - شیمی - استقرار بنی عباس و انحطاط بنی امیه کاملاً مشهود است)

آیا بنی عباس و بنی هاشم بعلمت نسبت داشتن به پیغمبر يك طبقه را بوجود می آورند ؟

آیا سادات را میتوانیم بعنوان يك طبقه بپذیریم ؟
این را میدانیم که انتساب و دوستی و حتی همسایگی با افراد خوشنام

برای آنکه شناخت روشن و مشخصی درباره اینکه آیا عقاید و افکار موجب تشکیل طبقه است یا عقاید و افکار انعکاس موقعیت طبقاتی و وضع زندگی است داشته باشیم پاسخ آنرا بازم از کتاب سیاست ارسطو نقل میکنیم .

« تبار بلند و فضیلت در عده کمی از مردم جمع میشود بیشتر مردم از آنها بی بهره اند در هیچ جا شماره مردم و الاتبار و فاضل بیش از صد نیست اما تهیدستان در همه جا از شماره بیرونند .

همه زندگان بفرمان طبیعت از همان نخستین لحظه تولد برخی بفرمانروائی و گروهی بفرمانبرداری گماشته میشوند .

بحکم قوانین طبیعت برخی از آدمیان « آزاده » بجهان آمده اند و گروهی دیگر برای « بندگی » ساخته شده اند و بندگی برای آنها هم سودمند است و هم روا .

گروهی از آدمیان همه جا بنده اند و برخی هیچ جا . چنین است حال بزرگ زادگان . بزرگ زادگان ملل متمدن همه جا شریف و محترمند اما بزرگ زادگان « بربر » فقط در زادگاه خود و نزد مردم خود قدر و حرمت دارند .

آیا از بندگان جز خدمت و کارهای مادی فضیلت های گرانبمای چون خویشتن داری و دلیری و انصاف و خوهای دیگری از اینگونه میتوان چشم داشت ؟ آیا همین بس نیست که آنان وظائف خود را بجا آورند ؟

فضیلت بنده یعنی بجا آوردن خدمت خدایگان که چندان ارجی ندارد و همان کوتاهی نکردن در اجرای وظائف و احترام از بدرقتاری و تن آسائی است .

همه کسانی که جز با کاربردنی نمیتوانند سودی رسانند طبعاً محکوم به بردگی اند .

پیشه هارا بر دو گونه میتوان دانست: ارجمند و خوار. تربیت را محدود به پیشه هائی کرد که خوار نباشد و پیشه خوار آنست که تن و روان و هوش مردم آزاد را از اشتغال به فضیلت محروم کند. کار مزدوران و همه پیشه واران خوار است زیرا شکل اندام های تن را ناهنجار و روان را خسته و بیمایه میکند .

بر زرگران و پیشه واران و همه مزدوران افزارهای لازم يك

ومورد احترام موجب کسب اعتبار و حیثیت می شود و برعکس انتساب و رفاقت و معاشرت با آدمهای بدنام و کثیف و خائن از اعتبار و حیثیت انسان میگذرد و موجب بدنامی و رسوائی میگردد .

هر روز با افرادی برخورد میکنیم که از معاشرت و دوستی و حتی دیداری با فلان رجل سیاسی - عالم - متفکر و هنرمند تفاخر نموده و باچه آب و تابی نحوه برخورد و دیدار خود را شرح میدهند و کوشش دارند با فرصتهایی که بدست می آورند چگونگی آنرا برای هر کسی و در هر محفلی تعریف نمایند . اینگونه افراد با طرح و شرح چگونگی دیدارها و معاشرتهای خود با آدمهای سرشناس و متشخص و احياناً قابل احترام بطور غیر مستقیم برای خود اعتبار و شهرت و موقعیتی دست و پا میکنند . اینان چون خودشان در موضوع مورد نظر، کسی و چیزی نیستند یا در حد شخص مورد نظرشان نمی باشند سعی می کنند کمبودهای خود را با معاشرت و نزدیکی با اشخاص برجسته و شاخص جبران نمایند و یا حداقل ارزش و احترامی بدست آورند .

بهین اساس در خانواده پدرسالاری چون پدر برزن و فرزندان مساط و حاکم است و تمام امور زیر نظر و رهبری مستقیم او اداره می شود زن و فرزندان با اضافه شدن بنام پدرشان معرفی و شناخته میشوند و هنوز هم در اکثر روستاهای ایران افراد را باسم پدرشان می شناسند و بعلت عقب ماندگی شهرهای ایران و بقایای زندگی و افکار و رسوم کهنه ، در شهرها هم کم و بیش متداول است .

بنابراین استفاده از نسبتهای خانوادگی در گذشته بسیار قوی و مرسوم و متداول بوده و امروز هم در مواقع لازم مورد بهره برداری قرار میگیرد چنانکه راپرت کندی بهیزان زیادی از اعتبار و حیثیت و موقعیت برادرش جان کندی استفاده کرد و بسیاری از هنرمندان که راه پدر را ادامه داده اند از شهرت و موقعیت پدرشان بهره برداری کرده اند .

طبق نظر آقای شریعتی از طرفداران خانواده کندی در امریکا و سرتاسر جهان يك « طبقه نژادی » درست شده است و بر این اساس در هر شهر و کشوری دهها و صدها طبقه نژادی وجود دارد بدون آنکه مردم از عضویت خود در آن اطلاع داشته باشند .

از طرفی توجه داریم که حضرت محمد (ص) بعنوان شخص اول اسلام مورد تحسین و احترام همه مسلمانان است و بنی عباس و بنی هاشم از انتساب خود به

پیغمبر بد نبال کسب اعتبار و حیثیت و احترامند و بنی عباس در مبارزه با بنی امیه برای جلب نظر مسلمانان از این نسبت حداکثر استفاده را مینمایند .

میدانیم که بنی عباس از قبیله قریش اند بنابراین موقعیت طبقاتی و وضعیت اقتصادی و اجتماعی آنان را باید در ساختمان قبیله ای و تغییراتی که بعد از گسترش اسلام و خلافت بنی امیه پیش میاید مورد بررسی و مطالعه قرار داد و بعد از آنکه بنی عباس قدرت حکومتی (خلافت) را تصرف میکنند امکانات و موقعیت آنان در شرایط حاکمیت، مبحث دیگری است که باید دقیقاً مطالعه و بررسی شود. لذا اولاً، آنچه موقعیت طبقاتی بنی عباس را روشن میکند شرایط اقتصادی - اجتماعی و بعد حکومتی آنهاست . ثانیاً انتساب به پیغمبر موجب کسب اعتبار و حیثیت بنی عباس است که آنها از این اعتبار و احترام در جلب مردم ناراضی و دوستان و پیروان خاندان رسول اکرم در سقوط بنی امیه و رسیدن به حکومت بهره برداری مینمایند .

بنابراین نباید از جنبه های اعتباری بنی عباس که ناشی از نسبت به پیغمبر است يك جریان طبقاتی درست کنیم و از آن بعنوان يك طبقه نژادی که در نهضت های سیاسی و شیعی اثر گذاشته یاد نمائیم .

اینگونه « طبقات اعتقادی » و « نژادی » ساخته و پرداخته ذهن آقای دکتر شریعتی است و در عالم واقع (جامعه) هیچگونه بنیاد و اساسی ندارد و در هیچ زمانی، و در هیچ جامعه ای وجود خارجی نداشته است .

و اما چگونگی پیوند و همکاری بنی هاشم و بنی عباس با نهضت های سیاسی ایران و سقوط بنی امیه و استقرار بنی عباس ؟ تشدید مالیات های مختلف و تبعیض و ظلم و فشار و ستم بنی امیه موجب توسعه ناراضی در قلمرو خلافت بویژه ایران شد و در گوشه و کنار سرزمینهای تحت تسلط بنی امیه قیامهای گوناگونی مانند قیام مختار و ازرقی بوقوع پیوست .

ایرانیان برای رهایی از ظلم و ستم و تجاوزات بنی امیه و کسب استقلال و آزادی ایران از اختلاف و کشمکش که بین بنی امیه با علویان و بنی عباس وجود داشت در جهت سقوط بنی امیه و استقلال ایران استفاده نمودند .

ایرانیان از علویان که مخالف و دشمن بنی امیه بودند و روابط دوستانه و نزدیکی با ایرانیان داشتند پشتیبانی و حمایت میکردند و برای جایگزینی آنها بجای بنی امیه مساعی لازم را بکار میبردند و متقابلاً علویان خود را حامی

ایرانیان قلمداد کرده و ایران را پناهگاهی برای خود میدانستند .

در شرایطی که نارضایتی عمومی در سراسر قلمرو خلافت بنی امیه بالا گرفته بود و شورشهایی جریان داشت بنی عباس با آگاهی از موقعیت متزلزل و در حال زوال بنی امیه نارضاتی و نارضاحتی های عمومی را دامن زدند و بوسائل مختلف منجمله از انتساب خود بخانواده پیغمبر استفاده کرده با فرستادن داعیانی بایران برای سقوط بنی امیه بایرانیان نزدیک شدند .

بنی عباس برای جلب ایرانیان ، هم از انتساب خود به پیغمبر استفاده کرده و هم با وعده و وعیدهایی مبنی بر تخفیف مالیاتها، رفع تبعیض، جلوگیری از ظلم و ستم و شرکت دادن ایرانیان در خلافت حداکثر بهره برداری را نمودند و سرانجام ایرانیان تحت رهبری ابومسلم خراسانی حکومت بنی امیه را ساقط و بنی عباس را بجای آنان بخلافت رساندند .

بنی عباس بعد از تصرف حکومت (خلافت) بهیچ یک از حرفها و وعدههایی که داده بودند عمل نکردند . اگر چه خانواده های اشرافی ایران مشاغل دولتی را اشغال کردند و در قدرت خلافت سهم شدند ولی نه تنها تغییری در زندگی روستائیان و بسود عامه مردم داده نشد بلکه مالیاتها افزایش یافت و بیگاری تشدید شد و تبعیض و ظلم و ستم بجای خود باقی ماند .

مردم که از فشار و ستم بنی عباس به تنگ آمده بودند و کینه قتل ابومسلم را در دل داشتند و عمل ناجوانمردانه آنان را درباره ابومسلم بخاطر سپرده بودند بدنبال فرصت می گشتند و دیری نپائید که بابک خرمی قیام کرد و جنبشهای دیگری در گوشه و کنار زبانه کشید تا آنجا که خواب راحت را از عباسیان سلب نمود تا سرانجام آل بویه رسالتی را که یعقوب لیث بعهده گرفته بود بانجام رساندند .

در مورد طبقه «سادات» با توجه به بررسیهای

۹- طبقه سادات قبلی برای آنکه نحوه ادراك و تلقی آقای شریعتی را درباره «طبقه» بیشتر و بهتر بدانیم فقط یک نکته

اکتفا میشود .

مفهوم «سادات» چنان کشدار و قابل تعمیم است که میتوان آنرا در تمام جوامع بشری عمومیت داد و بصورتی است که همه طبقات و نیرو های جامعه را در هر سیستم اجتماعی شامل میگردد .

طبقه «سادات» آقای شریعتی از آغاز پیدایش تا موقعی که زندگی انسان ادامه دارد وجود خواهد داشت و طبقه ایست که همه طبقات و نیروهای جامعه را در گذشته و حال و آینده در بر خواهد گرفت .

این تنها طبقه ایست که بامحو طبقات جامعه موجودیت خود را حفظ کرده و بارشده کمی بیشتر بحیات خود ادامه خواهد داد .

در شرایط موجود «سادات» همه طبقات و اقشار جامعه ایران - اعم از مالک - زارع - دهقان - سرمایه دار - کارگر - روشنفکر و دسته های دیگر را در بر میگیرد و در گذشته علاوه بر طبقات موجود طبقات برده داران و بردگان را هم باید بطبقه سادات اضافه کنیم .

بامحو هر سیستم اجتماعی طبقات آن نیز از بین میروند چنانکه بامحو سیستم بردگی برده داران و بردگان از بین رفتند و در آینده هم بامحو هر سیستم طبقاتی طبقات آن از میان خواهد رفت .

باین ترتیب جامعه ای و طبقاتش از بین میرود و جامعه و طبقات دیگری جایگزین آن میگردد و در شرایطی میگویند جامعه بدون طبقات بوجود میآید ولی آنچه در هر جامعه ای و با هر تغییر و تبدیلی و در هر شرایطی باقی میماند و تازندگی انسان ادامه دارد موجودیت خود را حفظ میکند «طبقه سادات» است که نه تنها تغییر نمی پذیرد و مرگ و میر ندارد بلکه روز بروز برسد کمی آن افزوده میشود . چنین است مفهوم طبقه سادات آقای دکتر شریعتی .

۱۰- طبقه روحانی آقای شریعتی درباره طبقه روحانی میگوید (یکی از بزرگترین طبقات اعتقادی در تاریخ بشر طبقه

روحانیون است . این طبقه بر اساس این فکر پدید آمده است که برای ارتباط توده مردم با خدا یا خدایان و انجام مراسم و شعائر مذهبی احتیاج بواسطه هائیکه این ارتباط را بر قرار سازند و بر اعمال مذهبی و افکار و عقاید دینی نظارت داشته باشند)

وظائف و اعمالی را که آقای دکتر برای روحانیون آورده بخشی از واقعیت است نه تمام واقعیت . در گذشته امور حقوقی - قضائی - ازدواج - طلاق - ارث - علوم - فلسفه و آموزش و پرورش در قلمرو دین بوده و تمامی اینگونه امور بوسیله روحانیون یا زیر نظر مستقیم و غیر مستقیم آنها رهبری و اداره شده است . ضمناً گذشته از اعتقادات و رسوم که بخشی از مذهب محسوب

میشود اخلاقیات نیز بامذهب آمیختگی داشته و خط فاصل بین اخلاق و مذهب در جوامعی که دین بر تمام شئون مردم احاطه همه جانبه دارد تقریباً غیر ممکن است .

انظرفی روحانیون از نظر وضع اقتصادی و نوع معیشت و جنبه‌های اعتقادی و فکری بدسته‌های مختلف تقسیم میشوند . اگرما روحانیون را کلی و یکپارچه معرفی کنیم و اختلافات آنها را ندیده بگیریم دچار اشتباه و گمراهی‌های بزرگی خواهیم شد .

تقسیم روحانیون بدسته‌های مختلف يك واقیعت خارجی است و بدون آنکه اینگونه تقسیم بندیها ذهنی باشد عملاً در جوامع مختلف و شرایط و احوال اقتصادی و اجتماعی متفاوت وجود داشته است . چون مبانی و عواملی که پایه و اساس تقسیم بندی روحانیون قرار میگیرد در هر جامعه‌ای و در اوضاع و احوال مختلف متفاوت است از این نظر، غیر علمی و صرفاً يك کار ذهنی خواهد بود اگر بخواهیم يك تقسیم بندی کلی درباره روحانیون برای تمام جوامع و شرایط و احوال مختلف ترسیم نمائیم. باین جهت برای روشن شدن مطالب بخصوص بمنظور درك مسائل مورد بحث درباره دسته‌ای از روحانیون که دارای زمینهای بسیار وسیع و مالکیت‌های بزرگند و مناصب و مشاغل مهم دولتی دارند گفتگو میکنیم .

این دسته از روحانیون در جامعه بردگی و فئودالی بر زمینهای وسیعی که بصورت موقوفات معابد و اماکن مذهبی است دست انداخته یا موقوفات را به ملك خصوصی خود تبدیل کرده‌اند یا عواید آنها را در اختیار دارند . اینان همانند برده‌داران و مالکین ارضی نه تنها از کارورنج بردگان و رعایا زندگی مرفه و راحت و پرتنعمی دارند بلکه با سوء استفاده از اعتقادات مذهبی، ستم و تجاوز بیشتری اعمال مینمایند .

این دسته از روحانیون بعلت مالکیت‌های بزرگ و ثروت‌های بی حساب و بخاطر نفوذ مذهبی چنان قدرت و نفوذی کسب میکنند که بزرگترین امراء و سلاطین هم یارای برابری و مقابله با آنها ندارند. اینان بخاطر منافع و مصالح خود از نظام‌های بردگی و فئودالی و حاکمیت طبقه زمیندار بطور همه جانبه دفاع نموده و بسا هر گونه جنبش و حرکت و افکار و عقاید نوین بمخالفت و مبارزه برخاسته‌اند و از طریق مذهب به ارضاء و تحمیق بردگان و رعایا پرداخته سعی

داشتند وضع موجود را طبیعی و عادلانه جلوه دهند . در واقع روحانیون و زمینداران بزرگ دارای منافع و حقوق مشترکند و هر دو از طریق کار و زحمت دیگران صاحب ثروت و قدرت شده‌اند و هر دو زحمتکشانشان را دشمن مشترك خود میدانند و در مواقع ضروری در مقابل خطراتی که منافع و مصالح آنها را مورد تهدید قرار داده هر کدام بنحوی بدفاع و مقابله برخاسته‌اند. برای نمونه :

«از آنجاکه فرعون و مردم مصر هر روز بر مردم و قوفات معابد چیزی اضافه میکردند خدایان، مالک ثروت‌های عظیم میشدند که کهنه مدیر و متولی آن بودند. در ایام عظمت تب بزرگترین ملک مصر آمن بود . آمن بعد از فرعون مقتدرترین اشخاص گردید و یکی از آنها قدرتش با نجا رسید که دیهیم سلطنت را بدست آورده و سلسله‌ای تشکیل داد که مقام سلطنت و روحانیت را تماماً دارا بود .»

« وسعت املاک کشیشان $\frac{1}{5}$ مساحت فرانسه بود. در بعضی ولایات کشیشان مالک $\frac{2}{3}$ اراضی بودند و در ولایاتی $\frac{1}{4}$ اراضی را در تصرف داشتند. منافع سالیانه روحانیون به ۸۵ میلیون میرسید علاوه بر این عواید کشیشان از طریق وصول مالیات عشریه که از تمام مزروعات و محصولات دهقانان میگرفتند مبلغ هنگفتی میان ۸۰ الی ۱۰۰ میلیون خالص دخل میکردند باضافه کشیشان عوارض محلی که یادگار قرون وسطی بود از اموال و مکاسب رعیت میگرفتند . پس جمع کل مداخل روحانیون قریب ۲۰۰ میلیون لیره بود » نقل از تاریخ آلبرماله .

«در آن زمان روحانیون و کاهنان در جامعه از لحاظ سیاسی و اقتصادی نیروی بزرگی شمرده میشدند و داریوش بمنظور جلب مساعدت ایشان اقدامات فراوان برای حفظ مبانی رفاه و آسایش کاهنان بعمل می‌آورد و املاک و عواید معابد را از ورشکستگی محفوظ میداشت .»

« در ظرف مدت بیست سال چندین پادشاه یکی پس از دیگری بتخت نشستند که یا بتوسط اعیان و روحانیون عزل و نصب شده بودند یا بمرک غیر طبیعی در گذشته بودند موبدان موبد یعنی عالیترین مقام دینی در حل این مسأله و مسائل دیگر دولت و کشور رل بزرگی را بازی میکرد . موبدان موبد دارای وضع و مقام و قدرتی بود که باشاه رقابت میکرد

بدین سبب نیرومندترین وجدی‌ترین شاهان ساسانی میکوشیدند تا موقع روحانیون را تضعیف کنند و از قدرت موبدان بکاهند .

در کنار ادای دولتی اراضی متعلق بمالکین خصوصی قرار داشت که صاحبان آن طبق حق مالکیت بلاشرط ارثی از آن استفاده میکردند .

در قرن‌های هشتم و نهم یک نوع دیگر از مالکیت **فتوودالی زمین و آب** به دو نوع دیگر افزوده شد و آن **وقف** بود یعنی مالکیت مؤسسات مذهبی و خیریه اسلامی .

«روحانیون مسلمان سادات و علما و شیوخ درویشی در عهد مغولان وضع و اقتدار اقتصادی خویش را حفظ کردند . املاک موقوفه کماکان تنها شامل اراضی وسیع نبوده بلکه کارگاههای صنعتی و داکین و راسته بازارها و کاروانسراها نیز جزو آن بود و روحانیون **فتوودال** اختیار عواید آنرا در دست داشتند .»

«**طبقه فتوودال** در این دوره (عهد صفویه) نیز مانند دوره پیشین از چهار گروه عمده مرکب بود :

۱- بزرگان نظامی قبایل چادرنشین ایران که قبایل قزلباش در میان آنان مقام نخست را داشتند .

۲- رئیسان سلاسه‌های قدیم ایرانی و فتوودالهای اسکان یافته محلی در ایالات .

۳- **روحانیون عالی‌مقام مسلمان** (شیعه) .

۴- **مأموران بلند پایه کشوری** .

آقای شریعتی در همین مبحث جلوگیری و ایستادگی روحانیون را از هر فکر نو و جنبش تازه اینطور تحلیل میکند (پیدایش طبقه روحانی در هر مذهب گرچه بتمرکز افکار و اعمال مذهبی و وحدت سیاسی و اجتماعی مؤمنان و در نتیجه اقتدار دین در جامعه کمک فراوان کرد ولی غالباً این «رسمیت» و «مرکزیت» پس از چندی خود بخود به تحجر مذهب منجر میشد و مقام اعلی و مقدسی را که روحانیون رسمی برای خود قائل بودند موجب پیدایش غرور و تعصب شدید در آنان میگردد و بدینصورت خود را مسئول میدانستند که برای حفظ مذهب جلو هر فکر نو و هر جنبش تازه‌ای که سابقه ندارد و با موازین

گذشته بزعم آنان هماهنگ نیست بگیرند .

برعکس نظر آقای شریعتی کهنه پرستی و افکار ارتجاعی روحانیون و جلوگیری و مبارزه آنها با هر نوع ترقیخواهی و جنبشهای انقلابی مولود «رسمیت» و «مرکزیت» مذهب و تعصب و غرور و مقام اعلی و مقدسی که روحانیون برای خود قائل بودند نمیباشد . افکار ارتجاعی و دفاع از گذشته و همکاری و اتحاد با نیروهای ارتجاعی و مخالفت و مبارزه با هر فکر نو و جنبش تازه معلول منافع اقتصادی و موقعیت طبقاتی و اجتماعی دسته‌ای از روحانیون زمیندار است که بخاطر مصالح و حفظ موقعیت متزلزل و روبروالتان ازمهمی وسائل و امکاناتی که در اختیار دارند استفاده میکنند .

دسته‌ای از روحانیون که جزو مالکین بحساب میآیند بخاطر منافع و حقوق مشترک با زمینداران بزرگ جلو هر فکر نو و جنبش تازه‌ای را که برخلاف مصالح و منافع آنها باشد گرفته‌اند . تاریخ گواه صادقی است که این دسته از روحانیون در همه جا و در همه وقت که خطری بنحوی منافع زمینداران را تهدید کرده است از منافع آنها و خود بطور همه جانبه دفاع کرده‌اند . اینان مذهب را وسیله توجیه و تفسیر و تحمیل و ارضاء توده‌های زحمتکش قرار داده و از این طریق غارت و حاکمیت زمینداران و مرتجعین را تثبیت و استحکام بخشیده‌اند . اینان در همه جا در صف مالکین بزرگ و نیروهای ارتجاعی قرار گرفته در مقابل هر فکر نو و جنبش تازه‌ای که هدفش بهتر کردن زندگی مردم و تنبیر و تحول اجتماعی بوده است ایستادگی نموده با خدعه و نیرنگ و ارتکاب هر گونه وحشیگری و جنایت و خیانتی در قلع و قمع آن کوشیده‌اند .

بر خلاف نظر آقای شریعتی روحانیت یکدست و یکپارچه نیست . روحانیت ضمن آنکه دسته‌ای از آن با فکر نو و هر جنبش تازه‌ای مخالفت و مبارزه کرده است دسته‌های دیگر روحانیت متناسب با وضع معیشتی و موقعیت اجتماعی خود افکار نو و جنبش‌های مترقی را مورد تأیید قرار داده و عملاً به جنبش پیوسته‌اند و بسیاری از آنها تا پای جان در راه به‌ثمر رسیدن جنبش و پیروزی افکار مترقی پیش رفته‌اند .

در هر زمانی و هر شرایطی که مبارزه علیه فتوودالیسم و ارتجاع و استبداد و استعمار جریان داشته است روحانیون ترقیخواه جانب جنبش‌های مترقی را گرفته‌اند و از این طریق کمک‌های ارزنده و ثمربخشی به نهضت نموده‌اند .

۱۱- آیا در يك جامعه

سا برابر « برابری

عمومی» ممکن است؟

آقای شریعتی تحت عنوان «برابری عمومی» مینویسد (مسأله تساوی عمومی همه افراد قبایل و ملل و حذف تمایزات و اختصاصات نسبی، جسمی، نژادی، وطنی، طبقاتی و غیره در اسلام بصورت يك واقعیت عینی و علمی و قطعی بیان شده است. این تساوی بر مبنای يك فلسفه علمی و يك مكتب فکری و اعتقادی استوار است)

و اینطور نتیجه گیری میکند که برابری شامل برابری اصل و نسب خانوادگی، فردی، سیاسی، اقتصادی، مذهبی و... میشود. آقای شریعتی چنان از واقعیت عینی و علوم صحبت میکند که فکر میکنم امر بر خودش هم مشتبه شده است و گاهی فکر میکنم شاید خودش باورش شده است که نکند دارد از علوم و مسائل علمی حرف میزند.

عزیز من از کدام واقعیت عینی و علمی صحبت میکنی. از کدام فلسفه علمی حرف میزنی. برابری عمومی دیگر چه صیغه ایست که برای آن پایه های فلسفی و علمی هم درست کرده ای.

در این روزگار من جسارت و شجاعت آقای شریعتی را قابل تحسین میدانم چرا که چه کسی میتواند ضد علمی ترین و غیر واقعی ترین و ذهنی ترین و بی ربط ترین حرفها را با تکرار واقعیت عینی و فلسفه علمی و از این جور واژه های مدروز و دهن پرکن بخورد مردم دهد؟

براستی فکر نمیکنم در ایران و حتی جهان کسی مثل آقای شریعتی پیدا شود که بدون آنکه درباره يك مكتب فلسفی سیاسی و اجتماعی کمترین اطلاعی داشته باشد و نتواند حرف را از بر تشخیص دهد اینطور عالمانه درباره آن اظهار نظر نماید و تحریفات و ذهنیات خود را بحساب آن مكتب بگذارد و بعد هم ذهنیات و تحریفات خود را رد نماید و دست آخر هم برای توجیه حرفهای بی ربط خود از آن نتیجه گیری نماید.

یقین دارم اگر آقای دکتر شریعتی معنی واقعیت عینی را میدانست درباره بدیهی ترین مسائل دچار اشتباه و گمراهی نمیشد و نیامد در مورد مسائل و پدیده های هایی که بطور واقعی و عینی در دهها و صدها مورد با یکدیگر اختلاف دارند و از یکدیگر متمایزند تساوی و برابری عمومی اعلام کند و بعد هم بگوید این تساوی و برابری بصورت يك واقعیت عینی و علمی است و برای توجیه آن يك

مشت حرفهای بی ربط و ذهنی بعنوان میانی عینی و دلائل علمی اظهار نماید. گفتگو درباره قبایل ملل اقوام نژادها و وطنها و طبقات بطور جدا گانه بخشی است طولانی و خسته کننده.

بمنظور روشن شدن مطلب مواردی از اختلافات و تمایزات طبقات ادب و رعیت را در نظام ادب - رعیتی میاوریم تا بدانیم که چگونه ممکن است بین این طبقه که حتی يك مورد تساوی پیدا نمیشود تساوی و برابری اقتصادی، سیاسی، خانوادگی، مذهبی و استقلال و آزادی فردی بوجود آید:

ادب - رعیت

۱ - مالك و وسائل تولید است ۱ - تقریباً فاقده مالکیت بر وسائل تولید است

۲ - در تولید شرکت ندارد ۲ - تمام امور تولیدی بدست او انجام میگردد

۳ - تقریباً $\frac{4}{5}$ محصول را میبرد ۳ - حدود $\frac{1}{5}$ محصول را میبرد

۴ - از رعایا طلبکار است ۴ - بار بار بدهکار است.

۵ - از رعیت بیگاری میگیرد ۵ - برای ادب بیگاری می کند.

۶ - درده سکونت نمیکند اگر هم گاهی بده سر بزند خانه اش کاملاً متمایز و مشخص است

۷ - سیستم ادب - رعیتی را مفید و عادلانه میدانند ۷ - سیستم ادب - رعیتی را مضر و ظالمانه میدانند.

۸ - در تحکیم و حفظ این نظام می کوشد. ۸ - برای نابودی آن میکوشد.

۹ - طبقه حاکم را تشکیل می دهد ۹ - طبقه محکوم را تشکیل میدهد.

۱۰ - حقوق و قانون نافع و مصالحش را تضمین و بسط میدهد و حقانیت آنرا اثبات می کند. ۱۰ - حقوق و قانون استثمار و ستم ادب را قانونی جلوه میدهد.

۱۱ - از نعمات مادی بهره مند است و زندگی اش در رفاه و آسایش است ۱۱ - با قوت بخور نمیری برای زنده ماندن و کار کردن سد جوع می کند.

۱۲ - فرزندان از همه امکانات غذایی بهداشتی تفریحی و آموزش و پرورش بهره‌مندند.

۱۳ - از همه گونه آزادی سیاسی بهره‌مندست و مناصب و مشاغل مانند وکالت وزارت ریاست سفارت ... دارد

۱۴ - اصل و نسب را فضیلت میدانند و از آن برای توجیه نابرابریها استفاده میکند .

۱۵ - دین را برای توجیه استثمار و ستم و تبیین و تحکیم نظام ارباب - رعیتی و آرام نگه داشتن رعایا ضروری و لازم میدانند .

۱۲ - فرزندان از همه امکانات محروم است و از ۶ سالگی مشغول کار می‌شوند .

۱۳ - هیچگونه آزادی سیاسی ندارد و شغل و منصب فقط رعیتی است .

۱۴ - فرزند کار و زحمت است چون در این نظام اجتماعی کار نکردن فضیلت است او آدم بی‌اصل و نسب و بی‌فضیلتی است .

۱۵ - همانطوریکه منظور ارباب است بوسیله دین استثمار و ستم را توجیه و تبیین می‌کند و با آن خود را تسلی میدهد .

حالا بمبانی «دلائل برابری عمومی» آقای شریعتی که بر پایه‌های فلسفی و واقعی و علمی استوار است خوب توجه بفرمائید : (الف - فلسفه خلقت انسان . انسانها همه از يك پدر و مادر مشترك بدنيا آمده‌اند و همگی اعضاء يك خانواده‌اند و بنا بر این همه افراد اقوام، ملل، نژادهای رنگارنگ، طبقات و گروهها همه از نظر شرافت خانوادگی و اصل و نسب مشترکند و کسی را بر کسی از این رو فضیلتی نیست)

درسیستم بردگی بردگان حق ازدواج ندارند مگر با اجازه برده‌دار و بعد از ازدواج فرزندان شان جزو اموال صاحبشان بحساب می‌آید .

درسیستمی که برده‌فاهد حق ازدواج و داشتن فرزند است آقای شریعتی از برابری اصل و نسب و شرافت خانوادگی صحبت میکند .

در تحلیل حکومت اریستوکراسی و عقاید و خصائص اشراف و نجبا در بحث قبلی دیدیم ارسطو که به نمایندگی اشراف و نجبا صحبت میکند چه اهمیتی برای تبار و اصل و نسب قائل میشود و چگونه بر اساس همین ملاک خط فاصل و تمایزات طبقات را از یکدیگر مشخص مینماید .

وقتی اشراف و نجبا تبار و امتیازات نسبی را وسیله تفاخر و برتری خود

با اشراف و زمینداران نوپا قرار میدهند و بازرگانان را با همین ملاک کنار میگذارند چگونه میخواهید بین آنها و برده‌ها، تساوی و برابری نسبی و خانوادگی ایجاد کنید ؟

فئودال‌ها هم سرمایه‌داران را از طبقات پست و بی‌فضیلت بحساب می‌آورند و همیشه آنها را سرزنش و تحقیر میکنند که از خانوادگی بی‌اصل و نسب هستند .

وقتی مالکین اراضی با سرمایه‌داران آنهم در شرایطی که فئودالیسم رو با انحطاط و زوال است و سرمایه‌داری رو به رشد و پیروزی است اینگونه رفتار و عمل نمایند، رابطه و رفتارشان با رعایا کاملاً معاموم است .

براستی بر اساس دستگاه فلسفی آقای شریعتی (فلسفه خلقت) میشود بین این طبقات و نیروها تساوی و برابری نسبی و خانوادگی بوجود آورد ؟

همین آقای شریعتی که بر اساس فلسفه خلقت میگوید همه افراد، اقوام، ملل، نژادها، طبقات و گروهها از نظر شرافت خانوادگی و اصل و نسب مشترکند و کسی را بر کسی از این رو فضیلتی نیست در صفحه قبل مینویسد **مسلمین که تحت تأثیر نسب پرستی برای منسوبین به پیغمبر فضیلتی خاص قائل بودند موجب پیدایش يك طبقه نژادی خاص بسیار پر نفوذ و مشخص گردید مانند بنی عباس، بنی‌هاشم، سادات .**

مگر از نظر مکتب فکری و فلسفی شما، فضیلت نسبی مطرود نیست ؟ در اینصورت درباره بنی‌عباس و بنی‌هاشم و سادات چه می‌گوئید ؟

مگر امتیاز و برتری سادات در این نیست که از اولاد حضرت علی‌اند و نسبتشان به خانواده حضرت علی میرسد ؟

مگر خود امامت يك پدیده نسبی نیست ؟

مگر بنی‌هاشم از منسوبین خانواده رسول اکرم نیستند ؟

مگر بنی‌هاشم خود را بخانواده پیغمبر منسوب میدانند ؟

وقتی آقای شریعتی میگوید (تساوی عمومی بصورت يك واقعیت عینی و علمی و قطعی بنا شده است) بعد متوجه میشویم که واقعیت عینی و علمی از نظر ایشان یعنی چه ؟

مگر بنی‌عباس و بنی‌هاشم و سادات يك واقعیت عینی نیستند ؟

مگر فضائل نسبی و خانوادگی برده‌داران و مالکین ارضی يك واقعیت

عینی و علمی نیست ؟

مگر تمایز و اختلاف خانوادگی و نسبی بین طبقات جامعه يك واقعت عینی نمیشد ؟

در اینصورت شما از کدام واقعت عینی و علمی صحبت میکنید و چگونه میخواهید تمایزات نسبی طبقات را به برابری تبدیل کنید ؟

در ادامه مبحث برابری عمومی اینطور میخوانیم
(از این وحدت آفرینش، استقلال و آزادی فردی استنباط میشود زیرا تساوی در خلقت تساوی در شخصیت و استقلال را پدید میآورد) .

۱۲- چگونه انسان آزاد میشود

انسان بصورت انتزاعی و مجرد و جدا از جامعه و زندگی اجتماعی مفهومی ندارد . آزادی انسان بصورت فردی نه واقعت عینی دارد و نه قابل مفهوم و تفهیم است .

حدود آزادیهای انسان در يك رشته روابط اجتماعی که معلول مکانیسم روابط تولیدی و بطور کلی طرز تولیدی جامعه است واقعت و مفهوم پیدا میکند بنا بر این آزادیهای انسان متناسب با اینکه جامعه در چه مرحله تاریخی قرار دارد معین میشود و هر اندازه جامعه در نردبان تاریخی در پله بالاتری باشد آزادیهای انسان بیشتر و ریشه دار تر است .

از طرفی میدانیم که انسان ابزار سازاست و بوسیله ابزار، تولید میکند و تولید مستلزم رابطه تولیدی است که از رابطه انسان با انسان بوجود میآید و بعد از رابطه تولیدی انسان برای تحقق تولید در رابطه با طبیعت قرار میگیرد . باین ترتیب انسانها از یکسو با یکدیگر در ارتباط اند و از سوی دیگر با طبیعت .

چون ارتباط انسان با طبیعت بوسیله ابزار انجام میگیرد هر اندازه ابزار ابتدائی تر باشد تسلط طبیعت بر انسان بیشتر و آزادیهای انسان با تسلط همه جانبه طبیعت محدود تر است . از این جهت همراه با ترقی و تکامل ابزارها و بسط شناسائی و ادراك طبیعت از طرف انسان و رشد و توسعه علوم و دانش او آزادیهای انسان بیشتر، سریع تر و عمیق تر میگردد .

بر این اساس آزادیهای که برای انسان با شناخت و تغییر طبیعت بدست میآید در زندگی اولیه و جامعه ابتدائی انسان بسیار محدود است . در مراحل بعدی همراه با رشد و تکامل جامعه و تغییر و تبدیل آن بجامعه بعدی در هر جامعه ای نسبت بجامعه قبلی از تسلط و حاکمیت طبیعت بر انسان کاسته میشود و بر آزادیهای انسان

و تسلط انسان بر طبیعت افزوده میگردد . چنانکه امروز انسان بیاری تکنیک و علوم بر طبیعت مسلط شده و هر روز از همین طریق دامنه تسلط بر طبیعت و آزادیهای خود را گسترش میدهد .

طرف دیگر رابطه ، رابطه انسان با انسان است که بطور عمده در قالب روابط تولیدی شکل میگیرد از این لحاظ حدود آزادیهای اقتصادی، اجتماعی، حقوقی، سیاسی، فرهنگی، خانوادگی و ... انسان بستگی بمرحله تاریخی جامعه و میزان رشد آن دارد چنانکه در جامعه بردگی غلامان (بردگان) نه تنها از تمامی حقوق اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و خانوادگی بی بهره اند بلکه اختیار جان خود را هم ندارند .

در جامعه فئودالی که نسبت بجامعه قبلی متریقی تر و متکامل تر است انسان با آزادی میرسد و نسبت بگذشته صاحب حقوق و آزادیهایی میشود که قبل از آن از اینگونه آزادیها محروم بوده است .

در چنین جامعه ای رعایا در محدوده کار اجاره ای حق مالکیت و حق تشکیل خانواده بدست میآورند . درست است که حق کشتن رعایا از ارباب سلب میشود ولی رعایا بر روی زمینی که هستند خرید و فروش میشوند و استعمار و بیگاری ادامه دارد و درست است که رعایا فاقد حقوق و آزادیهای اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی هستند ولی نسبت بجامعه قبلی آزادیهایی کسب کرده اند .

کارگران، بسیاری از حقوقی را که رعایا از آن محرومند بدست میآورند . آنها فقط استثمار میشوند آنهم با شرایط بسیار متفاوتی با گذشته . باین معنی که کارگر نیروی کارش را بعنوان يك کالا بپا بازار عرضه میکند و ارزش کارش متناسب با حداقل معیشت و قانون عرضه و تقاضا و قوانین دیگری که بر آن حاکم است قیمت آن ترقی و تنزل پیدا میکند .

باین ترتیب آزاد های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، خانوادگی و ... انسان بستگی به نوع جامعه و حدود رشد و ترقی آن دارد و هر اندازه جامعه متکامل تر و متریقی تر باشد آزادیهای انسان بیشتر و گسترده تر و ریشه دار تر است .

اگر خواسته باشیم مسأله استقلال و آزادی انسان را با عقیده و تئوری آقای شریعتی تحلیل و بررسی نمائیم باین نتیجه میرسیم که چون برده داران و بردگان هر دو از يك پدر و مادر مشترک اند طبق فلسفه خلقت باید از نظر استقلال و آزادی و حقوق اقتصادی و اجتماعی و سیاسی برابر و مساوی باشند و در جوامع

بعدی هم ارباب ورعیت: سرمایه‌دار و کارگر، بر اساس فلسفه خلقت پدر و مادر مشترک دارای نسای حقوق و استقلال و آزادی فردی میباشند، ولی می بینیم که آزادی انسان با این خیالپردازیها و فلسفه باقی‌ها بدست نیاید و تساوی حقوقی و آزادیهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در هیچ زمانی و برای هیچ طبقه و گروهی بحساب پدر و مادر مشترک و فلسفه خلقت، تحقق پیدا نکرده و نخواهد کرد.

خلاصه کلام اینکه آقای شریعتی بر اساس فلسفه خلقت انسان باین نتیجه میرسد که انسانها از نظر شرافت خانوادگی و استقلال و آزادی فردی و همچنین از لحاظ حقوق اقتصادی و سیاسی و مذهبی باهم برابرند. با توجه به همین دو موردی که از مبحث «برابری عمومی» مورد بررسی قرار گرفت لزومی نمی بینیم که در مورد تساوی حقوقی و اقتصادی و سیاسی و مذهبی بطور جداگانه بحث نماییم فقط برای خنده و رفع خستگی دلائل ایشان را در باره «برابری اقتصادی» نقل میکنیم.

(د- برابری اقتصادی :

۱- اموال عمومی از آن همه ملت است.

۲- افرادی که از تأمین زندگی مادی خویش عاجزند از بیت‌المال حقوق خواهند گرفت زیرا بشریت يك خانواده است.

۳- میسم خرما فروش خرماها را طبق معمول خوب و بد کرده و هر قسمت را به نرخی میفروخت میسم از اینکار منع گردید و قرار شد خرماهای خوب با خرماهای بد را مخلوط کند و بیک قیمت بفروشد).

مثل این میماند که شما برعایا و کارگران بگوئید بر اساس فلسفه خلقت چون شما رعایا و کارگران با اربابان و سرمایه‌داران از يك پدر و مادر مشترکید و نظر باینکه اموال عمومی از آن همه ملت است و افرادی که از تأمین زندگی خود عاجزند از بیت‌المال حقوق خواهند گرفت و میوه فروش نباید میوه‌ها و مواد غذایی مردم را خوب و بد کند از لحاظ اقتصادی برابرید!

اگر احیاناً محض خنده باین فکرافتادید که از این پرت و پلاها برای کارگران و رعایا حرف بزنید مواظب باشید اگر توده‌اتنان نزدند حداقل از پوزخندشان ناراحت نشوید.

۱۲- مبانی اجتماعی خوشبختی و بدبختی

آقای شریعتی مینویسد (سعادت و شقاوت افراد معلول اعمال و صفات ذاتی آنان است نه معلول شفاعتها و قرابتها).

بمنظور آنکه شناسائی و برداشت روشن و مشخصی از واقعیاتی که مفاهیمی مانند سعادت - شقاوت - اعمال و صفات ذاتی ... نماینده آنها است داشته باشیم لازم می‌دانیم این واژه‌ها و مفاهیم کلی را بر مبنای واقعی آن در چند قسمت بررسی و تجزیه نمائیم.

الف - سعادت و شقاوت :

سعادت و شقاوت مفهومی است نسبی که در عین حال معنی آن و درجات و مراتبش در دوره‌های مختلف تاریخی و برای طبقات مختلف جامعه متفاوت است. اگر سعادت را بر خورداری و استفاده از نعمات و مواهب مادی و معنوی زندگی بدانیم میتوانیم در مکانیسم نظام اجتماعی مفهوم روشن و صریح‌تری از آن بدست آوریم چنانکه در يك جامعه فتودالی مالکان برای استفاده از خوراك - پوشاك مسكن - تفریح و لذت جوئی‌های گوناگون قدرت مالی و درآمدشان در مرتبه اول است و زارعان به نسبت مالکان تقریباً اذهمی امکانات مالی آنان محرومند و خرده مالکان که بین این دو طبقه قرار گرفته‌اند به نسبت زارعان وضع بهتری و در مقایسه با مالکان زندگی بدتری دارند.

از نظر معنوی هم امکانات مالکان در درجه اول است و زارعان تقریباً فاقد شرایط لازم برای استفاده از معنویات هستند و خرده مالکان شرایطی بین‌آند و دارند و معنویت اعم است از اعتقادات و رسوم مذهبی - فلسفه - ادبیات و هنر و علوم طبیعی و اجتماعی.

بر این اساس در هر سیستم تولیدی يك طبقه خوشبخت است و طبقه دیگر بدبخت و نیروهایی که بین‌آند و قرار گرفته‌اند وضع بینابینی دارند. برای مثال در سیستم ارباب - رعیتی ارباب خوشبخت است و رعیت بدبخت زیرا که :

ارباب رعیت

۱ - در آمدش، ده‌صدد و بعضی بیش از ۱ - درآمدش یکصدم و گاهی کمتر از هزار برابر رعیت است.

۲ - با درآمد کافی میتواند همه‌ی ۲ - با درآمد بسیار ناچیز فقط میتواند

وسائل و احتیاجات زندگی اش را تأمین کند .
زندگی بخوردنمیری داشته باشد .

۳ - با بنا و تعمیر اماکن مذهبی و کمک بروحانیون و تشکیل مجالس مذهبی و اطعام فقرا و مساکین و زیارت قبور متبرک و خرید خانه آخرت و پرداخت مخارج کتب دینی و مطالعه امور و عقاید مذهبی زندگی معنوی دارد و بمعنویت مذهبی متداول پایبند است .

۴ - بشعرا و نویسندگان و هنرمندان صله و پاداش میدهد و با ترتیب مجالس بزم و مباحثات فکری و هنری سرگرم میشود و با مطالعه کتب مذهبی و فلسفی و اجتماعی و معاشرت با فضلا و روحانیون و هنرمندان بر شد معنویات خود کمک میکند .

۵ - از آزادی اقتصادی و سیاسی و هر نوع آزادی دیگر تا حد تجاوز بحقوق و نوامیس دیگران بهره مند است .
محروم است .

بنابراین افراد طبقه ارباب بعلت برخورداری و استفاده از امکانات مادی و معنوی، آدمهای خوشبختی هستند و افراد طبقه رعیت بخاطر استئثار و مظالم ارباب و قلت درآمد و محرومیت های مادی و معنوی آدمهای بدبختی میباشند .

ب - اعمال انسان :

اعمال انسان در مجموع شامل چه نوع کارها و فعالیتها و کوششهایی

میشود ؟

انسان عمل تولیدی انجام میدهد و با تولید کشاورزی و دامداری و حرفی

مانند آهنگری کفشدوزی - نجاری - بانکداری - بازرگانی و ایجاد صنایع بزرگ - پوشاک - خوراک - مسکن و احتیاجات دیگر خود را تولید مینماید .
انسان برای شناخت و تغییر طبیعت و جامعه بفعالیت های فکری و هنری در زمینه های مختلف اقتصادی - سیاسی - اجتماعی - مذهبی - روانی - ادبی و هنری می پردازد .

انسان اشکال روابط تولیدی یا رژیمهای اجتماعی را در قالب قوانین و مقررات یا قوانین و رسوم و اخلاقیات مذهبی تنظیم و تحکیم مینماید .

انسان برای حفظ نسل خود خانواده تشکیل میدهد و برای آن قوانین و رسوم و آدابی می آفریند .

انسان انواع تفریحات و سرگرمیها را درست کرده است .

تمامی اعمال انسان در این موارد اصلی و عمده ای که ذکر شد خلاصه میشود .
حالا ببینیم طبق نظر آقای دکتر شریعتی سعادت و شقاوت چگونه از اعمال انسان ناشی میشود و اعمال خوب و بد یا سالم و فاسد یا درست و غلط چگونه و با چه ملاکهایی مشخص و متفاوت میگردد و در نتیجه کدام اعمال انسان باعث خوشبختی است و کدام دسته از اعمال او موجبات بدبختی او را فراهم میکند .

البته آنطوری که از نظر آقای شریعتی مطرح است اعمال خوب و سالم و نیکو و درست موجب خوشبختی است و اعمال بد و فاسد و ناپسند و غلط باعث بدبختی است و لی اعمال خوب و بد و درست و غلط و سالم انسان بر چه مبانی و ملاکهایی استوار است و چه کسانی درباره خوب و بد اعمال انسان دستور و تکلیف صادر میکنند .

کارهای تولیدی و فکری انسان و قوانین و مقررات و رسوم و سنن و اخلاقیات در جهت مصالح و منافع طبقه ای و برخلاف حقوق و مصالح طبقه دیگر است .

طبقه ای که حقوق و منافعش در امر تولید و تثوریهها و عقاید اجتماعی و سیاسی و فکری و فلسفی و آثار ادبی و هنری و قوانین و مقررات و رسوم و آداب و اخلاقیات حفظ و بسط مییابد با آنها موافق است و آنها را خوب - صحیح - سالم - مفید و لازم میدانند برعکس، طبقه یا گروههایی که منافع و حقوقشان تهدید و مورد مخاطره قرار میگردد و زیان و ضرر می بینند با آنها مخالفند و آنها را بد و غلط و غیر لازم میدانند .

عقاید و افکاری که در شعر و نثر و کلیه اشکال هنری مانند نقاشی، موسیقی،

سینما ، تأثیر در مسائل علوم اجتماعی بصورت نظریات و تئوریهای علمی و اجتماعی و فلسفی و مذهبی بیان میگردد در جهت منافع و حقوق طبقه‌ای و بزبان طبقه و گروههای دیگر است و آفرینندگان آثار هنری و علما و فضلا و فلاسفه و فلاسفه مانند آثارشان ضمن وابستگی یکی از طبقات جامعه در خدمت آن طبقه قرار میگیرند . باین ترتیب اعمال تولیدی و فعالیتهای فکری و هنری انسان و قوانین و مقررات و رسوم مذهبی و عرفیات و اخلاقیات در نظام روابط اجتماعی و در جوامع مختلف ، باعتبار منافع و مصالح و حقوق طبقات و گروههای مختلف جامعه اهمیت و معنی پیدا میکند .

از طرفی با تغییر شرایط و احوال اقتصادی و اجتماعی ، قوانین و رسوم و اخلاقیات و کلیه زمینه‌های فکری و عقیدتی انسان تغییر میکند بطوریکه قانون و تئوری و فکریا رسم و اخلاقی که در شرایط قبلی خوب و صحیح و عملی بود در شرایط بعدی بدو غلط و غیر عملی می‌شود . مثلاً رژیم ارباب - رعیتی تا قبل از بسط بازرگانی و رشد اقتصادیات و توسعه صنایع و زندگی نوین رژیم صحیح - مفید - خوب و عادلانه بنظر میرسد ولی بعد از این تغییرات ، رژیم غلط - بد - ظالمانه و غیر مفید می‌شود .

ضمناً رژیم ارباب - رعیتی ، از نظر طبقه ارباب رژیم صحیح - فعال پسندیده و عادلانه است اما از نظر رعایا رژیم غلط - غیر فعال - ناپسند و ظالمانه است .

استثمار رعایا و تقسیم محصول بر اساس عوامل کشاورزی از نظر منافع ارباب امری اقتصادی و انسانی و عادلانه است ولی از نظر رعایا ، غیر اقتصادی و غیر انسانی و ظالمانه است .

ربا خواری از نظر مالکین و دهقانان و مقروضین کاری زشت و بد و غیر عادلانه است در حالیکه از نظر سرمایه‌داران و یویژه بانکداران امری صحیح و عادلانه و ضروری است زیرا که جامعه سرمایه‌داری اصولاً بدون وام و اعتبار و تفزیز نمیتواند وجود داشته باشد .

در جامعه فئودالی حاکمیت و تسلط مرد بر زن و فرزندان و چند زنی و حق طلاق بوسیله حقوق مدنی و قوانین و رسوم مذهبی و از طریق اخلاقی رسمیت و حقانیت مییابد در حالیکه در جامعه سرمایه‌داری تساوی حقوق زن و مرد در همه زمینه‌ها توسط قانون و رسوم و اخلاقیات تازه عمومیت یافته و جایگزین

قوانین و اخلاقیات قبلی میگردد و اطاعت و فرمانبرداری فرزندان از اوامر و دستورات پدر در جامعه فئودالی جای خود را بروابط دوستانه و احترام متقابل میدهد .

حالا آنطور که آقای شریعتی میگوید (سعادت و شقاوت معلول اعمال انسان است) افراد برای دسترسی بخوشبختی باید در جهت مصالح و منافع طبقاتی خود عمل کنند یا در جهت منافع و مصالح طبقات دیگر ؟ باین معنی که در رژیم ارباب - رعیتی ، زارعان باید این رژیم ظالمانه را که بزبان آنها و سود ارباب است بپذیرند یا در برانداختن آن کوشش نمایند ؟

آیا زارعان تئوریها و نظریات اجتماعی و فلسفی و سیاسی‌ای که بمنظور تبیین و توجیه روابط ارباب - رعیتی از طرف روشنفکران وابسته به فئودالیسم ابراز شده است بپذیرند یا آنها را دور بریزند ؟

آیا از قوانینی که در جهت مصالح و حقوق مالکین است و توسط خود آنها صورت قانونی پیدا کرده است اطاعت نمایند یا با سرپیچی کردن و عدم اطاعت در پی اعتبار کردن و بی‌اثر کردن آن بکوشند ؟

آیا به قوانین و رسوم و اخلاقیاتی که برخلاف منافع زارعین و بسود مصالح و حقوق مالکین است گردن نهند و با آنها عمل کنند یا برای تعمیر و تمویض آن مساعی لازم را بکار برند ؟

آیا طبقه سرمایه‌دار که در تمامی موارد و در زمینه‌های مختلف زندگی تولیدی - اجتماعی - سیاسی - فلسفی - مذهبی - اخلاقی و خانوادگی با فئودالیسم متفاوت و مخالف است باید با اصول و مبانی زندگی طبقاتی خود عمل کند یا طبق منافع و مصالح فئودالیسم عمل نماید ؟

براستی افراد باید چگونه عمل کنند ؟ کدام اعمال موجب سعادت و کدام اعمال باعث شقاوت انسان است ؟

و همانطوریکه بیان شد سعادت و شقاوت باعتبار مصالح و حقوق و عقاید طبقات مختلف فرق میکند آنچه از نظر طبقه‌ای شقاوت است از نظر طبقه دیگر سعادت است و برعکس آنچه وسیله سعادت و خوشبختی طبقه‌ای میشود موجب شقاوت و بدبختی طبقه دیگر است در اینصورت افراد به چه نحوی عمل کنند و چگونه سعادت و شقاوت معلول اعمال انسان است ؟

ج - صفات ذاتی :

آقای دکتر شریعتی مینویسد (سعادت و شقاوت افراد معلول اعمال و صفات ذاتی آنان است) صفت یعنی چه؟ صفات ذاتی چه معانی دارد؟ آیا صفات ذاتی واقعیت عینی دارد و با واقعیات خارجی منطبق است؟ صفت حالت و چگونگی افراد و اشیاء و پدیده‌ها را بیان میکند مانند تقی باصفا است - رضا عاقل است - محسن آدم کینه توزی است - هوا سرد است - زمین گرد است و ...

افراد بر اساس و متناسب با رفتار و کردارشان با صفات یا مفاهیمی که نمایشگر نحوه کردار و رفتارشان است متصف و معرفی میشوند. چنانکه وقتی میگوئیم رضا عاقل است که اعمال و رفتار او از روی عقل و فهم باشد. و وقتی میگوئیم، هوا سرد است که درجه هوا از حد متعادل پایین تر باشد و اثر سرما را روی وجودمان احساس کنیم.

باین ترتیب صفات، مفاهیمی هستند که انسان در ارتباط با واقعیت خارجی بمنظور شناخت و تبیین حالات نفسانی و خصوصیات اجتماعی و تغییرات فکری و روحی افراد جامعه و حالات و چگونگی اشیاء و پدیده‌های طبیعی بوجود آورده است. بنابراین تمامی صفات و خصائص و خصوصیات و کیفیات نفسانی و حالات فکری و روانی انسان مانند خوبی - بدی - مردانگی - کینه توزی - حسادت - زبونی - ترسوئی - خیانت - خدمت - مهربانی - محبت - جوانمردی - پایداری و رذالت مفاهیمی هستند که اذندگی واقعی گرفته شده است. این مفاهیم همانند مفاهیم دیگر با زوال منشأ واقعیشان از بین میروند و با تغییر شرایط و احوال اجتماعی معانی نشان تغییر میکنند. چنانکه با زوال سیستم ارباب - رعیتی مفاهیم ارباب و رعیت و تمامی مشخصات و خصائص و رسوم و اخلاقیات و عرف و عادت مربوط بان در زندگی نوین از بین میروند و اینگونه مفاهیم جز در مطالعات تاریخی و بررسیهای علوم اجتماعی مورد استفاده دیگر پیدا نمیکند. و همینطور مفاهیمی مانند عدالت - فضیلت - شرافت - عفت و عصمت که در دوره‌های مختلف تاریخی دارای معانی متفاوتی هستند. چنانکه در دوره‌های مختلف طبقات متفاوت جامعه با یکدیگر در واژه عدالت یا شرافت یا فضیلت مفاهیم و معانی متفاوتی مورد نظرشان بوده است.

بدین ترتیب صفات و خصائص انسان، دارای منشأ اجتماعی و طبقاتی

است و هیچیک از صفات و خصائص انسان ذاتی و فطری نمیشود. انسان بطور ذاتی، بند بی شرف - نامرد - خائن - دزد - فاسد - کینه توز - حسود - حيله گر - سخن چین - زبون - فروتن - ضعیف - حقیر و ... و عکس آن نمیشود تمام این صفات و خصائص، ناشی از جامعه و شرایط طبقاتی افراد است.

بنا بر این آنطوریکه آقای شریعتی اظهار عقیده میکند مبنی بر اینکه (سعادت و شقاوت افراد معلول اعمال و صفات ذاتی آنان است) اولاً هیچیک از صفات و خصائص انسان ذاتی نیست ثانیاً صفات که خود مولود و معلول شرایط اجتماعی و طبقاتی افراد است چگونه میتواند علت و پایه و اساس شقاوت و سعادت افراد قرار گیرد.

د - شفاعت و قرابت :

آقای دکتر شریعتی میگوید (سعادت و شقاوت معلول شفاعت و قرابت نمیشود). برای آنکه بمنظور آقای دکتر شریعتی بخوبی واقف شویم و در عین حال از این مفاهیم شناخت و برداشت صحیح و علمی داشته باشیم لازم میدانیم اگر چه تکراری و خسته کننده است بار دیگر عین جمله ایشان را نقل کنیم (سعادت و شقاوت افراد معلول اعمال و صفات ذاتی آنان است نه معلول شفاعت‌ها و قرابت‌ها) این بدان معنی است که دو نظر درباره علل و منشأ خوشبختی و بدبختی وجود دارد یکی نظر کسانی که مثل آقای دکتر شریعتی خوشبختی و بدبختی را معلول اعمال و صفات ذاتی میدانند و نظر دیگر عقیده کسانی است که بدبختی و خوشبختی را معلول شفاعت و قرابت در نظر میگیرند. آقای شریعتی از نظر اول دفاع میکنند و نظر دیگر را صریحاً رد مینمایند.

حالا ببینیم شفاعت و قرابت بچه معنی است و اگر علت سعادت و شقاوت نمیشود چه نقشی در آن دارد؟

در دوران بردگی و قنود البته، ساختمان اجتماعی خشک و ثابت و فاقد تقریباً هرگونه تحرکی است. باین معنی که در این جوامع تحرك و جابجائی طبقاتی تقریباً امری غیر ممکن است بطوریکه بردگان و رعایا بهیچوجه نمیتوانند به طبقه برده داران و اربابان تغییر طبقاتی دهند تا آنجا که طی صدها و هزاران سال پدران و ماداران برده نسل به نسل فرزندان مثل خود میآفرینند و از پدر و مادری رعیت رعایا آفریده میشوند و مداومت این گونه رژیمهای طبقاتی این تصور

را در ذهن بردگان و رعایا منعکس میکند که بردگی ورعیتی امر محتوم و غیر قابل تغییری است که بصورت سرنوشت از طرف قدرت بزرگ ناشناخته‌ای مقدر شده است .

در جامعه سرمایه‌داری ، سرمایه‌داران که اغلب از طبقات محروم و بی‌اصل و نسب به طبقات بالا ارتقاء یافته‌اند با امتیازات و ارزشهای دوره فتوالتیته از آن جمله اصل و نسب و فضائل خانوادگی و عدم تحرك طبقاتی بشدت مخالفت و مبارزه میکنند و از استعدادها و شایستگی‌ها و ارزشهای فردی دفاع و حمایت می‌نمایند .

سرمایه‌داران در حد شرایط و احوال و حفظ امکانات و بمنظور مصالح خود با استعدادهای فردی امکان بیشتری میدهند و شرایط لازم را برای پرورش و رشد استعدادها در زمینه‌های مختلف تدارک می‌بینند .

در جوامع قبلی « قرابت » با طبقات حاکم و صاحب امتیاز موجب کسب امکانات و امتیازات مهم و بزرگی بود و « شفاعت » که از رسوم جوامع کهنه است در موارد کسب امکانات و امتیازات تازه و با طلب بخشش و عفو برای بازگرفتن امتیازات و منافع ازدست رفته مورد استفاده قرار می‌گرفت .

« قرابت » و « شفاعت » هر دو از مشخصات دوران گذشته است و همانطوریکه بررسی شد در جامعه جدید اگر بکلی از بین نمی‌رود ولی به نسبت گذشته تا حدود زیادی تعدیل میگردد .

اگر سعادت یا خوشبختی را بر خورداری و استفاده از امکانات مادی و معنوی بدانیم می‌بینیم قرابت و شفاعت در جوامع گذشته تا حدود بسیار زیادی و در جامعه جدید بمیزان کمتری در خوشبختی و بدبختی افراد نقش مهمی بهعهده دارد و در مواردی علت و موجب سعادت و شقاوت محسوب میگردد .

بنابراین همانطوریکه بررسی شد هر دو طرف مثبت و منفی نظر و عقیده آقای شریعتی درباره علل و منشأ خوشبختی و بدبختی با آنکه حقایقی دربر دارد غلط و اشتباه است زیرا که :

الف - هر دو طرفی که بعنوان علت و منشأ خوشبختی و بدبختی ذکر شده است خود معلول علت‌های دیگری هستند .

ب - مفاهیمی مثل « سعادت » ، « شقاوت » ، « اعمال » و ... بسیار کلی و نامفهوم است .

ج - مفاهیمی مانند « صفات ذاتی » مبتنی بر واقعیت نیست و بکلی غلط است .

د - اصولاً طرح مسأله باین صورت که آقای شریعتی آورده اند جز آنکه ذهن دانشجو و خواننده را محدود و منحرف نماید نتیجه دیگری ندارد چرا که آقای شریعتی با ذکر دو جنبه مثبت و منفی عوامل خوشبختی و بدبختی بطور ضمنی بخواننده تلقین و القا میکند که مبانی و عوامل سعادت و شقاوت این است و آن نیست و خارج از این دو چیز دیگری وجود نمی‌تواند داشته باشد .

آقای شریعتی ریشه‌های مفاسد و عقب ماندگی‌ها و انحرافات و راه حل و درمان آنرا بتازگی کشف کرده‌اند . این کشفیات بتازگی بذهن آقای شریعتی مفاسد

ریشه‌های بدیها و زشتی‌ها و زذالت‌ها و مفاسد خشک میشود و جامعه ایده‌آل و زندگی مطلوب در یک چشم بهم زدن مستقر خواهد شد .

در این باره آقای شریعتی اینطور مینویسد (در این جا از شما میخواهم که بامن بیاندیشید تا آنچه بتازگی بدهنم رسیده است تکمیل گردد و پخته شود . من معتقدم که همه انحرافات ، گناهها ، جنایات ، مفاسد و نیز همه پستی‌ها ، انحطاط‌ها و زذالت‌ها و عقب ماندگی‌ها و خلاصه هر چه بد است و زشت و ننگ زائیده سه عامل است در انسان :

۱- جهل ۲- ترس ۳- نفع .

من در اینجا زائد میدانم که یکایک انواع مفاسد و جنایات و پستی‌های اخلاقی و اجتماعی و سیاسی ، فردی و جمعی را مطرح کنم و نشان بدهم که چگونه معلول یکی از این سه علت است . تنها کافی است که برای اثبات صحت این نظریه در خیال خود همه جرائم و جنایات را که ممکن است در زندگی یک انسان یا یک جامعه رخ دهد ، مجسم کنید . و یک نوع یا حتی یک نمونه را از آن میان پیدا کنید که زائیده عامل دیگری جز این سه باشد .

آقای شریعتی در مورد « جهل » اینطور میگوید « جهل » در اینجا بمعنی نقیض « علم » نیست . مقصودم از این علم دانستنیهای طبیعی ، ریاضی ، فنی ، حقوقی و ادبی است یعنی دانش (Science) زیرا این دانش چنانکه میدانیم و می‌بینیم هرگز انسان را از ارتکاب جنایات و بیعدالتیها

مانع نشده است بلکه شکل جنایت و ارتکاب جرم را دانشمند (فرد یا جامعه دانشمند) تغییر میدهد و حتی دامنه آنرا وسیع تر میسازد. چنانکه امروز ملل متمدن که از عالیترین مراحل علوم برخوردارند دست به بهره کشی، بردگی، ظلم، فریب، تجاوز، و فساد میزنند، ولی شکل آن با گذشته تفاوت کرده است.

اما نه تنها این همه پیشرفتهای علمی وی را از نظر اخلاقی اصلاح نکرده بلکه منحط تر ساخته و او را بر ارتکاب گناه و جنایت توانا و هوشیارتر کرده است.

مگر عامل جنایات و مفاسد و بیعدالتیها در گذشته «جهل» بوده که آقای شریعتی متوقع است علوم امروز آنها را از بین ببرد. جنایات و بیعدالتیها و مفاسد برعکس نظر و انتظار ایشان ناشی و مولود «جهل» و «علم» نیست بلکه معلول وضعیت اقتصادی و روابط اجتماعی انسان است. چنانکه ظلم و ستم و بیعدالتی و جنایت و فساد ناشی از سیستم ارباب-رعیتی و تسلط استعمار و نظام سرمایه داری است نه مولود «جهل» و «علم» انسان.

بیعدالتی، ظلم، تحقیر، تجاوز و استثمار رعایا زائیده سیستم ارباب-رعیتی است نه ناشی از «جهل» آنان و برای رهایی رعایا از ظلم و تجاوز و استثمار باید سیستم ارباب-رعیتی را از بین ببریم. نه آنکه رعایا را با علومی مثل فیزیک و شیمی و ریاضیات آشنا کنیم.

آقای شریعتی میگوید (امروز ملل متمدن که از عالیترین مراحل علوم برخوردارند دست به بهره کشی-بردگی-ظلم-فریب و تجاوز میزنند ولی شکل آن با گذشته تفاوت کرده است).

بهره کشی-ظلم و تجاوز ملل متمدن هم معلول سیستم سرمایه داری است نه مولود عالیترین مراحل علمی آنها و اگر شکل استثمار و ظلم و فساد با گذشته تفاوت نموده برای آنست که روابط ارباب-رعیتی به سیستم سرمایه داری تغییر کرده است.

بنابراین بهره کشی-ظلم-فساد و جنایت و همه رذائل و انحطاطها ناشی از سیستمهای اجتماعی است. هر نظام اجتماعی نحوه و حدود بهره کشی و ظلم و اشکال انحرافاتش ضمن ویژگیهایی که دارد با نظام دیگر اجتماعی متفاوت است.

بهره کشی - ظلم و فساد و هر نوع پستی و انحطاط با دستورات اخلاقی و حکمت و بینداری وجدان و از این نوع مفاهیم ذهنی و توخالی از بین نمیرود.

اگر واقعاً میخواهیم ظلم و بهره کشی و فساد و تجاوز از بین برود باید مردم را با پند و اندرز و دستورات اخلاقی فریب ندهیم. باید بمردمیکه استثمار و استعمار میشوند و مورد ظلم و تجاوز قرار گرفته اند راه حل علمی و منطقی را نشان دهیم. باید با آنها بگوئیم بدنبال کشف و محو علل اقتصادی و اجتماعی بهره کشی-فقر-جهل-ترس-فساد-پستی-ذشتی و همه بدبهاوشستیها باشند نه بدنبال معلولها.

نباید آنها را بایک مشت مفاهیم ذهنی و اخلاقی که تماماً معلول و مولود شرایط و احوال اجتماعی است سرگرم نمائیم. هر نوع راه حل غیر علمی و ذهنی جز آنکه مردم ستم دیده و مظلوم و غارت شده را گیج و سردرگم کند و نیروشان را بی اثر نماید اثر دیگری نخواهد داشت.

همه کسانی که دانسته و ندانسته راه انحرافی پیش پای مردم میگذارند بدون شك آب در آسیاب استثمارگران-ظالمان-فاسدان و دشمنان مردم میریزند.

از طرفی آقای شریعتی میگوید (امروز ملل متمدن که از عالیترین مراحل علوم برخوردارند دست به بهره کشی-بردگی-ظلم-فریب و تجاوز میزنند) در اینجا منظور آقای شریعتی از «ملل متمدن»

۱۵- جنایات و تجاوزات بورژوازی غرب را بحساب ملت نگذاریم

معلوم و روشن نیست ولی آنطوریکه متداول است و از نوشته های ایشان برمیآید ملل متمدن شامل آمریکا و اروپای غربی و اگر کلی تر در نظر بگیریم کشورهای بلوک غرب میشود. در این صورت اولاً آیا بهره کشی-ظلم-فریب-تجاوز و فساد در همه این کشورها و ملتها در یک سطح است؟ آیا این کشورها با ملتها ظالم و متجاوزند یا مورد تجاوز و بهره کشی و ظلم دیگران هم واقع می شوند؟ اگر اینطور است چرا کشورهای متمدن بکشورهای متمدن دیگر تجاوز

و بهره کشی و ظلم میکنند و این استثمار و تجاوز بر چه اساسی استوار است؟ آیا ملتهای اروپا با ملت امریکا و ملتهای اروپا یا یکدیگر از این لحاظ در یک سطح قرار دارند؟

آیا آمریکا ملتهای اروپا را مورد بهره کشی و ستم و تجاوز قرار نداده است؟

آیا این ملت آمریکا است که ملت‌های متمدن اروپا را زیر فشار و ستم و بهره‌کشی قرار داده است یا انحصارات بزرگ آمریکا که طبقه‌ای از ملتند ؟
آیا بهره‌کشی و تجاوز و ستم طبقه‌ای از ملت را باید بحساب تمام ملت گذاشت ؟

ثانیاً برخلاف نظر آقای شریعتی این ملت‌های متمدن نیستند که دست به بهره‌کشی و ظلم و تجاوز میزنند بلکه سرمایه‌داران این کشورهای متمدن هستند که بهره‌کشی و ظلم و تجاوز میکنند .

وقتی کسی مثل آقای شریعتی ملت را یکدست و عاری از طبقات اجتماعی در نظر میگیرد دچار این چنین اشتباهات و خطاهای بزرگ و غیر قابل بخششی میگردد .

اکثریت ملت‌های متمدن مثل همه ملت‌ها نه تنها بهره‌کشی - ستم و تجاوز نمیکنند بلکه اکثریت خود ملت مورد بهره‌کشی و ستم و تجاوز عدده قلیلی قرار میگیرند . در همین چندی قبل بود که حدود ده میلیون کارگر و روشنفکر فرانسوی و دوازده میلیون ایتالیایی و میلیون‌ها نفر از کارگران و روشنفکران بلژیکی و انگلیسی علیه بهره‌کشی و فساد و مظلوم سرمایه‌داران کشور خود بطور همه‌جانبه مبارزه وسیع و دامنه‌داری را آغاز کردند .

مگر مبارزه این ده‌ها میلیون کارگر و روشنفکر کشورهای متمدن بخاطر برانداختن مظلوم و ستم و استثمار و تجاوز نبود؟ مگر این ده‌ها میلیون جزو ملت متمدن نیستند ؟

مگر این ده‌ها میلیون ملت متمدن هر گونه تجاوز و ستمی را نسبت بملت‌های غیر خودی محکوم نکردند .

حقیقت این است که در این کشورها طبقه کارگر استثمار میشود ، مورد فشار و تجاوز است و طبقات و گروه‌های دیگر جامعه بجز انحصارداران بزرگ بنحوی مورد ستم و تجاوز کارتل‌ها و تراست‌ها هستند و تمام این نیروها هر یک به نسبت وضعیت اقتصادی و طبقاتی خود به نحوی با کارتل‌ها و تراست‌ها مخالفند .

آقای شریعتی بعضی فیزیکدانان - شیمیست‌ها - نویسندگان - نظامیان - جامعه‌شناسان و بطور کلی گروه روشنفکران وابسته سرمایه‌داران را در کشورهای متمدن که در جهت منافع و مصالح و حفظ موقعیت سرمایه‌داری در آدمکشی و بهره‌کشی و ظلم و فساد و تجاوز با سرمایه‌داران سهمیه شده و با آنها از هر بابی کمک و مساعدت میکنند

۱۶- روشنفکران وابسته
بسرمايه‌داري دسته‌اي
از روشنفکرانند نه
تمام روشنفکران

بجای همه روشنفکران گرفته و برای آنکه « اثبات کند » ملت متمدن فاسد و جنایتکارند ، تفاوتها و حدها و فواصل گروه‌های مختلف ملت و دسته‌های روشنفکران را از بین میبرد .

آقای شریعتی برای تأیید نظریاتش مبنی بر اینکه (ملت‌های متمدن ظالم - استثمارگر - فاسد و متجاوزند . انسانیت متمدن بفساد میرود و جنایت میکند ، امروز مگر متمدن‌ترین انسانها را نمی‌بینیم که از نظر انسانی از سرحد یک وحشی پست تر شده‌اند) بچند فیزیکدان و شیمیست و جامعه‌شناس و ژنرال سالان و ژنرال آرگو اشاره میکند (ژنرال سالان که آنهمه جنایت ، آدم دزدی و شکنجه در الجزایر مرتکب شد و دسته‌های مسلح او حتی یکبار یک بیمارستان مسلولین مسلمان را در پاریس به مسلسل بستند فارغ‌التحصیل پلی تکنیک فرانسه است . ژنرال آرگو یک تحصیلکرده برجسته است که از الجزایر به خانمش مینوشت «همه‌مان خوب و سالمیم ، بچه‌ها مان ، سگمان ، عربمان» همو بود که در جنگ‌های الجزایر برای تعلیم تیراندازی بفرزندش به شکار عرب میرفت) .

لازم است از آقای شریعتی سؤال شود که این ژنرال‌ها و فیزیکدان‌ها و شیمیست‌هایی که برای سرکوبی و قتل‌عام مردم الجزایر و دیگر ملت‌ها ، بمب‌اتمی و مواد سمی می‌سازند از منافع و حقوق چه کسانی دفاع میکنند ؟

آیا در جریان جنگ الجزایر بجز سرمایه‌دارانی که منافع و حقوقی در الجزایر داشتند بقیه ملت یعنی تمام ملت فرانسه با این جنگ موافق بود یا مخالف ؟

آیا سالان‌ها و آرگوها و حیوانات دیگری مثل آنها از پیش خود این کارها را میکردند ؟

چه کسانی با آدمکشانی مانند سالان‌ها میدان میدادند و دست آنها و ارتش فرانسه را در آدمکشی و وحشیگری باز میگذاشتند . چه کسانی آنها و ارتش را بفرانسه برگرداندند و وقتی افرادی مثل سالان‌ها ترمز کردند ضمن سرزنش و توبیخ روانه زندان‌شان کردند ؟

چرا آقای شریعتی اعمال و حشیا نه ژنرال سالان‌ها و چند روشنفکر وابسته سرمایه‌داران را می‌بیند ولی مبارزه قهرمانانه اکثریت ملت فرانسه را نمی‌بیند چرا ایشان رفتار و کردار چند نظامی و روشنفکر و گروهی از سرمایه‌داران فرانسه را بحساب تمام ملت فرانسه می‌گذارند و بطور زننده و موهنی ملت فرانسه و

دیگر ملت‌های کشورهای متمدن را از نظر ملت ایران ظالم - فاسد - جانی و وحشی معرفی مینمایند .

هنوز زمان زیادی از جنگ استقلال طلبانه الجزایر نگذشته است همه میدانند که احزاب و نیروها و افراد مترقی فرانسه که در بین آنها روشنفکران بسیار برجسته‌ای وجود داشتند بشدت با استعمار و اعمال وحشیانه سرمایه‌داران و دولت فرانسه مخالف بودند و در همه جا و بهر صورتی که ممکن بود از حقوق ملت الجزایر دفاع کردند .

مگر ملت متمدن آمریکا با جنگ ویتنام علی‌رغم همه تهدیدها و محرومیتها و زندانها و تبعیدها با وسائل مختلف مخالفت و نفرت خود را ابراز نمیکند ؟ مگر جوانها از سربازی فراد نمیکنند . مگر جنگ ویتنام صدها مرتبه و بانحای مختلف از طرف اکثریت مردم آمریکا محکوم نشده است . مگر شخصیت‌های بزرگ سیاسی و روشنفکران برجسته و مترقی امریکائی همه چیز خود حتی جانشان را بر سر مخالفت با جنگ ویتنام و نژاد پرستی ازدست ندادند ؟

چطور ممکن است ما اعمال گروهی از سرمایه‌داران امریکائی را بحساب تمام ملت آمریکا بگذاریم و اعمال آنها را نسبت به همه‌ی ملت آمریکا عمومیت دهیم و بگوئیم ملت آمریکا فاسد - ظالم و متجاوز است .

در جریان جنگ الجزایر در خود فرانسه و در سرتاسر کشورهای جهان و از طرف ملت‌های متمدن اروپا تظاهرات وسیع و عظیمی در دفاع از الجزایری‌ها و تنفر از دولت فرانسه و استعمارگران ابراز گردید و بطرق مختلف مردم جهان از آنها پشتیبانی و حمایت نمودند .

آیا صحیح است که ما تمام ملت‌های متمدن را اینگونه بیاد انتقاد و فحش و بدنامی و لجن بکشیم .

آیا آقای شریعتی با این عقاید نادرست و مسموم‌کننده ذهن دانشجویان و مردم را منحرف و مسموم نمیکند ؟

۱۷ - اشاره ای به حالابینیم مقصود آقای شریعتی از «جهل» و نقیض اخلاق و وجدان آن «حکمت» بچه معنی است : (مقصود از جهل بعنوان عامل يك سلسله فسادها و تبهکاریها ، نقیض «حکمت» است (نه علم) بدان معنی که سقراط بکار برده است . سقراط حکمت را ضامن اخلاق میدانند و

معتقد است که حکیم هرگز پستی و جنایت مرتکب نمیشود و همه مفاسد و معایب اخلاقی ناشی از جهل است . مقصود از حکمت ، خود آگاهی انسانی و اخلاقی فرد ، وجدان بیدار و توانا و سالم انسان است بگونه‌ای که وی را بسادگی در مسیر فطرت و نوامیس خلقت نگاه میدارد و در جهت معقول و درست میراند و از انحراف و سقوط و تسلط هوسها و امیال منحط و متجاوز پازش میدارد .)

قبل از هر چیز باید بگویم که «اخلاق» هم مثل همه‌ی زمینه‌های دیگر فکری و اعتقادی انسان ناشی از شرایط و احوال اقتصادی و اجتماعی است و با تغییر شرایط و احوال اجتماعی اخلاقیات هم اجباراً تغییر میکنند و همانطوری که جامعه نو جای جامعه کهنه را میگیرد اخلاقیات نو هم که مبتنی بر جامعه نوین است جای اخلاقیات کهنه را پر میکند . بطوریکه با شرایط تازه‌ای که در میهن ما پیدا شده بسیاری از اصول و قواعد اخلاقی که قابل انطباق با شرایط نوین نیست کهنه شده و اعتبار و اهمیت خود را از دست داده‌اند تا حدیکه اخلاقیات سابق غیر اخلاقی شده‌اند .

آقای شریعتی میگوید (سقراط حکمت را ضامن اخلاق میدانند و معتقد است که حکیم هرگز پستی و جنایت مرتکب نمیشود و همه مفاسد و معایب اخلاقی ناشی از جهل است) .

گفتم که اخلاق همراه با تغییراتی که در جامعه بوجود میآید تغییر میکند و وقتی جامعه‌ای از بین رفت اخلاق و رسوم و قوانین و کلیه اشکال فکریش هم اجباراً از میان میرود . بنابراین وقتی شرایط و احوال اجتماعی تازه‌ای در دل جامعه کهنه بوجود می‌آید اخلاقیات و رسوم و سنن قبلی برای شرایط اجتماعی تازه ، کهنه و غیر عملی و غیر اخلاقی میشود و با شرایط نوین اختلاف و تضاد پیدا میکند . در چنین شرایطی که همراه با تغییرات اقتصادی و اجتماعی ، اخلاقیات و اعتقادات و افکار هم تغییر میکنند . کهنه پرستان و مرتجعان که همچنان بزندگی و عقاید و اخلاقیات گذشته وابسته‌اند و از زندگی و افکار و اخلاقیات تازه و نوهراس و وحشت دارند فریادشان بلند میشود که اخلاق ، ایمان ، شرافت ، ناموس و انسانیت از بین رفت و دنیا با آخر رسید و ظلم و جور و فساد و جنایت همه‌جا را پر کرده است ،

بارها از پدر و مادران کهنه پرست می‌شنوید که جوانهای امروزی بی‌شرم و بی‌حیا شده‌اند ، احترامات سابق از بین رفته ، بالای حرف ما و جلو

چهارتا بزرگتر حرف میزنند و اصلاً گوششان بحرف مابدهکار نیست، از لباس و آرایش مویشان گرفته تا عقایدشان همه تغییر کرده است، مراسم و دستورات مذهبی را آنطوریکه باید و شاید انجام نمیدهند.

کسانیکه نمیتوانند زندگی تازه را ادراک و هضم کنند میگویند زمانه و روزگار بکلی عوض شده است و مردم همه فاسد و خراب و بد شده‌اند و فساد همه جا را گرفته است و هر روز که میگذرد زیادتر میشود. وقتی میپرسی چطور مگر؟ میگویند دختران بمدرسه و دانشگاه میروند، در کارهای اجتماعی شرکت میکنند، حق طلاق دارند، چند زنی برافتاد و در همه جا زنها مانند مردها شده‌اند و نمیشود تفاوتی بین مرد و زن قائل شد.

بنظر پدر و ماداران کهنه‌گرا و عناصر ارتجاعی هر چه کهنه و وابسته بزندگی گذشته است خوب و نیکو و پسندیده و اخلاقی است و هر چه مربوط بزندگی نوین است بد و زشت و فاسد و غیر اخلاقی است.

شریعتی‌ها در گذشته و در زمان حاضر از تغییرات زندگی و اخلاقی و فکری هراسنا کند و کوشش دارند برای اجرای اخلاقیات سابق ضمانتی و برای تغییرات اخلاقی دلائل و موجباتی پیدا کنند.

اینان تمدن و اخلاقیات و افکار تازه را تکذیب و تخطئه میکنند و سعی دارند مردم متمدن را وحشی، ظالم، فاسد و جانی معرفی نمایند.

آقای شریعتی بحدی از تمدن جدید و انسان امروز وحشت زده شده است که سرنوشت آنرا اینطور تحلیل و پیش‌بینی می‌کند (انسان امروز کرم پيله ایست که بسرعت دارد در آنچه میسازد محبوس میگردد و خفگی و خفقان سرنوشت محتموم او است .)

و برای حفظ زندگی و اخلاقیات گذشته و بعنوان اینکه («حکمت» یکی از عوامل وادارنده انسان بسوی کمال اخلاقی و بازگیرنده وی از فساد و انحطاط و جنایت ،) است حکمت را اینطور تعریف میکند (مقصود از حکمت ، خودآگاهی انسانی و اخلاقی فرد وجدان بیدار و توانا و سالم انسان است بگونه‌ای که وی را بسادگی در مسیر فطرت و نوامیس خلقت نگاه میدارد...) جمله‌ای که با این واژه‌های ذهنی درست شده است چه معنی میدهد آیا از پشت سرهم قرار دادن يك مشت لغات ذهنی چه چیز حل و فصل میشود ؟ واژه‌هایی مثل « خودآگاهی انسانی و اخلاقی فرد و مسیر فطرت و نوامیس

خلقت » یعنی چه و نماینده چه واقعیهایی هستند ؟

خواهش دارم این جمله‌ای که در تعریف و مقصود حکمت نوشته شده است چند مرتبه بخوانید ببینید مطالبی دستگیرتان میشود و ادراکی نسبت بان پیدا میکنید ؟

وجدان مثل همه‌ی زمینه‌های دیگر فکری انسان ناشی از جامعه است و مفهومی است طبقاتی که با تغییر جامعه تغییر و تحول مییابد بهمین جهت طبقات و گروه‌های مختلف جامعه دارای وجدانی متفاوت میباشد بطوریکه استثمار و ستم و تجاوز از نظر ارباب امری وجدانی و اخلاقی است در حالیکه از نظر رعایا امری غیر اخلاقی و بیوجدانی محسوب میگردد .

افزایش فقر و گرسنگی و بیکاری و درماندگی بین کارگران بمنظور تنزل سطح قیمت دستمزدها برای سرمایه‌داران امری اخلاقی و وجدانی است در صورتیکه کارگران آنرا غیر اخلاقی و غیر وجدانی میدانند .

غارت مستعمرات و نیمه مستعمرات برای استثمارگران از لحاظ اخلاقی و وجدانی امریست صحیح و انسانی و برای مردم مستعمرات و نیمه مستعمرات اخلاقی و وجدانی نمیباشد .

ترویج و بسط جاسوسی، فقر، بیکاری، نفاق، جهل، بیماری، آدمکشی، جنایت، خدعه، دروغ، رذالت و هزاران مصائب دیگری که از استثمارگران بمنظور غارت ثروت‌های مادی و معنوی کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره انجام میگردد از هر لحاظ اخلاقی و وجدانی است و با « عدالت اجتماعی » و روح دمکراسی « و « حقوق انسانی » آنها کاملاً منطبق است .

بنابراین منظور آقای شریعتی از (وجدان بیدار و توانا و سالم انسان) وجدان کدام انسان است ؟

انسان ظالم یا انسان مظلوم - استثمار کننده یا استثمار شونده، حاکم یا محکوم ، استثمار کننده یا استثمار شونده .

وجدان بیدار و توانا و سالم چگونه وجدانی است ؟ و چه عوامل و شرایطی موجب آن میشود ؟

« مسیر فطرت و نوامیس خلقت » چگونه مسیری است که وجدان بیدار و توانا انسان را بسادگی در آن مسیر نگاه میدارد ؟

براستی حکمت آقای شریعتی چه معنوی است و چه نیرو و قدرتی در

آن نهفته است که معجزه آسا میتواند جلو فساد، بدی، بهره‌کشی، ظلم، جنایت و انواع زشتی‌های انسان را بگیرد؟ و چگونه است که با زوال آن همه‌ی بدیها و زشتی‌ها و مفاسد و معایب با انسان هجوم می‌آورند.

مگر آنچه انسان «به سرعت دارد می‌سازد» خارج از مسیر فطرت و نوامیس خلقت است؟ و اگر نیست پس چطور از یک سو وجدان انسان در «مسیر فطرت و نوامیس خلقت» بیدار و توانا می‌شود، و از سوئی دیگر همین ساخته‌های انسانی «سروش محتوم او» را فقط خفگی و خفقان تعیین می‌کند؟ و اگر هست. آیا می‌شود مخالف با نوامیس خلقت نیز چیزی ساخت؟

انسان تولید میکند و تولید دارای دو طرف است یکی نیروهای تولیدی و طرف دیگر روابط تولیدی. روابط تولیدی نوع تولید و نحوه مالکیت بر وسائل تولید و چگونگی توزیع تولید را نشان میدهد.

۱۸- ترس انسان معلول سیستم اجتماعی و طبیعت است:

انسان با طبیعت در مکانیسم روابط تولیدی و بوسیله ابزار تولید ارتباط پیدا میکند و ابزار تولید کیفیت و نحوه ارتباط انسان با طبیعت را مشخص مینماید. باین معنی که در سیستم ارباب - رعیتی: نوع تولید کشاورزی است و ارباب مالک و سائل تولید است و حدود محصول را تصاحب میکند ابزارهای مثل بیل - کلنگ - داس - گاو آهن - خیش - ابزار حفاری و لایروبی قنوات و آبیاری - ابزار مبارزه با آفات و حیوانات موذی و وحشی، کیفیت ارتباط انسان با طبیعت را نشان میدهد.

بنا بر این انسان بطور عمده دارای دو نوع ارتباط است یکی ارتباط انسان با روابط تولیدی و دیگری رابطه انسان با طبیعت.

ترس انسان زائیده و ناشی از روابط تولیدی و رابطه انسان با طبیعت است باین معنی که منافع اقتصادی و ارزشهای معنوی و بطور کلی زندگی و حیات انسان در رابطه تولیدی و ارتباط با طبیعت مورد تهدید و تجاوز و خطر نابودی قرار میگیرد و انسان از این تجاوزات و خطراتی که منافع مادی و ارزشهای معنوی و حیاتش را بویرانی و نابودی تهدید میکند میترسد. لذا شرایط اجتماعی و عوامل طبیعی که بصورت مختلف زندگی و حیات انسان را مورد تهدید و مخاطره قرار میدهند منشاء ترس انسان اند.

سیل - زلزله - جنگل - کوه - باتلاق - دریا - رودخانه - باد - توفان.

سرما و گرما - آفات نباتی - حیوانات موذی و وحشی از جمله عوامل طبیعی هستند که منافع و زندگی انسان را مورد مخاطره و نابودی قرار داده‌اند و انسان از این عوامل کور و ناشناخته طبیعی ترسیده و مدام در حالت اضطراب و وحشت و دلهره بسر برده است.

تا موقعیکه این پدیده‌ها و رخدادهای طبیعی برای انسان ناشناخته و مجهول باشند وسیله تخریب و نابودی زندگی انسان شده و موجب ترس انسان خواهند بود.

بموازات تکامل زندگی اجتماعی و رشد ابزار تولیدی و افزایش شناخت انسان مخاطرات طبیعی کاهش یافته از ترس و اضطراب انسان کاسته خواهد شد و بهمین نسبت تسلط طبیعت بر انسان محدود شده و بر تسلط انسان بر طبیعت افزوده میگردد تا جائی که طبیعت در حیطة قدرت و تسلط انسان درمیآید و انسان میتواند طبیعت را بسود خود و در جهت زندگی خویش آنرا هدایت و رهبری نماید.

با تکامل زندگی اجتماعی و رشد تکنیک و گسترش علوم و شناخت بسیاری از پدیده‌ها و رخدادهای طبیعی، ترس انسان از طبیعت بمیزان بسیار زیادی کاهش یافته و بجای تسلط طبیعت بر انسان، انسان بر طبیعت مسلط شده است. و با بسط بیشتر تکنیک و رشد علوم تسلط و تفوق انسان بر طبیعت باز هم گسترش خواهد یافت و ترس انسان از طبیعت بیش از پیش ضعیف و محدود خواهد شد.

ترس انسان از جامعه ناشی از مکانیسم روابط تولیدی با روابط اجتماعی است. مثلاً در سیستم ارباب - رعیتی ارباب مالک و سائل تولید است و قدرت اقتصادی و سیاسی را در اختیار دارد و رعیت نه مالکیتی دارد و نه قدرت اقتصادی و سیاسی میتواند داشته باشد.

اگر ارباب و سائل کشاورزی را در اختیار رعیت نگذارد و رعیت را دعوت بکار نکند بیکاری و گرسنگی خیلی زود او را خواهد کشت زیرا طبق اصول و رسوم فئودالی رعیت نه میتواند بده دیگری برود و نه کاری در ده دیگر وجود دارد.

بطور کلی در این شکل مناسبات ارباب از رعیت بیکاری میگیرد، محصول کار او را غارت میکند، کنکش میزند، تحقیرش میکند، بخودش و ناموشش تجاوز میکند و بطرز وحشیانه‌ای او را استثمار مینماید.

بنا بر این وقتی رعیت زندگی خودش، زنش، فرزندان، حیواناتش، شرفش، ناموسش، افکار و اعتقاداتش و بطور کلی همه چیزش از طرف ارباب مورد تهدید و خطر نابودی است چطور ممکن است از ارباب و عواملش ترسد. ترس، جهل، فقر، رنج، ظلم و افکار ارتجاعی و خرافی و صفات و خصائص کهنه و منحن رعایا تماماً معلول سیستم ارباب - رعیتی است و با از بین رفتن علت. معلول خود بخود از بین خواهد رفت.

بنا بر این ترس انسان مولود روابط غلط اجتماعی و ضعف تکنیکی و علمی انسان در رابطه با طبیعت است. مثلاً برای آنکه به ترس و رنج و مصائب و مظالم رعایا خاتمه دهیم باید ضمن لغو و محو سیستم ارباب - رعیتی با مکانیزه کردن کشاورزی و پرورش علمی کشاورزان و محو هر گونه استثمار و نوین کردن جنبه‌های مختلف زندگی مادی آنان، زندگی روستائیان را از هر نوع مخاطره اجتماعی و طبیعی نجات دهیم.

برعایائی که از یکطرف با وسائل کهنه و زندگی ابتدائی، کشاورزی می‌کنند و مدام مورد حمله و تجاوز عوامل طبیعی هستند و از طرفی در سیستم ارباب - رعیتی مورد استثمار ظلم و تجاوز و توهین قرار دارند ترس و رنج و استثمارشان را با الفاظ ذهنی و توخالی نمیتوان از بین برد همانطوریکه با حلوا حلوا گفتن دهن شیرین نمیشود با الفاظ « شجاع باش » « دلیر باش » « آزاد آفریده شدی » « بنده کس نباش » « فرمان برکس نباش » « سرنوشت خویش را بدست کس مسپار » و يك مشت پند و اندرز و دستورات خشك اخلاقی ترس و ظلم و زبونی هم تمام نمیشود.

ترس - جهل - نفع - استثمار - اخلاقیات - وجدان - عقاید - هنر و ادبیات و همه صفات و خصائص و عقاید خوب و بد و مثبت و منفی انسان معلول و زائیده شرایط اجتماعی است در حالیکه آقای شریعتی میگوید : (من منتقدم که همه انحرافات - گناهها - جنایات - مفساد - و نیز همه پستی‌ها - انحطاطها و رذالتها و عقبماندگیها و خلاصه هر چه بد است و پست و ننگ زائیده سه عامل است در انسان : ۱ - جهل ۲ - ترس ۳ - نفع) .

آقای شریعتی سه عامل ترس - جهل - نفع را که خود معلول و زائیده عللی هستند بجای علت میگیرد و همه مفساد و انحرافات و عقبماندگیها را زائیده این عوامل معلولی میداند و با این بررسی و تحلیلی که بر بنیاد عوامل

معلولی بنا شده است به نتیجه‌گیریهای میرسد که تماماً غلط و اشتباه است . آقای شریعتی شما که تمام رذالتها و انحطاطها و پستی‌ها را زائیده این سه عامل میدانید پس خود این سه عامل و معلول زائیده چه شرایط و عواملی هستند ؟ آقای شریعتی فقط در این بحث نیست که معلول‌ها را بجای علت بنیاد و اساس بررسی و تحلیل نظریات و عقاید خود قرار میدهد بلکه در تمامی بحث‌ها معلول را بجای علت گرفته و معلولی را با معلول دیگر تبیین و تفسیر مینمایند .

آقای شریعتی بر اساس عوامل مذکور مسائل مهم اقتصادی - اجتماعی و فکری و روانی را اینطور تحلیل میکند (بخل‌ها - خست‌ها - احتکارها - تمرکز سرمایه‌ها - محروم ساختن دیگران از مواهب طبیعی - مالکیت‌های بزرگ - سرمایه‌داری و جنایتهائی که از این راه بشریت را رنج میداده و میدهد - استثمار و بهره‌کشی از کار دیگران - پول‌پرستی و همه مفساد ناشی از آن که هم جامعه را بتباهی میکشاند و هم فرد را از تکامل معنوی باز میدارد و به بیماری و انحطاط سوق میدهد همه معلول ترس از فقر و طمع ورزی است چاپلوسیها - دروغ‌بافیها - آلت فعل شدن - مرکب و یا سگ شدن‌ها - نگهبان بیعدالتیها شدن - شهوت‌پرستی‌ها - فریب‌ها و خیانتها و تجاوزها همه و همه معلول ترسیدن است یا طمع بردن) .

کشف علل و ریشه‌های سیستم‌های اجتماعی - مالکیت‌های بزرگ - تمرکز سرمایه‌ها - جنایات - انحطاطها - احتکارها از طرف آقای شریعتی همه علمای اقتصاد، جامعه‌شناسان و علمای علوم اجتماعی را که با يك عمر تلاش و کوشش توان فرما بکشف و درك بعضی قوانین علوم اجتماعی نائل شده‌اند شرمند کرده است .

مسائلی را که اکثر علما در طی دوران تاریخ از حل آن بازمانده‌اند ایشان از هر ساحت و عارف و شعبده بازی زودتر و سهل‌تر حل و فصل میکنند .

گاهی با خودم فکر میکنم وقتی مسائل اجتماعی - اقتصادی - سیاسی فکری باین سادگی قابل شناخت و حل و فصل است دانشجویان بجای ده سال صرف وقت در هر يك از رشته‌های علوم اجتماعی اگر همین صد صفحه اول کتاب اسلام شناسی آقای شریعتی را بخوانند به تمام علل و مبانی مسائل اجتماعی و نحوه تحلیل و بررسی آنها تسلط همه جانبه خواهند یافت ،

تئوریها و عقاید آقای شریعتی خیلی بکروتازه و مخصوص خودشان است بطوریکه در عقاید و نظریات هیچیک از علما و دانشمندان علوم اجتماعی پیدا نمیشود .

آقای شریعتی برای شناخت و حل مسائل اجتماعی علل و موجباتی را ذکر میکند که بذهن هیچیک از علما نرسیده است و یقین دارم هیچوقت هم بذهن کسی خطور نخواهد کرد . آخر چطور ممکن است کسی جز آقای شریعتی جامعه سرمایه‌داری و تمرکز سرمایه‌ها و مالکیت‌های بزرگ را معلول ترس از فقر و طمع ورزی بداند .

اگر جامعه سرمایه‌داری معلول فقر و طمع ورزی است پس چرا جامعه سرمایه‌داری اساساً از اواخر قرن هیجدهم در بعضی از کشورهای اروپائی مستقر میشود در صورتیکه از لحاظ تاریخی هر چه بعقب برگردیم فقر و طمع ورزی بیشتر است ؟

اگر سرمایه‌داری معلول فقر و طمع ورزی است پس چرا سرمایه‌داری در اکثر کشورهای آسیا - افریقا - امریکای لاتین با همه فقر و وحشتناک و طمع ورزی مستقر نشده است ؟

اگر جامعه سرمایه‌داری معلول فقر است پس چرا با استقرار سرمایه‌داری فقر از بین نمیرود ؟

اگر سرمایه‌داری معلول فقر است لازم است روابط سرمایه‌داری در ایران بجای تهران - آبادان - اصفهان - تبریز ، در بلوچستان - سیستان و سواحل دریای عمان بوجود آید .

اگر تمرکز سرمایه‌ها معلول فقر و طمع ورزی است پس چرا در جوامع بردگی و فئودالی که فقر شدید تر و سیاه تر است انجام نمی‌شود .

اگر فقر و طمع ورزی علت تمرکز سرمایه‌هاست پس چرا سرمایه‌ها فقط در اواخر قرن نوزدهم آنهم در کشورهای سرمایه‌داری متمرکز میشود ؟

اگر تمرکز سرمایه‌ها معلول فقر و طمع ورزی است در گذشته فقر و طمع وجود دارد پس چرا سرمایه و جامعه سرمایه‌داری وجود ندارد ؟

اگر مالکیت‌های بزرگ معلول ترس از فقر و طمع ورزی است پس چرا برای تعدیل مالکیت ورهائی دهقانان از فقر با اصلاحات ارضی مالکیت‌های بزرگ را از بین میبرند ؟

اگر مالکیت‌های بزرگ معلول ترس از فقر و طمع ورزی است پس چرا آدمهای طماع و فقیر تر فاقد هر گونه مالکیتی هستند .

اگر آنطوریکه آقای شریعتی میگوید تمرکز سرمایه‌ها - سرمایه‌داری - مالکیت‌های بزرگ - شهوت پرستی - فریب‌ها - خیانتها - تجاوزها - بیعت‌التیها و همه مفاسد معلول ترس و فقر و طمع ورزی است پس خود ترس و فقر و طمع معلول چه عللی هستند .

برخلاف نظریات غلط و سراپا اشتباه آقای شریعتی جامعه سرمایه‌داری معلول رشد نیروهای تولیدی و بسط تجارت و پیدایش ماشین است و برای اولین بار در قرن هیجدهم در بعضی کشورهای اروپائی با از بین بردن فئودالیسم حاکمیت یافت و اکنون در بسیاری از کشورهای جهان مستقر است . سیستم سرمایه‌داری يك دوره تاریخی است که در بطن جامعه فئودالی پیدایش یافته و بعد از رشد کافی و جنگ با فئودالیسم و سرانجام با مرگ آن بجای آن مستقر شده است . بنا بر این سرمایه‌داری که يك دوره اجتماعی و تاریخی است در شرایط خاصی بوجود میاید باین معنی که تا آن شرایط و احوال آماده و مهیا نباشد سیستم سرمایه‌داری مستقر نخواهد شد . از این لحاظ جامعه سرمایه‌داری محصول ذهنی و خیالی کسی نمیشد و معلول فقر و طمع ورزی نیست بلکه مثل همه پدیده‌های دیگر شرایط و علل و عواملی موجب پیدایش و رشد و مرگ آن میشود که شناخت و تفسیر آن جز از طریق علمی و استفاده از دست آوردهای علمی میسر نمیشد .

از طرفی آقای شریعتی در هر مبحث و زمینه‌ای که امکان پیدا میکند « سرمایه‌داری » را بنحو غیر علمی مورد انتقاد و حمله قرار میدهد و بدترین نسبت‌ها را بان میدهد و با اینگونه تحلیلها و برداشتها ، غیر مستقیم خواننده را از جامعه سرمایه‌داری متنفر و متزجر مینماید و از سرمایه‌داری چنان غول وحشی و جانی و منحط و فاسدی میسازد که هیچکس جرأت نزدیک شدن با نرانداشته باشد . در این مورد آقای شریعتی میگوید (سرمایه‌داری و جنایت‌هایی که از این راه بشریت را رنج میداده و میدهد پول پرستی و همه مفاسد ناشی از آن که هم جامعه را بتباهی میکشاند و هم فرد را از تکامل معنوی باز میدارد و به بیماری و انحطاط سوق میدهد) همین آقای شریعتی که سرمایه‌داری را جانی و فاسد معرفی میکند و

۱۹- مقایسه‌ای بین سرمایه‌داری با سیستم‌های بردگی و فئودالی

میگوید سرمایه‌داری جامعه را بتباهی و فرد را به بیماری و انحطاط سوق میدهد ببینید درباره جوامع بردگی و فئودالی چه میگوید و چگونه با قلب کردن حقایق، جوامع کهنه و ارتجاعی و فاسد بردگی و فئودالیسم را ستایش و تأیید مینماید (بردگی که بصورت انفرادی و بدنی آنها بر گروههای نسبتاً محدود بدوی و غالباً نیمه وحشیان افریقائی اعمال میشد امروز بصورت دسته جمعی و آنها در جهت روحی و فکری درآمده است. ملت‌ها برده میشوند، روحها به عبودیت و تسلیم کشیده میشوند، انسانیت برده میشود. دیروز ارباب یک‌بهر حال انسان بود و امروز دستگاه‌های عظیم فرهنگی تبلیغاتی رژیم وحشی سرمایه‌داری استثمار پنهان و آشکار یا کهنه و نو و بدتر از همه که نجات از آن باعصیان هیچ اسبارتا کوسی میسر نیست « فاشیسم » و « بوروکراسی » اروپا میدانند که من چه میگویم هنوز ما این دو ارباب کور و کر و منجمد و خشن و بیرحم را نمی‌شناسیم) .

آقای شریعتی بمنظور دفاع و توجیه سیستم های بردگی و فئودالی و تکذیب و بی‌اعتبار کردن سرمایه‌داری حقایق قطعی و مسلم تاریخی را بطرز بسیار زنده‌ای تحریف کرده است و با آنکه بازیرکی خاصی مطالب و نظریات ارتجاعی و انحرافی و غلطش را در پوششی از علم میپوشاند مع‌الوصف با دفاع و تأیید بردگی و فئودالیسم و اظهار نظرهای غیر علمی دم خروس را بیرون میگذارد .

آقای شریعتی میگوید (بردگی بصورت انفرادی و بدنی آنها بر گروههای نسبتاً محدود بدوی و غالباً نیمه وحشیان افریقائی اعمال میشد) تعریف آقای شریعتی درباره بردگی تماماً دروغ و تحریف است و خیلی جسارت میخواهد که کسی در کتاب درسی دانشگاه اینگونه دروغهای باور نکردنی و غیر قابل‌تصوری بگوید .

برخلاف تحریفات آقای شریعتی بردگی یک سیستم روابط تولیدی است که دوطرف این رابطه از برده‌داران و بردگان تشکیل میشد و کشاورزی و دامداری و استخراج معادن و کار در کارخانه‌ها بطور عمده توسط این بردگان انجام میگرفت مضافاً باینکه کارهای داخل خانه برده‌داران نیز بعهده بردگان بوده است .

بطور کلی بردگی مانند « فئودالیسم » و « سرمایه‌داری » یک دوره تاریخی از زندگی انسان است که در تمام جوامع بشری و بطور بارز در رم و

یونان مستقر بوده است .

در تمام کتابهای تاریخی و حتی کتب و نوشته‌های مذهبی و احکام و قوانین حقوقی حتی یک مورد هم دیده نمیشود که مانند آقای شریعتی بردگی را بصورت انفرادی و بر گروههای بدوی و غالباً نیمه وحشیان افریقا محدود کرده باشد .

شما تاریخ مصر - کلد - آشور - بابل - ایران - یهود - چین - هند - یونان - رم و سرتاسر آسیا - افریقا - اروپا را مطالعه کنید اگر بردگی را آنطوریکه آقای شریعتی تعریف کرده است در یکی از این جوامع دیدید تعریف های آقای شریعتی را بر اساس همین یک مورد هم میتوانید قبول کنید .

در این مورد آلبرماله در تاریخ رم و یونان اینطور مینویسد (جمعیت غلامان روز بروز زیاد میشد. در اوایل عده‌ای قلیل بیش نبودند همینکه جنگهای خارج ایتالیا شروع شد صدها هزار بنده بیبازار ریختند . سیبیون املین ۳۵ هزار اسرای کارتاژ را در یک نوبت فروخت. غلامی که سابقاً ۱۵۰۰ فرانک قیمت داشت تا ۱۴ فرانک تنزل کرد از آنروز اغنیاء در املاک و قصور خود صدها بلکه هزارها غلام نگاه میداشتند. دولت نیز عده کثیری از بندگان را برای خدمتکاری دواثر دولت و معابد و بارو زدن و غیره بکاروا میداشت .

از نظر قانون غلام یک شخص یا انسان نیست غلام آلتی است که نمیتواند حرف بزند بنابراین هیچگونه حتی ندارد زندگی غلامان بی‌نهایت مخوف و رقت‌آور گشت در تمام سال بجز روزهای عید که چهار پایان از کار معاف بودند غلام را آسوده نمیکذارند. کاتن میگوید . « بایستی خندق‌ها را تمیز کرده جاده‌ها را سنگ فرش نموده خارها را بریده باغ را بیل زده نباتات مضره را از مراتع کنده گندم را خرد نموده مخازن آب را پاک کنند »

اگر بنده‌ای در انجام خدمات اندک قصور میورزید، مجازاتهای شدید و گوناگون میدید، چوب و شلاق میخورد، زنجیر میشد، به آسیابش می‌بستند، بحفر معادن میگماشتند، در زیر زمین‌های موسوم به ارگاستول حبس میکردند، اگر گناهش بزرگتر بود بدارش میزدند .

غلامان در پست‌ترین طبقات جامعه زندگی پرنکبت و فلاکت خود را ادامه میدادند، مانند سابق مالکین حقوقی بر آنان داشتند .

در دوره نوین چنین مرسوم بود که هر وقت اربابی در خانه خود کشته

میشد میبایست تمام غلامان آن خانه کشته شوند. چهارصد نفر غلام باین ترتیب بقتل رسیدند .

قسمت عمده سکنه آتیک بندگان بودند که عده شان بده مقابل صاحبان حقوق میرسید. بندگان را اصل متفاوت بود، برخی در خود آتیک از غلام و کنیز متولد شده و بعضی در نتیجه حوادث به بندگی افتاده بودند مثلاً بدست دزدان دریائی افتاده یا در جنگ اسیر شده و به زور خریدی آتنی آمده بودند.

بندگان نیز باهم تفاوت داشتند. گروهی خدمت دولت کرده در حکم مأمور تنظیمه بودند یا در کارخانه های عمومی و معادن کار میکردند دیگران کار اشخاص مختلفه را انجام میدادند. مردم آتن بحکم همان عادت قدیم، رقیب را مشروع و لازم میشمرند و بمقتیده ایشان چون بنده کار میکرد مردم آزاد مجالی یافته بکارهای بنده میرسند بعلاوه مانند سایر اقوام بنده را ملک مالک دانسته و بمنزله متاعی شمرده خرید و فروش میکردند .

درباره سیستم بردگی در ایران موادی را از کتاب تاریخ ایران ترجمه کریم کشاورز نقل میکنیم :

(برده داران را باید شکل و شیوه غالب در روابط تولیدی کشور پارتها شمرد گرچه هنوز بآن درجه از تکامل که در دیگر کشورهای مبنی بر اصول برده داری مشهود گشته نرسیده بود (مثلاً در امپراطوری روم) موضوع فروش عده کثیری از مردم بابل بعنوان برده به مادها که بدست همیر ساتراپ در آغاز قرن دوم پیش از میلاد صورت گرفت یکی از نمونه هایست که میتواند اهمیت برده داری را در جامعه آنروز برای ما مجسم کند)

(در زندگی ایران عهد ساسانیان برده داری نیز مقام مهمی داشت . ایران در آغاز قرون وسطی اندک اندک بسوی روابط فئودالی میگرائید و این روابط در قرن پنجم هجری بازتر نمایان شد .)

(اشراف کثیرالنده عرب اساس و تکیه گاه قدرت خلفا را تشکیل میدادند . در املاک این بزرگان کار بردگان بمیزان وسیعی مورد استفاده قرار میگرفت .)

(پس از پیروزی عباسیان گرایش بسوی فئودالیزم در ایران شدیدتر شد با اینکه عده کثیری برده وجود داشت . ولی شیوه اصلی تولید مبنی بر برده - داری نبود بلکه در جامعه ای که دوران اول فئودالیته را میگذرانند برده داری يك نوع شیوه زندگی بود که البته در حیات اجتماعی و اقتصادی کشور تأثیر

فراوان داشت. عده کثیری برده در املاک، بویژه آبیاری مصنوعی و دیگر کارهای پر زحمت مشغول بودند .

بگفته مصنفین عرب قرن هشتم و نهم و دهم در هر شهر بزرگ عراق و ایران بازار برده فروشان وجود داشت . بازارهای برده فروشان در بغداد و سامره و شهرهای ایران از قبیل ری و اصفهان و نیشابور و بلخ و غیره دایر بود. در این بازارها خرید هر نوع برده ای ممکن بود . از کارگر ساده گرفته تا صنعتکار چیره دست و غلامان جنگی - موسیقی دانان و منظر بان و رقاصه ها و آوازه خوانان .)

بر خلاف تحریفات آقای شریعتی مبنی بر اینکه (بردگی بصورت انفرادی و آنهم بر گروههای نسبتاً محدود بدوی و غالباً نیمه وحشیان افریقائی اعمال میشد) اولاً بردگی مانند فئودالیسم و سرمایه داری يك سیستم روابط تولیدی و يك دوره تاریخی از زندگی انسان است ثانیاً تمدنهای بزرگ قدیم مصر و ایران و یونان و روم و همچنین در عربستان و خلافت امویان و عباسیان و ... سیستم برده داری بوده است .

آقای شریعتی میگوید (دیروز ارباب يك بهر حال انسان بود)

خوب توجه بفرمائید آقای شریعتی ارباب که در سیستم « ارباب - رعیتی » رعایا را استثمار میکنند، بیگاری میکنند، باشکال مختلف غارتشان میکنند، چوبشان میزند، زندانشان میکنند و در صورت لزوم بحیات خودشان و خانواده شان خاتمه میدهد میگوید انسان . و نام انسان را روی این موجود استثمارگر - ظالم - متجاوز - و مرتجع میگذارد .

وقتی از نظر آقای شریعتی « ارباب » « انسان » باشد معلوم است که رعایا باید نا انسان باشند . وقتی شرایط زندگی و اعمال و رفتار و صفات و خصوصیات ارباب ملاکهای انسان بودن و انسانیت باشد بانسانیت و انسان بودن از نظر آقای شریعتی بخوبی واقف میشویم و میفهمیم که ایشان در کتابشان از کدام انسانیت و انسانی نام میبرند و انسان مورد نظر ایشان چگونه انسانی است .

برای آنکه بشرایط زندگی و حقوق و اعمال و رفتار و خصوصیات ارباب یا انسان مورد نظر آقای شریعتی آشنا شویم مطالبی را درباره روابط ارباب رعیتی از کتاب تاریخ آلبرماله نقل میکنیم :

(در ماه دهم و یازدهم (میلادی) اغلب رعایا سمت خانه زادی داشتند و محققاً از اولاد غلامان قدیم و کوچ‌های امپراطوری روم بودند. وضع زندگی رعایای خانه‌زاد چندان تفاوتی با زندگی اجداد آنها نداشت زیرا رعیت خانه زاد مختار نفس خود هم نبود بلکه وابسته خاک شمرده میشد و بی‌رحمت و لینعمت (ارباب) نمیتوانست مزده را بیاندازد و برود و اگر میگریخت و لینعمت میتوانست او را دنبال کرده هر جایا بد بگرد و بزود بسر زمینش برگرداند. رعیت خانه زاد بی‌اذن و لینعمت حق مزاجت نداشت و اگر میخواست زنی از ملك غیر بخواهد یا زن آزادی را خواستگاری کند قبلاً باید رضای و لینعمت را بطلبید، دارائی خود را نمیتوانست بفرزندان خویش انتقال دهد. مگر حقی بجهت و لینعمت منظور نماید اگر فرزند رعیت خانه‌زاد پد بسر نمیرد چون رعیت میمرد ارش به و لینعمت میرسد. رعیت خانه زاد در بیع و شری و انتقال و و شغل ذمه تابع زمینی بود که در آن زندگی میکرد و حتی اگر زمین فیما بین چند نفر مشاع بود صاحبان زمین میتوانستند فرزندان او را میان خود قسمت کنند. تمیز رعایای آزاد بخصوص باین بود که میتوانستند بدلخواه خود تنبیر جا بدهند و مزاجت کنند و دارائی خود را بفرزندان خویش منتقل کنند اما از حیث حقوقی که باید بولینعمت خود بپردازند تفاوتی با رعایای خانه زاد نداشتند. حقوق و لینعمت انواع عده‌ده داشته و مانند سایر عادات و رسوم دوره ارباب - رعیتی دهر آبادی بصورت خاصی در می‌آمد. حقوق مهمه و لینعمت باین تفصیل بود :

۱ - رعایا در ازای انتفاع از زمین مال الاجاره ای میپرداختند که میزان آن پائین و بالا نمیرفت و علاوه بر آن پاره‌ای تکلفات جنسی نیز داشتند باین معنی که هر سال از محصول و گله و مرغ و تخم مرغ خود نیز ولی نعمت را حصه‌ای میدادند.

۲ - رعایا مالیات سرانه نقدی هم بعهده داشتند. مأخذ این مالیات تغییر می‌پذیرفت چنانکه رعیت آزاد مالیات مشخصی میپرداخت اما مالیات رعیت خانه‌زاد میزان معینی نداشت باین معنی که و لینعمت هر قدر که میخواست و هر چند بار که می‌کشید از رعیت خانه زاد مالیات میگرفت.

۳ - رعایا باید به بیگاری رفته مزارع اختصاصی و لینعمت را بمقت بکارند، علف او را بچینند، شراب او را بپسندند، خندق‌های قلمه را برویند، بخدمات نظامی قیام کنند و بخصوص بالای کوشک بدیدبائی بپردازند. بیگاری رعایای

خانه‌زاد حدو نهایت نداشت.

۴ - و لینعمت پیاره‌ای مزایا نیز ممتاز آمده بود چنانکه رعایا بی‌اذن او حق نداشتند خرمن خود را بردارند و به خرید و فروش بپردازند بمباره آخری تا و لینعمت محصول خود را نمفروخت و آذوقه خود را نمفخرید رعایا باید تأمل کنند. رعایا مأذون نبودند که جز در آسیا و تنور و لینعمت گندم خود را آرد کنند یا که انگور خود را بشیره بکشند یا نان خود را بپزند و البته هر بار موظف بادای تکلفی بودند.

۵ - و لینعمت هر وقت میخواست میتوانست با ملازمان خویش بخانه رعیت خود برود این حق را حق‌السکنی نامیده‌اند. از روی سندی که در اوایل قرن سیزدهم میلادی نوشته شده میتوان از بیگاریها و تکلفاتی که در آن عهد برعهده رعایای ورسون (نرماندی) بوده فهرستی ترتیب داد از این قرار:

در ۲۴ ژوئن باید علف و لینعمت خود را بچینند و یونجه را بخانه بکشند و خندق‌ها را تنقیه کنند. در ماه اوت باید گندم را درویده بانبار ببرند. تا و لینعمت حصه خود را از خرمن آنها برنگیرد رعایا حق ندارند پشته‌های خود را بردارند. در ماه سپتامبر باید از هر هشت خوک یکی را که از همه شکیل‌تر است به و لینعمت تقدیم کنند. در ۱۹ اکتبر باید مال الاجاره را بپردازند و هم حقی بدهند تا بتوانند مزارع خود را مجزا و محدود کنند. در آغاز زمستان باید به بیگاری آمده مزارع و لینعمت را شخم زده بدرا فشانده صاف کنند. در ۳۰ نوامبر باید نان قندی تقدیم کنند. در عید میلاد مسیح مرغهایی که میاورند باید « خوش خوراک و لطیف » باشد سپس باید مقداری جو و گندم سفید بدهند. اگر رعیت زمینی را بفروشد سیزده يك قیمت آن حق و لینعمت است و اگر دختر خود را بکسی که اهل آبادی دیگر است بزنی بدهد باید بولینعمت ۳ دینار بدهد. در عید فصح و یکشنبه آخر ایام روزه باید چند رأس گوسفند بولینعمت تسلیم نماید بعد باید به بیگاری برود و باز شخم بزند، سپس باید اسبها را نعل کرده بچنگل برود و همیزم بریده و به بیگاری بیاورد. غیر از این نیز تکلفات دیگر دارد مثلاً آسیابان و لینعمت چون غله او را آرد کرد يك کیل و يك پیمان و يك مشت از آرد بر میدارد و چون رعیت خمیر را بکنار تنور و لینعمت می‌آورد نانوا قسم یاد میکند که اگر حق من نرسد نان خور پخته و « برگردانده » نخواهد شد.

رعایا در اتاقهای کوتاه کاهگلی بسر میبردند و خانه رعایا يك اتاق بیشتر نداشت از اثاث البیت لاوکی (تنار) داشتند که در آن هم خمیر میکردند و هم

لباس می گذاشتند علاوه بر این تخته‌ای را بر پایه‌ای تکیه داده کیسه‌ای پراز پوشال بر آن میگسترده و این تخته تختخواب عموم افراد خانواده بود بجای مسند روی گاه می نشستند، دوری و کاسه چوبی بکار میبردند. روزهای عید زمین اتاق را کوبیده روی آن سبزه و گیاه می ریختند و پیه خوک کباب شده می خوردند. قوت غالبشان باقلا و کلم و شلغم و پیاز بود.

گاهی که رعایا از کثرت فقر و فلاکت و قحطی عرصه را بر خود تنگ میدیدند بولینعمت خویش عسیان ورزیده سراز اطاعت می پیچیدند و بلوا در می گرفت. اما از آنجا که یک مشت رعیت بایک فوج سوار مجهز کاری نمیتوانست کرد عموم بلواها بقاب سخت و وحشیانه عسیان ختم میشد. در ۹۹۷ در ایالت نرماندی طغیان غریبی بوقوع پیوست باین معنی که « در ولایات مختلفه آن خطه رعایا به اتفاق آراء مجالس عدیده برپا داشته عزم کردند که مدار زندگی خود را بپر دلخواه خویش بگذارند و ارتفاع از آب و جنگل را بر طبق قوانین خود جاری نموده هیچیک از تکلفاتی را که سابقاً مقرر بوده در نظر نگیرند علاوه هر مجلس دو نفر نماینده انتخاب کرده که بمجمع عمومی بروند و مقررات مجلس را از تصویب مجمع عمومی بگذرانند. مجمع عمومی قرار بود در مرکز آن خطه منعقد شود چون والی از قضیه آگاه شد فوراً دائل را با سوار فرستاد تا بتأدیب مردم روستا پردازد و مجمع عمومی را بهم زند دائل بلا تأخیر گرم کار شده قاطبه نمایندگان و جمعی دیگر را دستگیر ساخته دست و پایشان را برید و باین حال نزد کسانشان فرستاد این گروه مثله اسباب عبرت دیگران بودند تا من بعد احتیاط مردم را از عواقب و خیمه مصون دارد رعایا چون این بدیدند انجمن را ترک کرده دنبال برزگری خود رفتند.»^۱

چه کسی میتواند زندگی پراز فقر و مسکنت و سراپا رنج و جهل و نکبت رعایا را در دوره ارباب - رعیتی با لغات و مفاهیم تجسم دهد؟ چگونه ممکن است حد و حدود بیگاری - استثمار - گرسنگی - زبونی ترس - رنج و ستم رعایا را نشان داد؟

چطوری میشود بدیها - زشتیها - پلیدیها - رذالتهای و مظالم اربابان را

۱- برای شناسائی و شناخت سیستم ارباب - رعیتی در ایران بکتاب مالک وزارع نوشته دکتر لیمتون ترجمه آقای امیری و کتاب کشاورزی و مناسبات ارضی ایران عهد مغول ترجمه کریم کشاورز مراجعه شود.

احساس و تفهیم نمود؟ بهتر آنست که بجای هر گونه توضیح و تفسیری متن نوشته آلبرماله را بارها بخوانیم و تا آنجا که شرایط زندگی و وضع فکری ما اجازه میدهد روی مفاهیم و جملات و معانی تفکر کنیم.

در این نوشته قسمتی از اعمال و رفتار انسانی ارباب را خواندید حالا بهتر بمعنی و مفهوم گفته آقای شریعتی مبنی بر اینکه (دیروز ارباب یک بهره‌حال انسان بود) پی میبرید.

براستی آقای شریعتی و دیگر طرفداران و دوستان اربابان شرمنده نیستند که نام انسان را روی ارباب میگذارند؟ آیا انسان مترقی از اینکه ارباب را در ردیف انسان قرار میدهد آنرا توهینی بخود نمیداند؟

تحریف سیستم بردگی و اینکه ارباب بهره‌حال یک انسان است و گذشته گرایی و ستایش و تمجید از زندگی و افکار و اخلاق و رسوم و معنویات گذشته و متقابلاً حمله به تمدن نوین و انسان متمدن و بی اعتبار جلوه دادن علوم و انتقاد از افکار و عقاید تازه و تحقیر زندگی جدید تماماً بمنظور دفاع و توجیه جوامع بردگی و فئودالیسم و تکذیب و بی اعتبار نمودن جامعه سرمایه‌داری است. همین آقای شریعتی که جامعه بردگی را تحریف میکند و میگوید ارباب بهره‌حال یک انسان است درباره سیستم سرمایه‌داری و انسان متمدن اینطور اظهار نظر مینماید (انسانیت متمدن بفساد میرود و جنایت میکند امروز مگر متمدن‌ترین انسانها را نمی بینیم که از نظر انسانی از سرحد یک وحشی پست تر شده‌اند)

آقای شریعتی ضمن مقایسه جوامع بردگی و فئودالیسم با سرمایه‌داری بمنظور توجیه و صحیح جلوه دادن جوامع گذشته حقایق را تحریف مینماید و در مورد جامعه سرمایه‌داری از جهات دیگری حقایق را قلب کرده و برای القاء ترس و وحشت در خواننده و بی‌زاری و نفرت مردم از جامعه و تمدن نوین، سرمایه‌داری را بصورت یک غول و حیوان وحشی و درنده‌ای نشان می‌دهد.

خوب به مقایسه دیروز و امروز و نحوه توجیه و دفاع از زندگی دیروز و حمله به تمدن امروز و ترس و وحشت و نفرتی که از سرمایه‌داری و ماشینیسم در دل خواننده ایجاد میشود توجه بفرمائید.

(ز راندوزی دیروز بصورت نظام وحشی و مهیب کاپیتالیسم امروز درآمده است.)

بردی که بصورت انفرادی و بدنی آنهم برگروههای نسبتاً محدود بدوی و غالباً نیمه وحشیان افریقائی اعمال میشد امروز بصورت دسته جمعی و آنهم در جهت روحی و فکری درآمده است ملتها برده میشوند روحها به عبودیت و تسلیم کشیده میشوند انسانیت برده میشود .

دیروز ارباب يك بهر حال انسان بود و امروز دستگاہهای عظیم فرهنگی و تبلیغاتی رژیم وحشی سرمایه داری استعمار پنهان و آشکار ویا کهنه و نو و بدتر از همه که نجات از آن با عصیان هیچ اسپارتاکوسی میسر نیست «ماشینیسیم» و «بوروکراسی» اروپا میداند که من چه میگویم هنوز ما این دو ارباب کور و کر و منجمد و خشن و بیرحم را نمی شناسیم .

در فیلم «عصر صنعت» از چارلی چاپلین - این دشمن هوشیار و آگاه آن دوغول وحشی آن کارگر بیچاره را ندیدید که چگونه در لابلای دنده های بیرحم و انسانکش چرخهای ماشین گیر کرده جان کند و له شد. اوسمبل انسانیت این قرن بود و مظهر بردگی هزاران بار خشن تر و زشت تر از گذشته در این عصر ()

حمله به سرمایه داری و ماشینیسیم سالهاست در ایران متداول و هر چه محصلی قبل از آنکه بمعنی لغوی « بورژوازی » آشنا باشد برای خود نمائی و خود ستائی و اظهار فضل و تظاهر به ترقی خواهی و چپ گرایی انواع فحش های آماده و مصطلح را نثار بورژوازی میکند .

حمله به سرمایه داری در ایران از طرف استعمار طبق يك برنامه حساب شده بمنظور انحراف افکار روشنفکران و مردم از مدت ها قبل انجام شده و همچنان ادامه دارد منظور آنها این بود که جامعه ایران را بعنوان يك جامعه سرمایه داری معرفی کنند و در نتیجه مبارزه اصلی را بجای استعمار و ارتجاع متوجه سرمایه داری نمایند و در این مورد برای گمراه کردن مردم و روشنفکران از همه امکانات خود برای تبلیغ و ترویج و بسط این منظور استفاده کرده اند.

در این سالهای اخیر با ترجمه کتابها و مقالات و مصاحبه های روشنفکران بخصوص هنرمندان غربی موج مبارزه ضد سرمایه داری و ضد ماشینیسیم بالا گرفته است .

۳۰- چگونگی ادراك و برداشت روشنفکران از ماشینیسیم

این دسته روشنفکران اخیر هم بدون حد اقل آشنائی با ابتدائی ترین مسائل اقتصادی سیاسی و هنری از روی افکار و عقاید روشنفکران و هنرمندان غربی کپی میکنند . اینها هم بدون آنکه با شرایط خاص جامعه ایران و

خصوصیات مرحله تاریخی جوامع سرمایه داری غرب آشنائی و ادراکی داشته باشد در ایران همان مسائل را طرح میکنند که روشنفکران فرانسوی و آمریکائی و انگلیسی و آلمانی طرح کرده اند همان حرفهائی را میزنند که آنها در دهانشان گذاشته اند از مشکلات و ناراحتی های صحبت میکنند که آدم خیال میکند این حرفها را دارد از دهان هنرمندان و روشنفکران غربی می شنود . از دردهائی می نالند و از مسائلی رنج میبرند و از مقولاتی صحبت میکنند که اصولاً در ایران بآن صورت واقعیت خارجی ندارد اینان از درد خیالی و مسائل خیالی و رنج خیالی رنج میبرند و وقتی کسی در ذهن خودش از مسائلی و جریاناتی موهوم و خیالی رنج ببرد معلوم است که حرفها و ادعاهایش مسخره و تهوع آور خواهد شد .

بجرات میگویم روشنفکرانی که درباره مصائب و مشکلات و خطرات « ماشینیسیم » مقاله و مطلب مینویسند و در ادبیات و هنر داد سخن میدهند و آثار هنری و کتابها و مقالات غربی را در این باره ترجمه میکنند اکثریت همین ماشینهای گازوئیلی را بجای صنایع بزرگ و غول آسا گرفته اند و اصرار دارند در مقدمه این ترجمه ها و در مقالات جدا گانه با فراهم کردن زمینه های خیالی و واهی خواننده را در شرایط عینی و واقعی کتاب هر طور شده قرار دهند و این نوع مسائل و حرفها را بخورد او بدهند . اینان در مقدمه ترجمه ها و مقالات خود خواننده ایرانی را که مسائل غرب و حرفهای نویسندگان و هنرمندان آن برایش وجود خارجی ندارد و بهیچ صورتی برایش مطرح نیست متهم به نفهمی و بی شعوری و عدم ادراك مینمایند و با کمال وقاحت و بی شرمی میگویند روشنفکران و مردم ایران احمق و نادانند و از هنر و مسائل فکری تازه چیزی نمی فهمند .

بطور کلی این روشنفکران اغلب کتابها و مقالاتی ترجمه میکنند و حرفهایی را مطرح مینمایند که خودشان هم از آن سر در نمی آورند و توجیه و تفسیرهایی از آنها میکنند که بجای حل مسأله آنرا بیشتر پیچیده تر و اسرار آمیز تر مینمایند و بعد هم میگویند که اهمیت بعضی از نویسندگان و هنرمندان غربی و کتابهایشان در همین است که آدمهای خیلی خیلی هنرمند و مفسران بزرگ و درجه اول هم در ادراك و شناخت آن درمی مانند .

آقای شریعتی هم مثل سایرین تحت تأثیر همین تبلیغات و افکار انحرافی قرار گرفته و از ماشینیسیم بعنوان (ارباب کور و کر و خشن و منجمد و غول وحشی

یاد میکند آقای شریعتی با تأیید و تبلیغ افکار انحرافی از جریانات انحرافی پیروی کرده و بدنبال آن راه می‌افتد. ایشان با تبلیغ و نشر اینگونه افکار انحرافی و غلط‌ذهن نسل جوان را بیش از پیش منحرف مینماید.

آقای شریعتی از کدام ماشینیسیم صحبت میکند؟ از کدام «غول وحشی» دانشجویان و مردم را می‌ترساند؟

در تمام خراسان و کرمان و سیستان و بلوچستان ماشینیسیم یعنی چند کارخانه قند شاید شما باور نکنید که در تمام سیستان و بلوچستان و حتی کرمان يك کارگاه ریختگری وجود ندارد و کارگاههای نجاری و آهنگری از انگشتان دست تجاوز نمیکنند.

حدود ۷۰ ر. جمعیت ایران را روستائیان تشکیل می‌دهند که با وجود بسط کشاورزی مکانیزه در سالهای اخیر هنوز هم اکثراً با ابزار کشاورزی غیر ماشینی و با کار و زحمت زیاد از زمین بهره‌برداری می‌کنند.

و ۳۰ ر. بقیه جمعیت ایران را شهر نشینانی تشکیل می‌دهند که با وجود رشد صنایع و ایجاد کارخانه‌های متعدد معجزاً تعداد کثیری از آنها در کارگاههای کوچک دستی و مشاغل خورده بورژوازی مشغول کار می‌باشند.

در کشوری که صنایع محدود است به تعدادی کارخانه مصرفی و کارخانه ذوب آهنش با حداکثر حدود یک میلیون تن در دست ساختمان است از غول وحشی ماشینیسیم صحبت بمیان آوردن ناشی از بی‌اطلاعی و دوربودن از واقعیت جامعه و سوء نظر است.

هر کسی که بهر عنوانی و بهر شکلی روشنفکران و مردم ما را با يك امر واهی یعنی غول وحشی ماشینیسیم بترساند بدون حرف مغرض و خائن است و آب در آسیاب ارتجاع و استعمار میریزد.

آقای شریعتی میگوید «ماشینیسیم» و «بوروکراسی» اروپا میداند که من چه میگویم هنوز ما این دوارباب کوروکر و منجمد و خشن و بیرحم را نمی‌شناسیم (

در اینصورت شما که آقای شریعتی میدانید که در ایران هنوز از صنعت و ماشین بآن معنی اروپا خبری نیست پس چرا مردم را از غول وحشی ماشینیسیم دچار دلهره و ترس میکنید؟

چه منظوری از این رعب و وحشت نسل جوان و مردم دارید؟

چرا مردم را باغول اروپا می‌ترسانید؟

چرا میگوئید ماشینیسیم غول وحشی و ارباب کوروکر انسان است؟

چرا جامعه متمدن را یکبار چه وحشی و جنایتکار و تمدن امروز را یکدست منحط و فاسد معرفی میکنید؟

جواب همه‌ی این چراها در نوشته‌های خود شما وجود دارد برای آنکه شما گذشته را دوست دارید. شما گذشته‌گرا هستید. با صنعت و رشد تکنیک در ایران مخالفت با علوم میانه‌ای ندارید تمدن جدید را منحط میدانید و انسان متمدن امروزی را فاسد و جانی لقب میدهید. شما معنویات و اخلاق را در گذشته جستجو میکنید و معتقدید با تمدن جدید معنویات و اخلاقیات و مذهب و همه چیز از بین میرود.

شما با این حرفها میخواهید جلو رشد صنایع و علوم را در ایران بگیرد و هرطور شده بی‌میل نیستید که چوب لای چرخ صنعتی شدن ایران بگذارید و تا آنجا که ممکن است حرکت جامعه را بعقب بیاورید.

این سر و صداها و جار و جنجالی که روانشناسان و جامعه‌شناسان و هنرمندان و بطور کلی گروهی از روشنفکران غربی بر سر «ماشینیسیم» راه انداخته‌اند بمنظور منحرف کردن روشنفکران و مردم ترقیخواه عیان است.

بیماریهای روانی - فقر - بیکاری - استثمار - استعمار - فساد - جنایت - آدمکشی - جاسوسی و هزاران مشکلات و مصائب و مفاسد دیگر هیچکدام ناشی از ماشینیسیم نمیشد تمام آنها مولود سیستم سرمایه‌داری و رژیمهای منحط و ارتجاعی است.

ما نباید حرفهایی را که گروهی از روزنامه‌نگاران - جامعه‌شناسان - اقتصاددانان روانشناسان - هنرمندان و روشنفکران غربی تو دهانمان میگذارند بدون مطالعه و تفکر و بررسی صحت و سقم آن آنها را تکرار کنیم.

آنها کوشش دارند ب مردم بقبولانند که تمامی بدبختیها - انحطاطها - مفاسد - رذائل اخلاقی - بدبختیها - جنگها - آدمکشیها ناشی از تکنیک و علوم است. آیا ما باید این حرفها را قبول کنیم؟

آنها میخواهند نظر مردم را از سیستم و رژیم سرمایه‌داری که مالک ماشین و اداره‌کننده و صاحب اختیار آن است منحرف نمایند آیا ما باید بپذیرش و ترویج این نظریات غلط و انحرافی ب آنها کمک کنیم؟

آیا ما بجای روشن کردن اذهان و نشان دادن دشمن حقیقی و مسبب اصلی با تأیید آنها باید مردم را گمراه نمائیم.

۲۱- بعضی از امتیازات ماشین و علل حمایت از رشد نیروهای تولیدی

جوامع سرمایه‌داری غرب با تبلیغات وسیع و دامنه‌داری که بصورت‌های مختلف انجام می‌گیرد سعی دارند ماشین را بعنوان مسبب و عامل فقر- استثمار- استعمار- بیکاری- بیماری- بحران‌های

اقتصادی و اجتماعی و تمامی ناراحتی‌ها و انحطاط‌ها و مشکلات معرفی نمایند. ببنیم ماشین بواقع دارای چه خصائص و امتیازاتی است و چه نوع امکاناتی در اختیار انسان می‌گذارد و چه تغییراتی در زندگی ما بوجود می‌آورد.

الف- ماشین از رنج و زحمت انسان می‌کاهد.

ب- سطح تولید را به طرز شگفت‌انگیزی بالا می‌برد.

پ- سطح تولید را متنوع و هر روز صدها و هزارها نوع کالای جدید تولید می‌کند.

ج- ساعات کار را تقلیل می‌دهد.

ح- علوم و دانش بشری را رشد می‌دهد.

د- تمدن نوینی با خود می‌آورد.

و- موجب رشد فکری و بسط تمدن می‌گردد.

ژ- سیستم‌های اجتماعی کهنه و افکار و عقاید ارتجاعی و خرافی را نفی می‌کند.

ر- امکانات بیشتری در اختیار طبقات و نیروهای نوین جامعه می‌گذارد.

ک- بهداشت عمومی را توسعه و تعمیم می‌دهد.

گ- آموزش و پرورش را اجباری و بسط و توسعه می‌دهد.

ل- تا حدود زیادی برای زن‌ها فعالیت اقتصادی و کارمساوی و مزد مساوی و حقوق اجتماعی و سیاسی مساوی با مردها فراهم می‌کند.

م- فرصت بیشتری برای آموزش‌های علمی و کارهای هنری و مطالعه و تفریح در اختیار انسان می‌گذارد.

فکر می‌کنم همین موارد اساسی برای پی‌بردن با اهمیت ماشین کافی باشد و متوجه باشیم که ماشین چه امکاناتی در اختیار ما می‌گذارد و چه تغییراتی در زندگی ما ایجاد می‌کند و چگونه زندگی را بطرف تکامل و رشد و ترقی و خیر و برکت سوق می‌دهد.

آقای شریعتی ضمن معرفی جامعه سرمایه‌داری بعنوان یک نظام وحشی

و مهیب اینطور می‌نویسد (آن کارگر بیچاره را ندیدید که چگونه در بلای دنده‌های بیرحم و انسانکش چرخهای ماشین گیر کرد، جان‌کند و له شد. او سهیل انسانیت این قرن بود و منظره بردگی هزاران بار خشن‌تر و زشت‌تر از گذشته در این عصر.)

آقای شریعتی در این جا هم ضمن دفاع از گذشته و تأیید نظامهای اجتماعی کهنه جامعه سرمایه‌داری را یک امر کلی گرفته و بشدت بآن حمله می‌کند و با بدترین فحش‌ها آنرا توصیف می‌نماید.

آقای شریعتی بعلت گذشته‌گرایی و افکار ارتجاعی کوشش دارد جامعه سرمایه‌داری را هزاران بار خشن‌تر و زشت‌تر و وحشی و مهیب معرفی نماید. ایشان می‌خواهند با ایجاد وحشت و ترساندن نسل جوان و مردم از این غول وحشی مانع صنعتی شدن و رشد سرمایه‌داری در ایران گردد.

۲۲- سرمایه‌داری نسبت به فتودالیسم یک مرحله تکاملی و ترقی است

برای شناخت صحیح و علمی نسبت بجامعه سرمایه‌داری لازم‌میدانم بعضی جنبه‌های این نظام اجتماعی را معرفی نمایم. در خط سیر حرکت تکاملی جامعه سیستم سرمایه‌داری یک مرحله تاریخی است که با نفی فتودالیسم بجای آن در کشورهایمانند انگلستان- فرانسه- هلند- بلژیک- آلمان- ایتالیا و... مستقر شده است.

بعد از تسلط استعمار بر کشورهای آسیائی و آفریقائی و آمریکائی لاتین نحوه استقرار سرمایه‌داری در این کشورها بخاطر شرایط و احوال و شیوه‌های مبارزاتی جداگانه و بعلت تسلط استعمار و فتودالیسم با آنچه در اروپای غربی انجام گرفته متفاوت است.

بطور کلی استقرار جامعه سرمایه‌داری چه در غرب و چه در کشورهای مستعمره و نیمه‌مستعمره یک مرحله تاریخی نوین و یک گام بطرف ترقی و تکامل است. چرا سرمایه‌داری مترقی و متکامل است؟ برای آنکه در سیستم سرمایه‌داری:

۱- نیروهای تولیدی بطرز غیر قابل تصویری رشد کرده است.

۲- تولید بطرز شگفت‌انگیزی متنوع و هر روز افزایش می‌یابد.

۳- رفاه نسبی و عمومی بیشتر شده است.

۴- بیماری‌هایی مانند وبا- طاعون- مالاریا- آبله و... تقریباً

ریخته‌کن شده است .

۵ - طب پیشگیری و بهداشت عمومی و دکتر و بیمارستان و دارو عمومیت بیشتری یافته و از مرگ و میر انسان و درد و رنج او تا حدود بسیار زیادی کاسته است .

۶ - تعلیمات عمومی اجباری شده و تقریباً تمامی کشورهای سرمایه‌داری از حداقل سواد بهره‌مندند .

۷ - علوم و دانش بشری در این زمان کوتاه به مراتب خیلی بیشتر از تمامی دوران زندگی انسان توسعه یافته است .

۸ - با رشد تکنولوژی علوم انسان بر طبیعت مسلط شده است .

۹ - با شناخت پدیده‌های اجتماعی انسان در جهت رهبری و اداره و تسلط بر جامعه بموفقیت‌های بسیار مهم و شایانی رسیده است .

۱۰ - از رنج و زحمت انسان کاسته شده و فرصتهای بیشتری در اختیار او قرار گرفته است .

۱۱ - حقوق اقتصادی - اجتماعی - سیاسی - فرهنگی انسان گسترش یافته است .

۱۲ - آزادیهای فکری و عقیدتی - مذهبی - صنفی - سیاسی - اجتماعی و بطور کلی آزادیهای انسان تا حدودی تأمین و توسعه یافته است .

۱۳ - طبقات محکوم و مخالف امکانات بیشتری برای بهتر کردن و تغییر دادن زندگی و کسب قدرت بدست آورده‌اند .

من اگر بخواهم امتیازات و کارهای شگرفی که سرمایه‌داری انجام داده است منظم کنم و حق مطلب را ادا نمایم لازم است کتابی جداگانه نوشته شود. کافی است شما آقای شریعتی یک نگاه سطحی بدور و بر خودتان اذنانشکده تا خانه بیاندازید تا ببینید که آنچه دارید تمام محصول سرمایه‌داری است .

لباس ظریف و شیک شما - ماشین شما - آرایش مویتان - سلامتیتان - استحمام هر روزه یا هفته شما - شهر شما و خیابان اسفالت خانه تادانشکده شما - کره و شیر پاستوریزه و ناهار و شامی که با نفت و گاز تهیه میشود . صندلی و میلی که روی آن می‌نشینید و برقی که از آن استفاده میکنید و رادیو و تلفن و خودکار و خودنویس شما تماماً محصول سرمایه‌داری است .

ساختمان دانشکده و شوقاژ و برق آن و کاغذ و چاپ و وجود دانشکده و تحصیلات شما و زبان خارجی شما و آشنائی شما با شخصیت‌های غربی و کتابهای آنها همه محصول سرمایه‌داری میباشد .

من در این جا سرمایه‌داری را کلی در نظر گرفته‌ام در حالی که سرمایه‌داری قبل از رسیدن بقدرت و بعد از گرفتن حکومت تا رسیدن بامپریالیسم بعلت رشد نیروهای تولیدی و اقتصادیات و بسط آزادیهای اقتصادی - سیاسی - اجتماعی و گسترش علوم و فرهنگ و دانش بشری و مخالفت با زندگی کهنه و میراث گذشته و مبارزه با نیروهای عقبمانده و مرتجع از هر لحاظ انقلابی و مترقی است .

بنا بر این باید کلی باقی را کنار بگذاریم و سرمایه‌داری را در مراحل مختلف در نظر بگیریم و سرمایه‌داری را فقط امپریالیسم غربی معرفی نکنیم. ما باید سرمایه‌داری را در شرایط و احوال خاص کشورهای مختلف بررسی کنیم و در مورد کشور خودمان باید بجای الگوسازی و کپی کردن از جامعه غربی بدنبال شناخت شرایط و احوال جامعه ایران باشیم و ببینیم که سرمایه‌داری در ایران اکنون در چه شرایطی است، چه وضعی دارد، موقعیت آن چگونه است، جنبه‌های مترقی آن چیست و جنبه‌های ارتجاعی آن کدام است .

امکانات سرمایه‌داری ایران تا چه حدی است. نیروهای موافق و مخالف کدامند. چه نیروهای خارجی و داخلی با رشد آن مخالفتند و جلوش را سد میکنند و چه نیروهایی در داخل و خارج برشد و پیشرفت آن کمک میدهند و علل مخالفت و جلوگیری و موافقت و کمک نیروهای داخلی و خارجی کدامند .

این نوع مسائل باید بخوبی از طریق مطالعه و بررسی علمی جامعه ایران حل و روشن شود تا سمتی که بطرف ترقی و تکامل و پیشرفت و پیروزی است انتخاب گردد .

بواقع آیا رشد صنعت و سرمایه‌داری در ایران بسود کشور است یا بزیان آن؟

خط سیر حرکت سرمایه‌داری بکدام سمت است و سرمایه‌داری ایران چگونه سرمایه‌داری است؟

آیا باید سرمایه‌داری را در ایران تأیید و کمک نمود یا برعکس باید با آن مخالفت و چهارزه کرد؟

خودم را میگویم من در شرایط موجود با صنعتی شدن ایران و استقرار و تحکیم صنایع سنگین و رشد سرمایه‌داری بویژه سرمایه‌داری ملی کاملاً موافقم و آنرا گامی بجلو و در جهت ترقی و پیشرفت و پیروزی می‌بینم.

با توجه به جنبه‌های مترقی و امتیازات و پیشرفتهای مهم و اساسی سرمایه‌داری نسبت به جوامع گذشته و آزادیهای مختلفی که طبقه کارگر در زمینه‌های اقتصادی - سیاسی و اجتماعی کسب میکند بهتر پی می‌بریم که نظر آقای شریعتی مبنی بر اینکه کارگری که در لابلای دنده‌های بیرحم و انسانکش چرخهای ماشین گیر کرد جان کند و له شد سبب انسانیت این قرن بود و مظهر بردگی هزاران بار خشن‌تر و زشت‌تر از گذشته در این عصر تا چه حدی بی اساس و مغرضانه و عاری از حقیقت است.

شما آقای شریعتی برده‌ای که از تمامی حقوق محروم است و زندگی‌اش بر مراتب پائین‌تر و بدتر از یک حیوان قرار دارد چگونه با زندگی کارگر مقایسه میکنید و بعد هم میگوئید هزاران بار خشن‌تر و زشت‌تر از گذشته است.

مگر نمیدانید که برده دار حق داشت برده را بکشد، بسوزاند، کتک بزند، زندان کند و بفرود.

مگر نمیدانید که برده حق ازدواج، حق فرزند، حق سکونت، حق تملک حتی بر جان خود را نداشت؟

مگر نمیدانید که در دوره بردگی اصولاً استثمار و بیگاری مطرح نیست. برده تا جان و توانائی داشت میبایست آنقدر برای صاحبش کار کند تا بپیرد؛ در صورتیکه کارگر در جامعه سرمایه‌داری از تمام حقوقی که برده و رعیت محروم است بهره‌مند است و سرمایه‌دار فقط میتواند او را استثمار کند.

آقای شریعتی از « سنت » تعریف و برداشت تازه‌ای دارد. نظرایشان در این باره علمی و صحیح است و از هر لحاظ با واقعیت منطبق میباشد و فکر میکنم هر کسی که با علوم آشنائی داشته باشد در

۴۴- جبر و اختیار

این مورد با ایشان توافق دارد. آقای شریعتی « سنت » را اینطور تعریف میکنند. (سنت یعنی چه؟ سنت یعنی قوانین علمی که در متن انسان : در روانش، در فیزیولوژی و در متن جامعه: در روابطش و در مسیرش وجود دارد)

و) جامعه انسانی يك شئی خارجی طبیعی است دارای قوانین مشخص و مسلم (در نهاد خود جامعه این قوانین وجود دارد و ما باید آنرا کشف کنیم و طرز زندگی و کارمان را طبق آن قوانین تنظیم نمائیم .

تا این جا حرفهای آقای شریعتی اصولی و درست است ولی بر رسیها و نتیجه گیریهایی که بر تعریف « سنت » و جامعه ، انجام شده غلط و اشتباه است. چنانکه در مورد جبر و اختیار بر اساس روایت لاجیر و لاتفویض بل الامر بین الامرین نظرش را اینطور فرموله میکند امر بین الامرین = ناس + سنت . وقتی در این مورد سؤال میشود پس ما مجبور خلق شده ایم ؟

جواب میدهد (تاحدی مجبوریم تاحدی مختاریم . مجبوریم چنانکه یک باغبان یا گیاه‌شناس مجبور است برای اصلاح درختان و تربیت گلهای از قوانین گیاه شناسی دقیقاً اطاعت کند ولی مختار است که باغش را هر طور که خواسته باشد بپاراید و هر گیاهی را که خواسته باشد غرس کند) بنابراین از طرفی انسان در جامعه مختار است و از طرفی مجبور

باطاعت قوانین است و بعبارت دیگر یعنی : اختیار مفید . آزادی مشروط . آقای شریعتی با قبول و تأیید قوانین جامعه و انسان و طبیعت تاحدودی نسبت بگذشتگان بحل مسأله جبر و اختیار نزدیک میشود ولی بین راه در میماند و از حل مسأله کاملاً دور میشود زیرا که گرایش‌های علمی و تأیید قوانین از جانب ایشان بمنظور حل يك واقعت از طریق علمی نیست بلکه میخواهد يك نظر غلط را بادست آوردهای علمی توجیه و تفسیر نماید بهمین جهت نمیتواند مسأله جبر و اختیار را بطرز علمی حل و فصل نماید .

برای روشن شدن مطلب بهتر است بحرفهای آقای شریعتی توجه بفرمائید ایشان میگوید (باغبان مجبور است برای اصلاح و تربیت درختان و گلهای از قوانین گیاه‌شناسی دقیقاً اطاعت کند) پس باغبان مجبور است از قوانین گیاه‌شناسی اطاعت کند .

(ولی مختار است که باغش را هر طور که خواسته باشد بپاراید و هر گیاهی را که خواسته باشد غرس کند) خوب وقتی باغبان مجبور است از قوانین گیاه شناسی اطاعت کند میتواند هر طور که خواسته باشد باغش را بپاراید و هر گیاهی را غرس کند . آیا باغبان مازندانی در شمال میتواند خرما - کاج - چو - قهوه و نیشکر غرس کند؟ آیا در باغی که گنجایش ۵۰ درخت دارد میتواند ۵۰۰ درخت متفاوت

بکارده؟ آیا میتوانند درختان و گیاهان باغ را هر طور که میخواهد بیاداییدیا اصلاح و تربیت کنند؟

اگر از باغبان سؤال کنید جوابش منفی است و میگوید نه ولی اگر از آقای شریعتی سؤال کنید جوابش مثبت است و میگوید بلی .

اینطور که معلوم است باغبان در هر دو قسمت مجبور است ولی آقای شریعتی برای حل مسأله میگوید باغبان در قسمت اول مجبور است و در قسمت دوم مختار است چرا که مسأله باید یک طوری حل شود .

حالا که صحبت در باره جبر و اختیار است بد نیست نظر ایشان را در باره جبر علمی بدانیم (در سالهای ۴-۳۳ در معرض خطر ناگترین افکار گذشته و تولید کننده و انتحار آور فلسفی اروپای بحرانی قرار گرفته بودم و از نظر آثار شوم و مسموم کننده ای که بر روح من گذاشته بود در نوشتن جوانی را در کتاب « تلینده » اثر پل بورژ دنیال می کردم که در اثر هجوم فکر گذشته جبر در فلسفه مادی که استاد فیلسوف وی بوی تلقین کرده بود زندگی بتهایی میکشید و همه چیز حتی خویشتن برایش بی معنی میگردد و روح و منزش مسموم میشود و در پایان این شاگرد مکتب جبر مادی خود کشتی میکند و در برابر چشمان استادش جان می سپارد .)

بواقع چگونه این جبر علمی را میتوان آنچنان غول بی شاخ و دمی دانست که آقای شریعتی را اینگونه دچار وحشت و هراس و دل مردگی کرده است؟ بهتر است جوابش را از سیر حکمت در اروپا و مبانی فلسفه دکترین سیاسی نقل کنیم و بعد توضیحی بدهیم .

(این کیفیت را که هر امری بعلت امر دیگر - مقدم بر او واقع میشود و جز آن نمیتواند بشود بفرانسه **Déterminisme** میگویند یعنی وجوب ترتب معلول بر علت) از سیر حکمت در اروپا .

جبر علمی پایه اش بر اصل علیت که مبانی علوم است استوار گردیده و به همین جهت موصوف به علمی شده است . بیان جبر علمی این است : علت های معین همیشه نتایج معین را حاصل می کنند (در مبانی فلسفه .

بنابراین جبر علمی یعنی اینکه :

۱ - هر معلولی علتی دارد .

۲ - علت مقدم بر معلول است .

۳ - بین علت و معلول يك رابطه علمی وجود دارد که بر روابط خود آن اشیاء مبتنی بوده و از قوانین ویژه خود پیروی میکند .

۴ - جبر علمی در جامعه و طبیعت و اندیشه انسان و بطور کلی در همه عالم هستی حاکم است .

۵ - جبر علمی در جامعه بصورت تغییر و تکامل دوره های تاریخی مشخص شده است . چنانکه بعد از دوره بردگی دوره فئودالیسم است .

برای آنکه خوانندگان از جبر علمی مثل آقای شریعتی دچار ترس و وحشت نشوند لازم میدانیم بعضی حرف های آقای دکتر را در همین زمینه بیاوریم . (جامعه انسانی يك شئی خارجی طبیعی است دارای قوانین مشخص و مسلم .

انسان و جامعه مانند يك شئی طبیعی است در عالم طبیعت - همچون مجموعه شمسی است که طبق قوانین مشخص جاذبه و قوانین دیگر هیئت و ماده زندگی میکند و تغییر مینماید و تحول و تکامل دارد . مراحل گوناگون تحولات تاریخی

(مرحله بدویت - ایلی و دامداری - کشاورزی - فئودالیسم - بورژوازی و ...)

یعنی هر مرحله ای بمرحله دیگر تحول پیدا میکند مانند فئودالیسم به بورژوازی . سعادت و شقاوت افراد معلول اعمال و صفات ذاتی آنان است (یعنی اعمال و صفات ذاتی علت است و سعادت و شقاوت معلول .

لذا طبق حرف های خود آقای شریعتی :

۱ - جامعه و طبیعت و انسان دارای قوانین مشخص و مسلم است .

۲ - جامعه و طبیعت تغییر و تحول پیدا میکند .

۳ - در عالم هستی رابطه علت و معلولی تغییر جبر وجود دارد .

حال بینم مفاهیم جبر و اختیار بر چه مبانی و اصولی استوار است : اشیاء و پدیده های عالم هستی اعم از طبیعت و جامعه و اندیشه انسان دارای قوانین ویژه و مخصوص بخود میباشند . این اشیاء و پدیده ها ، برای انسان قبل از شناسائی و ادراک روابط و قوانین آنها مسائل و مجهولاتی ولی بعد از شناسائی و ادراک بمعلومات و دانش انسان تبدیل میشوند .

شناسائی و ادراک انسان از همان آغاز زندگی و در جریان کار اجتماعی ، بمنظور بهتر کردن زندگی و برطرف کردن موانع و مشکلات و غلبه بر طبیعت شروع میشود و در جریان زندگی بسط و تکامل می یابد .

با وجودیکه انسان مسائل و مجهولات زیادی را در زمینه های مختلف

حل و کشف کرده است ولی هنوز بی نهایت مسائل و مجهولات در مقابل او قرار دارد .

انسان با ادراك روابط پدیده‌ها و استخراج قوانین آنها و حل مسائل و کشف مجهولات بتدریج بر طبیعت و جامعه مسلط میشود و متناسب با افزایش دانش و کاهش مجهولات تسلط بر آن هم بیشتر میگردد .

انسان در مقابل اشیاء و پدیده‌های مجهول و ناشناخته مجبور و بی - اختیار است ولی برعکس در قبال پدیده‌های معلوم و شناخته شده مختار و آزاد است .

اگر عالم هستی را بدو بخش معلومات و مجهولات تقسیم کنیم، مجهولات جبر است و معلومات اختیار و خط حرکت تکاملی زندگی انسان از جهل بدانش و از جبر با اختیار است .

باین معنی که بیماری‌های مختلف و آفات گوناگون و حوادث و رخداد های طبیعی و بطور کلی پدیده‌ها و جریانات طبیعی و اجتماعی ناشناخته از جهات مختلف و بصورت گوناگون ، زندگی انسان را در طول تاریخ مورد حمله و خطرات کشنده و مرگ آوری قرار داده‌اند و انسان بدون هیچگونه اختیار و امکان مقابله و مبارزه جدی و قاطع مجبور بود تمامی مصائب و ناراحتی‌ها را تحمل نماید ولی با شناخت و دانشی که انسان نسبت بهریک از مجهولات پیدا میکند دامنه اختیار و تسلط خود را بر مجهول سابق و بر طبیعت و جامعه گسترش میدهد بطوریکه امروز تقریباً اکثر مسائل و مجهولاتی که در گذشته موجب رنج و مرگ انسان میشد بمعلومات و دانش انسان تبدیل شده است و انسان از حیثه جبر ، قدم بمرزهای اختیار گذاشته است .

خلاصه میکنیم :

اشیاء و پدیده‌ها دارای روابط و قوانینی هستند .

انسان میتواند قوانین اشیاء را کشف و ادراك کند .

کشف قوانین و ادراك شیئی بمنزله معلومات و دانش انسان است .

اشیاء ناشناخته مجهولات انسان را تشکیل میدهند .

انسان در مقابل مجهولات مجبور است و در مقابل معلومات مختار .

و مسیر حرکت انسان بطرف دانش و اختیار و آزادی است .

۲۵- تقسیم مردم به طبقات يك واقعیت عینی است

در همین مبحث آقای شریعتی اینطور مینویسد :
(هر گونه تغییری خوب یا بد - منحصطاً مترقی ، طبق سنت ثابت معینی است و گذشته از آن موتور تاریخ و عوامل اساسی حرکت در جامعه و زمان ، ناس اند) ناس بمعنی توده Nass یعنی مردم عاری از اشکال اجتماعی طبقات ، امتیازات و تقسیم بندی‌های رایج . در اینجا مخاطب خواص و زبندگان ، نجبا و اشراف ، کارگران ، ابرمردان و باصطلاح سن سیمون « طبقه انسانهای صنعتی » یا فلاسفه ، علماء ، زهاد و روحانیون و بطریق اولی : شرقیها ، غربیها ، نژاد سفید ، آریاییها یا بقول الکسیس کارل پاکخونان و از این قبیل تقسیم بندی‌های مصنوعی که مکتب‌های مختلف جامعه شناسی - سیاسی - اجتماعی - اقتصادی و تاریخی بر آن بنیاد شده‌اند نیست) (و هر گونه تغییری معلول اراده ، امیال، خوی و رفتار و اعمال «ناس» است) .

آقای دکتر شریعتی میگوید عامل اساسی حرکت در جامعه ناس‌اند و ناس بمعنی توده یعنی مردم عاری از اشکال اجتماعی طبقات - امتیازات و تقسیم بندی‌های رایج و از تقسیم بندی‌های معمول و متداول بعنوان تقسیم بندی‌های مصنوعی یاد میکند . قبلاً بگویم که با بعضی تقسیم بندی‌های ذهنی و غیر واقعی که ساخته و پرداخته ذهن بعضی افراد است حرفی ندارم و از آن دفاع نمیکنم ولی از اینکه «مردم» به طبقات و گروه‌های مختلف و امتیازات گوناگون تقسیم میشوند شکی ندارم . چرا که اینگونه تقسیم بندی‌های صحیح و علمی ناشی از واقعیت و مبتنی بر واقعیت جامعه است .

بنا بر این حرف آقای شریعتی مبنی بر اینکه هر نوع تقسیم بندی « مصنوعی » است و مردم عاری از اشکال اجتماعی طبقات و امتیازات اند غلط و خلاف واقعیت است .

بواقع چگونه ممکن است کسی تا این حد واقعیت را ندیده بگیرد و خودش را از واقعیات مسلم و ملموس کنار نگذارد . من در این باره به مکتب‌های مختلف جامعه‌شناسی - اقتصادی - سیاسی و . . . و شخصیت‌های اجتماعی - اقتصادی - سیاسی کاری ندارم فقط میخواهم که شما هم مثل من کمی بواقعیت موجود کشور خودمان ایران توجه بفرمائید تا حقیقت روشن گردد و غلط از صحیح شناخته شود .

بنا بر این وقتی میگوئیم مردم ایران، واژه مردم مفهومی است کلی که طبقات و اقشار مالک-زارع - سرمایه‌دار - کارگر - دهقانان و پیشه‌وران - کاسبکاران - روشنفکران، لمپن‌ها و... را دربر میگیرد.

آیا طبقات ارباب و رعیت با هزاران سال زندگی و حیات یک واقعیت عینی نیستند.

آیا طبقه سرمایه‌دار و کارگر در جامعه بطور عینی و واقعی وجود دارند یا محصول ذهن فلان جامعه‌شناس یا مکتب اقتصادی و سیاسی میباشد؟ طبقه متوسط اعم از دهقانان - پیشه‌وران و کاسبکاران در جامعه وجود دارند یا نه؟ و روشنفکران که شامل معلمان - استادان - روزنامه نگاران - جامعه‌شناسان - مهندسان - پزشکان - ادبا و هنرمندان و... میشوند در جامعه وجود دارند یا نه؟

تقسیم مردم به طبقات و اقشار مختلف بر اساس مشخصات اقتصادی - سیاسی - فرهنگی قبل از آنکه از طرف مکتبهای سیاسی - اقتصادی و... مورد استفاده و تحلیل قرار گیرد از جانب خود مردم انجام گرفته است. و افراد هر طبقه بدون هیچگونه اطلاعی از مکتبهای سیاسی مختلف و افکار و عقاید علما و فلاسفه کاملاً بموقعیت و وضعیت طبقاتی خود و اینکه جزو کدام طبقه میباشد آشنائی دارند. اگر در سیستم ارباب - رعیتی در هزاران ده و با دهها هزار رعیت در باره موقعیت طبقاتی آنها صحبت کنید همه بشما خواهند گفت ما رعیت هستیم محال است یک رعیت به شما بگوید من ارباب هستم و در دهاتی که خرده مالکی است اگر از کشاورزان در این باره سؤال کنید میگویند خرده مالک هستیم و آنهایی که بطور روز مزدی کار میکنند خود را مزدور معرفی میکنند.

طبقه ارباب - رعیت - خرده مالک - سرمایه‌دار - کارگر و... برعکس نظر آقای شریعتی یک «تقسیم بندی مصنوعی» نیست یک واقعیت عینی است. و برخلاف عقیده آقای شریعتی «مردم - عاری از اشکال اجتماعی طبقات» معنی و مفهومی را نمیرساند و مردم که شامل طبقات و اقشار مختلف اجتماعی است در جامعه وجود عینی و واقعی دارد و از اینکه ما بخواهیم مردم را عاری از اشکال اجتماعی طبقات در ذهن خودمان در نظر بگیریم هیچگونه تغییری در موجودیت طبقات و واقعیت جامعه ایجاد نمیشود.

آقای شریعتی با حمله به متافیزیک و ذهن‌گرایی و تکرار واژه‌های علمی و صحبت از واقعیات ضمن آنکه ذهن خواننده را از تفکر متافیزیکی و ذهن-گرایی خود منحرف میکند در عین حال مهمترین و اساسی‌ترین ضربات را بر تفکر علمی و واقع‌گرایان وارد میآورد.

از طرفی همین آقای شریعتی که در این جا «مردم را عاری از اشکال اجتماعی طبقات» در نظر میگیرد و میگوید «همه تقسیم بندیها مصنوعی است» خودش در چند صفحه قبل درباره ساختمان طبقات اینطور مینویسد «تشکیل طبقات مختلف در یک جامعه یا معلول شرایط اقتصادی - سیاسی و شکل کار و بطور کلی عوامل مادی زندگی اجتماعی است و یا معلول عقاید مذهبی و قومی».

در همین مبحث از آقای شریعتی اینطور سؤال **۳۶- تز و آنتی تز و سنتز** میشود (س - این که در دل هر جامعه‌ای شرایط ایجاد جامعه نوینی بوجود میآید آیا با «تز و آنتی تز و سنتز» تطابق دارد؟

ج - کاملاً با آن تطبیق میکند اما بنظر من ممکن است در بعضی جهات در تشریحش اختلاف پیدا کند والا در متدش اختلافی ندارد. سه پایه دیالکتیک آهنگ بسیار کلی سیر تاریخ را بیان میکند. اما اشتباهی که غالباً مارکسیستها در این باره مرتکب میشوند و موجب میشود که تجزیه و تحلیلشان از مسائل اجتماعی و تاریخی بر مبنای این سه پایه نادرست و سفسطه آمیز شود باین علت است که سه پایه دیالکتیک را میخواهند بر حوادث جزئی و بر زمان محدود در تاریخ با جامعه تطبیق دهند و این غیر ممکن است زیرا تنها مسیر کلی و عمومی تاریخ بشری و آهنگ عمومی حرکت تمدنها و جامعهها با این سه اصل قابل تمبیر و توجیه است.)

قبل از آنکه به نظر آقای شریعتی درباره شمول دیالکتیک و تحولات اجتماعی بپردازیم بهتر است با نظرات هگل در مورد دیالکتیک آشنا شویم.

« هر مفهومی باید بانقیض خود جمع شود تا معنی تامی حاصل آید و هر چیزی دورو دارد. تز - آنتی تز - سن تر قاعده ایست که هگل در استخراج همه معقولات بلکه در سیر همه موجودات عمومیت داده است. اصل با مقابله و اثبات بانفی باید همراه گردد تا مرکبی صورت پذیرد.

این چیز است و چیز دیگر نیست ولی نظر متقابلی که میان این چیز و

چیز دیگر هست می‌تواند تغییر یابد و چیز دیگر شود. و چیز با چیز دیگر نسبتی دارد که آن نسبت وجود و عدم است زیرا که یکی از آن دو وجودش عدم و نفی دیگری است. « نقل از سیر حکمت در اروپا ».

طبق نظر هگل « هر چیزی دورو دارد » اگر جامعه را یکی از این « هر چیز » در نظر بگیریم جامعه هم مثل هر چیز دیگر دورو دارد چنانکه در جامعه بردگی، برده‌داران و بردگان و در جامعه فئودالی ارباب و رعیت و در جامعه سرمایه‌داری سرمایه‌دار و کارگر دو روی این چیز یعنی جامعه هستند و آنطوریکه هگل می‌گوید « هر مفهومی باید با نقیض خود جمع شود تا معنی تامی حاصل آید » لذا در هر یک از این جوامع نقیض آن با خودش همراه است چنانکه نقیض یاضد برده‌داران - بردگان و نقیض ارباب - رعیت است و از وحدت و جمع این دو نقیض، مفهوم جامعه بردگی و فئودالی و سرمایه‌داری حاصل می‌آید.

هگل اینطور می‌گوید « این چیز است و چیز دیگر نیست ولی نظر متقابلی که میان این چیز و چیز دیگر هست می‌تواند تغییر یابد و چیز دیگر شود » و باین معنی که جامعه بردگی و فئودالی و ... یک چیز است و بنظر می‌رسد که چیز دیگر یا جامعه دیگری نمیتواند باشد ولی در این چیزها یا جوامع بعلت وجود نقیض یا ضدی که در درون خود چیز یا جامعه وجود دارد می‌تواند تغییر یابد و چیز دیگر شود. ضد یا نقیض برده‌داران، بردگانند و نقیض اربابان، رعایا هستند که بر اثر مبارزه و کشمکش آندو جامعه تغییر می‌یابد و بجامعه دیگر تبدیل میشود.

و آنطوریکه هگل می‌گوید « چیز با چیز دیگر نسبتی دارد که آن نسبت وجود و عدم است زیرا که یکی از آن دو وجودش عدم و نفی دیگری است » باین معنی که وجود بردگان موجب نفی برده‌داران است و رعایا اربابان را نفی مینمایند و وقتی نفی انجام شد آن چیز یا جامعه نفی میشود همانطوریکه جامعه بردگی و فئودالی نفی گردید و از بین رفت.

حال ببینیم آقای شریعتی در این باره چه می‌گوید آقای شریعتی می‌گوید: (تنها مسیر کلی و عمومی تاریخ بشری و آهنگ عمومی حرکت تمدنها و جامعه‌ها با این سه اصل قابل تبیین و توجیه است) اگر آقای شریعتی دیالکتیک را تا حد آهنگ عمومی حرکت تمدنها و جامعه‌ها قبول داشته باشد لازم است طبق نظر هگل در هر چیز و هر جامعه ضد آنرا که با آن جمع است و موجب نفی آن

چیز یا جامعه میشود پذیرد. و وقتی می‌گوید « تز و آنتی تز و سن تز سه پایه دیالکتیک آهنگ بسیار کلی سیر تاریخ را بیان میکنند » باید آنطوریکه هگل مشخص کرده است ایشان هم تز و آنتی تز را در یک سن تز روشن نمایند. از نظر هگل اگر بجای « چیزه جامعه را قرار دهیم، جامعه عبارتست از سن تز و دو طرف این سن تز یا جامعه را برده‌داران و بردگان یا ارباب و رعیت یا سرمایه‌دار و کارگر تشکیل میدهند که بر اساس نظر هگل برده‌داران میشوند تز و بردگان که نقیض وضد آنها هستند میشوند آنتی تز و همینطور ارباب میشود تز و رعیت که نقیض و مقابل اوست می‌شود آنتی تز. که از جمع تز و آنتی تز سن تز بوجود می‌آید.

میخواهیم بدانیم آقای شریعتی که دیالکتیک را بر تحولات جوامع بشری شمول میدهند آیا برای هر جامعه دو طرف یا دو طبقه اصلی و مهم را قبول دارند؟ آیا مثل هگل قبول دارند که وجود یکی موجب نفی دیگری است؟ آیا تقابل و ضدیت دو طرف را می‌پذیرند؟ آیا قبول میکنند که تغییر جامعه بر اساس همین ضدیت و تقابل دو طرف استوار است؟ آیا تز و آنتی تز را همینطور که هگل گفته و عمومیت یافته است ادراک کرده‌اند و مورد استفاده قرار داده‌اند یا نه؟ برداشت و استنباط دیگری از دیالکتیک هگل دارند.

مسائلی را که آقای شریعتی در همین مورد طرح و بررسی کرده‌اند بسؤالات بالا جواب میدهد. و بررسی نظریات ایشان نشان میدهد که آقای دکتر ادراک صحیح و درستی از منطق هگل ندارند و نمیدانم بچه دلیلی ایشان دیالکتیک را بغلط مورد استفاده قرار داده‌اند.

آقای شریعتی می‌گوید (هر گونه تغییری طبق سنت معینی است و گذشته از آن موتور تاریخ و عوامل اساسی حرکت جامعه و زمان ناس‌اند، ناس بمعنی توده، یعنی مردم، عاری از اشکال اجتماعی طبقات.)

بنظر ایشان مردم، عاری از اشکال اجتماعی طبقات موتور تاریخ‌اند اگرما مردم را بطور یکدست و یکپارچه بدون طبقات و گروهای اجتماعی و اختلاف و کشمکش و مبارزه‌ای که بین آنها وجود دارد در نظر بگیریم بر چه مبانی و اساسی جوامع بشری تغییر و تکامل پیدا میکنند؟ اگر مردم را مفهومی یکدست در نظر بیاوریم با آنچه هگل می‌گوید « هر مفهومی باید با نقیض خود جمع شود تا معنی تامی حاصل آید و هر چیزی دورو دارد » تناقض پیدا میکند. اگر مردم را عاری از اشکال طبقات بدانیم با نظر هگل که می‌گوید هر چیز دو

روداد تطبیق نمیکند. اگر هر نوع طبقه بندی اجتماعی را « مصنوعی » بدانیم پس تز و آنتی تز بچه معنی است؟ و بنظر آقای شریعتی در مفهوم مردم یادریک جامعه تز کدام است و آنتی تز کدام. و چگونه بریک مفهوم کلی و یکدست تز و آنتی تز را بکار میبرند. و اینکه میگوید (در دل هر جامعه ای شرایط ایجاد جامعه نوینی بوجود میآید) این شرایط ایجاد جامعه نوین چیست و شامل چه طبقات و نیروهائی میشود.

۲۷- نتایج بقاء یک تئوری ارتجاعی و غیر عملی است

آقای شریعتی در ادامه همین بحث مینویسد (تنازع بقاء اولاسنت است و ثانیاً مورد تکامل جامعه بشری) قبل از آنکه به بررسی و تحلیل نظریات آقای شریعتی در این باره پردازیم لازم است با نظر ودلائل داروین در مورد « تنازع بقاء » آشنا شویم:

(هر موجود زنده طبعاً بحفظ بقای وجود خود تمایل دارد و برای تأمین زندگی و فرار از مرگ نهایت درجه کوشش میکند نظر باینکه افزایش نامحدود جانوران و گیاهان باعث میگردد که غذا و مسکن برای همه یافته نشود و موافقی مردم سبب میشوند تعداد هر جاننداری کم گردد هر جاندار برای تحصیل غذا و مسکن و برای مقابله با ناسازگاری های محیط و فرار از انهدام، که هر لحظه بصورتی آنرا تهدید میکند بمبارزه با عوامل مخربه و انهدام رقبای خود میکوشد چنین منازعه وجدالی که از نتایج حتمی افزایش نامحدود جانداران است معمولاً در جانوران آشکارتر بوده و در گیاهان بظاهر مخفی است. این جنگ را داروین **تنازع بقاء** نام میگذارد.) (هر جاننداری از آغاز حیات خود برای زنده ماندن و مقابله با رقبا و عوامل ناسازگار محیط، همواره با مرگ دست بگریبان است. بنظر داروین این کوشش دائم برای زنده ماندن یا تنازع بقاء در طبیعت عامل اصلی انتخاب جانوران واجد صفات ممتاز، برای بقا و تکثیر است. بمبارت دیگر نتیجه تنازع بقاء، انتخاب طبیعی یا بقای اصلح است) نقل از کتاب « داروینیسیم دکتور محمود بهزاد ».

تئوری داروین درباره تغییر و تکامل جانوران و گیاهان در عمل اثبات شده و حقیقت آن از نظر علمی مورد تأیید است ولی تغییر و تحولات اجتماعی و کلا زندگی اجتماعی انسان با تئوری داروین قابل تبیین و شناخت نمیباشد. مبارزات و منازعات جانداران با مبارزات و جنگهایی که در جوامع انسان بوقوع می پیوندد از لحاظ علل و عوامل و نتایج آنها کاملاً با یکدیگر متفاوت است باین جهت ما

نمی توانیم تنازع بقاء را در مورد انسان و زندگی اجتماعی او شمول و عمومیت دهیم.

آیا علل و عواملی که موجب تنازع بقاء و انتخاب طبیعی یا بقاء اصلح در بین جانداران میشود در مورد انسان و زندگی اجتماعی او صادق است یا نه؟

الف - از نظر داروین چون برای همه موجودات زنده زمین که بطور تصاعدی تولید و تکثیر میشوند غذا و مسکن یافت نمی شود آنها مجبورند برای بقای خود بجنگند و در معرض انهدام قرار گیرند.

آیا انسان هم مانند جانداران برای بقای خود با یکدیگر به نزاع و جنگ می پردازند؟

انسان موجودیست تولید کننده در حالیکه حیوان فقط مصرف میکند. طبیعت غذای گیاهان و حیوانات را تهیه و آماده میکند و آنها از گیاهان و حیوانات موجود در طبیعت تغذیه میکنند و وقتی نسبت حیوانات از غذای موجود در طبیعت بیشتر شد، حیوانات برای دسترسی بنذا و حفظ بقای خود هیچ راهی جز جنگ و انهدام خود ندارند. انسان برعکس جانداران دیگر درست است که زندگی - اش به طبیعت بستگی دارد ولی نوع بستگی انسان و حیوان کاملاً متفاوت است و هر چه بجلو بیائیم این وابستگی کمتر و محدودتر میگردد.

انسان با ارتباط با طبیعت و شناخت اشیاء و پدیده های طبیعی و کار تولیدی طبیعت را بخدمت خود گرفته است. انسان طبیعت را دگرگون نموده و آنچه در طبیعت هست بسود خود تغییر شکل داده است. انسان مثل حیوانات و گیاهان تکثیر نمیشود و اگر لازم باشد و آنجاها که لازم است جلو ازدیاد نسل را گرفته است. تولیدات انسان بمراتب بیش از تولید نسل است. انسان بان نسبتی که حیوانات و گیاهان را بسود خود و برای تغذیه خویش و حیوانات و گیاهان دیگر تکثیر و تولید میکند کثیر و زیاد نمیشود.

سطح انواع تولیدات انسان امروز بقدری متنوع و زیاد است که حتی در مقایسه امسال با سال گذشته دچار تعجب و شگفتی میشویم. بر اساس این تفاوت های اساسی و بسیار مهم انسان نه تنها برای غذا و مسکن خود مانند حیوانات و گیاهان به تنازع و جنگ نپرداخته بلکه ضمن تأمین احتیاجات خود برای ده ها میلیون جمعیت اضافی سالانه غذا و مسکن و حیوانات و گیاهان بقدر کافی

سطح تولید را بالا برده است .

ب- از نظر داروین هر جاندار برای تحصیل غذا و مسکن و برای مقابله با ناسازگاریهای محیط و فرار از انهدام که هر لحظه او را بصورتی تهدید میکند بمبارزه با عوامل مخرب و انهدام رقبای خود میکوشد .

آیا ناسازگاریهای محیط و عوامل مخرب طبیعت زندگی انسان را هم

مورد تهدید و مخاطره قرار میدهند ؟

زندگی گیاهان و حیوانات وابسته به طبیعت است و این وابستگی بحدی است که پیدایش و رشد و حفظ آنها بستگی کامل و همه جانبه به طبیعت دارد . بهمین جهت در اقالیم مختلف طبیعی گیاهان و حیوانات مختلفی وجود دارند و زندگی میکنند که با شرایط اقلیمی سازگار باشند .

برعکس انسان در حد جانداران دیگر به طبیعت وابسته نیست و طبیعت نه تنها بر انسان مسلط نیست بلکه انسان بر طبیعت مسلط است . انسان با شناخت و ادراک روابط و قوانین طبیعت آنرا بسود خود تغییر داده است و چهره طبیعت را با آنچه که وجود دارد بکلی عوض کرده است .

طبق نظر داروین گیاهان و حیوانات برای استفاده از طبیعت و بقاء خود مجبورند خود را تغییر دهند در حالیکه انسان برای استفاده از طبیعت و منطبق کردن آن با شرایط زندگی خود و برای بقاء خویش طبیعت را تغییر میدهد . بنابراین در رابطه و مبارزه بین انسان و طبیعت ، انسان غالب است و طبیعت مغلوب ، آنچه تغییر میکند طبیعت است و آنکس که تغییر میدهد انسان است آنچه اصلاح میشود طبیعت است و آنکس که اصلاح میکند انسان است .

براین اساس اولاً تئوری تنازع بقاء و انتخاب طبیعی و بقای اصلح در مورد انسان صادق نیست ثانیاً در تنازع بین انسان و طبیعت ، طبیعت مغلوب است و توسط انسان ، اصلاح و تغییر می یابد .

حال ببینیم داروینیست های اجتماعی بچه منظورهایی تنازع بقاء را برای تبیین و توجیه مسائل اجتماعی بکار برده اند .

فلاسفه و جامعه شناسان مرتجع بمنظور دفاع از استعمار و امپریالیسم و برتری نژادی و توجیه اختلافات طبقاتی و حمایت از حاکمیت اقتصادی و سیاسی طبقات حاکم بقاییداروین رنگ فلسفی و جامعه شناسی داده و از آن

برای منظورهایی خود استفاده کرده اند .

اما نمیدانم آقای دکتر شریعتی آگاهانه در صفا این باصطلاح علما قرار گرفته است یا از روی بی اطلاعی از تنازع بقاء برای توجیه عقاید و منظورهایی خود کمک گرفته است .

منظور و مقصود و اصول عقاید فلاسفه و دانشمندانی که تنازع بقاء را در مورد انسان و زندگی اجتماعی او شمول و عمومیت داده اند بشرح زیر است :

۱- همانطوریکه جانداران بسه انواع و گروهها و دستهها و نژادها و طبقات منقسم میگردد جامعه انسان هم به طبقات و اقشار و گروهها تقسیم میشود .
۲- همانطوریکه بین جانداران تنازع وجود دارد در جامعه هم تنازع بقاء امریست طبیعی و باید وجود داشته باشد .

۳- همانطوریکه در طبیعت حیوانات متکامل و قوی بر حیوانات ناقص و ضعیف حاکمند در جامعه هم طبقات قوی بر طبقات ضعیف باید متفوق و مسلط باشند .
۴- همانطوریکه در جهان طبیعت قوی ضعیف را بسود خود و برای بقای خود از بین میبرد در جامعه هم قوی میتواند بخاطر منافع و مصالح و بقای خود ضعیف را از میان بردارد .

۵- همانطوریکه در طبیعت قوی متکامل تر و بر ضعیف برتر است - در جامعه هم طبقات قوی و حاکم متکامل تر و بر طبقات ضعیف برتر و ارجحند .
۶- همانطوریکه در طبیعت نژاد برتر بر نژاد پست تر حاکم است در جامعه هم نژاد برتر وجود دارد و بر نژاد پست تر ارجح است .

۷- همانطوریکه در طبیعت تنازع موجب تکامل و بقای اصلح است در جامعه هم تنازع بین طبقات و گروههای اجتماعی موجب تکامل و بقای انسان اصلح است .

۸- همانطوریکه در طبیعت تنازع بخاطر غذا و مسکن انجام میگیرد در جامعه هم جنگها ناشی از کمبود غذا و مسکن است .

۹- همانطوریکه در طبیعت قوی و ممتاز ، میماند و ضعیف و ناقص میمیرد در جامعه هم انسانهای قوی و ممتاز میمانند و انسانهای ضعیف و ناقص میمیرند .

تنازع بقاء مخصوص طبیعت و درباره گیاهان و حیوانات صادق است . شمول تنازع بقاء بجامعه انسانی يك اندیشه و عمل از تجاعی و غیر علمی است و کسانیکه بدون ادراک و در نظر گرفتن اختلافات و تمایزات کیفی حیوان و انسان و عالم حیوانی و جامعه انسانی تئوری تنازع بقاء را درباره جامعه بکار

میبندند دارای منظورهای انحرافی و ارتجاعی هستند و بدینوسیله با جایگزینی « تنازع بقاء » بجای « جنگ طبقاتی » میخواهند اختلافات طبقاتی و برتری طبقه حاکم و سرکوبی طبقات محکوم و نژاد پرستی را توجیه نمایند و افکار و مبارزه را از مسیر علمی و عینی منحرف کنند .

۲۸- جنگ معلول اختلافات طبقاتی است

تمامی جنگهایی که در جامعه به وقوع پیوسته معلول اختلافات طبقاتی است و جنگهایی که از طرف طبقه حاکم برای سرکوبی طبقات محکوم و غارت جامعه‌های دیگر تدارک میشود در پوششها و قالبهای دیگری عرضه گردیده است .

طبقه حاکم بمنظور توجیه جنگ و تأیید مردم و جلوگیری از شورشها منظور اصلی خود را در لابلای افکار و عقاید مذهبی - وطنی - نژادی و فکری مخفی میکنند . بطوریکه هنوز هم عده‌ای خوش باور تحت تأثیر تبلیغات نیروهای جنگ افروز دچار سردرگمی میشوند و قادر نیستند ریشه‌های اقتصادی و طبقاتی جنگ را ادراک نمایند .

اینان در همان مسیری حرکت میکنند و حرفهایی را تکرار میکنند و از نقطه نظرهایی دفاع مینمایند و مبنایی برای جنگ بدست میدهند که کاملاً بامنظورها و خواسته‌های نیروهای ارتجاعی و جنگ افروزان منطبق است . بنا بر این هر نوع مبارزه و جنگ عقیدتی و فکری و مذهبی و نژادی دارای ریشه‌های اقتصادی و نوعی مبارزه طبقاتی است و از مصالح و منافع طبقات مختلف ناشی میشود .

« در جامعه متمدن جنگ معلول عوامل نظری و عملی پیچیده و متعددی است ولی مهمترین علت آن را باید در اختلافات طبقه‌ای جست . طبقه حاکم برای دفع طبقه محکوم جامعه خود و نیز برای تاراج جامعه‌های دیگر دست بجنگ میزند »^۱

« طبقات اصلی هر کشور تهیدستان و توانگرانند و ناگزیر میانشان کشمکش و ستیز هست »^۲

« استعمارگران به آسیا و آفریقا حمله بردند و هر یک هر قدر از آن جاهاراکه توانستند تصاحب کردند تا مورد استثمار و بهره‌کشی قرار دهند . پس از آنکه تمامی جهان بدین شکل میان دولت‌های استعماری تقسیم گشت دیگر

۱- زمینه جامعه‌شناسی دکتر آریان پور

۲- سیاست ارسطو ترجمه حمید عنایت

جایی برای توسعه ایشان باقی نماند . در نتیجه این قدرتهای امپریالیستی چشم به مستملکات یکدیگر دوختند و بجان هم افتادند و کوشیدند مستعمرات دیگران را از دستشان بگیرند .

« امپریالیستها و بورژوازی ایتالیا در انتظار آن بودند که سرزمینهای تازه‌ای را بتصرف آورند و به بهره‌کشی استعماری بفتح خود پردازند و اوضاع اقتصادی داخل کشور را هم بهتر کنند . صاحبان بزرگ صنایع و طبقات بالای بورژوازی بطور کلی به هواداری و سرپرستی این گروه‌های جنگجو (فاشیست) پرداختند و در مبارزات ایشان برضد کارگران و سوسیالیستها بایشان کمک‌های مالی میدادند حتی حکومت هم نسبت بایشان با سهل انگاری رفتار میکرد زیرا میخواست قدرت حزب سوسیالیست را درهم بشکند »^۱

حال بینیم آقای شریعتی جنگ را چگونه تبیین و تفسیر مینماید (مباح بودن جنگ برای تشفی غریزه خشم و انتقام معقول و ادامه تنازع بقا) جای تأسف است که آقای دکتر از ابتدائی‌ترین مسائل روانشناسی که در کلاس پنجم ابتدائی تدریس میشود بی‌اطلاع است و نمیداند که خشم یک حالت عاطفی و ۵٪ روانی است نه غریزه . از طرفی کسی که درباره دقیق - ترین مسائل اجتماعی و تاریخی گفتگو میکند و در زمینه‌های مختلف مسائل اجتماعی اظهار نظر کرده است اگر آشنائی اولیه با این نوع مسائل داشت از واژه‌هایی مثل «مباح» که فقط در مورد خاصی از مسائل فقهی بکار میرود در مسائل اجتماعی استفاده نمیکرد و اینگونه حرفهای بی‌سروته نمیزد .

چون درباره جنگ و تنازع بقاء بطور مختصر قبلاً بحث شده است در این مورد فقط چند نکته را یادآوری میکنم :

۱- « خشم » غریزه نیست و چیزی بنام « غریزه خشم » وجود ندارد .
۲- از مشخصات و علائم خشم مقابله و تعرض و اقدامات غیر منطقی است از این جهت انسان در چنین وضعیت روانی اجباراً به پرخاش و منازعه متوسل میشود و حالت روانی انسان طور است که متوجه اعمال و رفتار و حرفهای خود نیست و بهیچوجه بمواقف بد و ناگوار اقدامات خود نمی‌اندیشد بنا بر این وقتی انسان در حالت خشم بمقابله و تعرض دست میزند چگونه ممکن است برایش حکم صادر کنیم که جنگ کردن برای تشفی خشم تو مباح است یعنی بمیل خودت میتوانی تعرض کنی و بجنگی و میتوانی عقب نشینی کنی و با ماچ و بوسه قضیه را تمام نمایی .

۱- نقل از کتاب نگاهی بتاریخ جهان اثر جواهر لعل نهرو

۳ - خشم عمده و اساساً حالتی است فردی و کمتر اتفاق می افتد که يك طبقه و ملتی خشمگین شود مگر در شرایطی خاص و برای مدتی کوتاه و زودگذر در حالیکه جنگ امریست که از طرف يك طبقه و ملتی تدارک میشود و برای مدت طولانی که گاهی از چند ده سال هم (مانند جنگ ویتنام) تجاوز می نماید ادامه مییابد .

۴ - کدام طبقه و ملتی بخاطر تشفی غریزه خشم بجنگ پرداخته که آقای شریعتی آنرا مباح میدانند ؟ در تمام تاریخ بشر حتی يك مورد هم نمیتواند پیدا کند که طبقه و ملتی برای تشفی غریزه خشم اقدام بجنگ کرده باشد . طبق تئوری آقای شریعتی ریشه و علل غزوات حضرت رسول و جنگهای حضرت علی و حسین ناشی از خشم رسول اکرم و حضرت علی و حسین و همزمانی است که داخل کارزار بوده اند و جنگهای آزادیبخش مردم الجزایر و مردم ویتنام و دیگر ملتهایی که برای آزادی و استقلال خود جنگیده و می جنگند برای تشفی غریزه خشم است و جنگ بین الملل اول و دوم نیز همینطور .

۵ - جنگ دارای مبانی اقتصادی و اجتماعی و سیاسی است و وقتی شرایط و احوال اقتصادی و اجتماعی برای جنگی فراهم شود جنگ آغاز خواهد شد از این جهت جنگ يك امر دستوری نیست که آقای شریعتی درباره آن حکم مباح یا حرام و حلال صادر نماید .

۶ - مسخره تر از همه واژه « مباح » است که يك حکم شرعی و فقهی است . باین معنی که بیک آدم خشمگین که گنجه در چنین حالتی متوجه اقدامات غیر منطقی و پرخاشگرانه و ترضی خود نیست او را در جنگ مخیر میگذارد که جنگ کردن و نکردن فرقی نمیکند چرا که جنگ بنظر آقای دکتر مباح است .

۷ - (مباح بودن جنگ برای تشفی غریزه خشم و انتقام معقول و ادامه تنازع بقاء) انتقام معقول ضمن آنکه دارای يك روح صوفیانه است میتواند مستمسک موجه و عادلانه ای باشد . در جنگ طبقاتی و جنگهای ملی آزادی بخش و جنگهای امپریالیستی جهانی طرفین جنگ میخواهند انتقام بگیرند و هر طرف جنگ برای انتقام گرفتن از طرف دیگر باقتضای منافع و مصالح خود دلائل و موجهاتی ارائه میدهد . در این صورت انتقام کدام طرف حق طلبانه و صحیح است و انتقام معقول یعنی چه ؟ و چگونه میشود انتقام را در قالب و شکل معقول در آورد ؟

۸ - وقتی صحبت از انتقام است آنها انتقام معقول در اینصورت مباح بودن جنگ چه معنی میدهد ؟ چگونه میشود بملت ویتنام گفت از دشمنانش

انتقام بگیرد و بعد بگوئیم سعی کنید این انتقام معقول باشد و آخر از همه اینکه اگر خواستید انتقام معقول بگیرید جنگ کردن مباح است .

۹ - اگر کسی کمی سواد فارسی داشته باشد نمیگوید « جنگ » برای ادامه تنازع بقاء .

۲۹- مراحل مختلف تاریخی

آقای دکتر شریعتی درباره مراحل تاریخی اینطور اظهار نظر میکند (مراحل گوناگون تحولات « مرحله بدویت - مرحله ایلی و دامداری - مرحله

کشاورزی - مرحله تمدن فتودالسم - بورژوازی و ...) جای تأسف است که آقای شریعتی با آنهمه ادعای مطالعه اقتصادی - تاریخی و بویژه جامعه شناسی فاقد اطلاعات اولیه و معمولی درباره بدیهی ترین مسائل اجتماعی میباشد .

اینگونه بی اطلاعاتی ها آنها در باره مهمترین و اساسی ترین مسائل اجتماعی یعنی مراحل تحولات تاریخی خطائی است نابخشودنی و جبران ناپذیر . اینگونه اظهار نظرهای عامیانه که حاکی از بی خبری محض نویسنده است دانشجویان و خواننده را بانحراف و سردرگمی و سقوط میکشاند .

مگر کسی آقای شریعتی را مجبور کرده است از مسائلی که الفبای آنرا هم نمیداند حرف بزند ؟

مگر مجبور است با اینگونه پرت و پلا گوئی های فاضل مآبانه ذهن خواننده را یا يك مشت چرت و پرت خسته و مسموم نماید ؟

بهر حال آقای دکتر فرق بین تولید و نظام اجتماعی را نمیداند و در ادراک ترتیب مراحل تاریخی ، هم نوع تولید و هم نظام اجتماعی را بعنوان تاریخی نام میبرد .

برای روشن شدن مفهوم نظام اجتماعی ، نظام ادبای رعیتی یا فتودالسم را مورد مطالعه و بررسی قرار میدهیم .

قبلاً گفتیم که رابطه تولیدی روابطی است که بین ادبای رعیت برای استفاده از وسائل تولید بمنظور تولید کشاورزی و تقسیم محصول بر اساس نظم و نسق ادبای رعیتی برقرار میگردد . باین معنی که ادبای رعیت که مالک عوامل کشاورزی (زمین - آب - بذر - گاو آهن) است این عوامل را در اختیار رعیت میگذارد مشروط بر اینکه طبق نظم و نسق و عرف و عادت مرسوم محصول به نسبت ۵ عامل کشاورزی تقسیم شود . باین معنی که رعیت بعد از آنکه با نیروی کار خود و بوسیله عوامل کشاورزی محصولی حدود ۵۰۰ من گندم تولید

کرد برای هر عامل يك سهم بارباب پرداخت نماید نتیجه آنکه چون غالباً ۴ عامل از آن ارباب است ۴۰۰ من گندم سهم ارباب است و ۱۰۰ من باقیمانده که سهم عامل پنجم، یعنی عامل کار رعیت است سهمی است که نصیب رعیت میشود. البته گاهی ممکن است رعیت غیر از عامل کار یکی از عوامل مانند بندریا گاو آهن را هم داشته باشد در اینصورت ۲۰۰ من از محصول سهم رعیت و ۳۰۰ من سهم ارباب است.

باین ترتیب رابطه تولیدی که بمنظور تولید محصولات کشاورزی ونحوه تقسیم محصول بر پایه عوامل کشاورزی بوجود میاید مبتنی بر نظامی است که شالوده اش عوامل کشاورزی است. این رابطه تولیدی را که بر این نظام مبتنی است نظام ارباب - رعیتی یا فئودالیسم یا رابطه ارباب - رعیتی میگویند. باین ترتیب متوجه میشویم که تولید کشاورزی با نظام ارباب - رعیتی کاملاً با یکدیگر متفاوتند چنانکه ممکن است تولید کشاورزی با سیستم ارباب رعیتی انجام گیرد و ممکن است با سیستم سرمایه داری.

و همینطور امریکا و شوروی هر دو از قدرتهای بزرگ صنعتی جهانند و بوسیله ماشین های غول آسا و تکنیک پیشرفته کالاهای مشابه تولید میکنند لذا امریکا و شوروی از این لحاظ باهم تفاوتی ندارند آنچه امریکا را از شوروی جدا میکند سیستمهای اجتماعی آنهاست. امریکا دارای سیستم سرمایه داری است و شوروی سیستم سوسیالیستی!

بنابراین آنچه را مرحله تاریخی میگویند همین نظام های اجتماعی است چنانکه می گوئیم نظام فئودالیسم - بورژوازی - سوسیالیسم.

حالا کاملاً پی میبریم که آقای شریعتی چگونه بین نوع تولید و نظام اجتماعی فرق نمی گذارد و بالاطائلاتی که بنام (مراحل گوناگون تحولات تاریخی مرحله بدویت - مرحله ایلی و دامداری - مرحله کشاورزی - مرحله تمدن - فئودالیسم - بورژوازی و ...) بهم میافند مرتکب چه انحرافات و گمراهی هایی میگردد!

از طرفی چرت و پرت های آقای دکتر شریعتی بهمین جا تمام نمیشود.

۱ - حرفهای آقای شریعتی را بخصوص در این قسمت نمیشود بحساب نقطه نظرهای غیر علمی و اشتباه گذاشت باین علت مجبوریم اظهار نظرهای ایشان را که هیچگونه مبانی و اساسی ندارد و از بیسوادی و بی اطلاعی سرچشمه میگیرد با مفاهیمی مانند چرت و پرت و پلاگوئی که تا حدودی مبین واقعیت است باز گونماییم. از این بابت از خواننده محترم عذر میخواهیم.

ایشان از مراحل گوناگون تحولات تاریخی نام میبرد این بدان معنی است که هر مرحله تاریخی بمرحله بعدی تحول پیدا می کند و وقتی تحول را قبول کردیم معنیش اینست که وقتی مرحله ای بمرحله دیگر تحول پیدا کرد مرحله قبلی از بین میرود همچنانکه مثلاً با تحول فئودالیسم ب سرمایه داری در فرانسه وانگلیس و ... فئودالیسم محو شد و از بین رفت و سرمایه داری جای مرحله قبلی را که فئودالیسم باشد گرفت.

حالا بار دیگر از این نظر بمر احوال گوناگون تحولات تاریخی آقای دکتر دقت کنید (مرحله بدویت - مرحله ایلی و دامداری - مرحله کشاورزی - مرحله تمدن - فئودالیسم - بورژوازی و ...) همانطوریکه ملاحظه میفرمائید مرحله تمدن به فئودالیسم تحول پیدا می کند و فئودالیسم به بورژوازی.

اصولاً مرحله ای بنام « مرحله تمدن » وجود خارجی ندارد و چنین مرحله ای نه در جامعه ای پیدا می یافته و نه بمنز کسی جز آقای شریعتی میتواند خطور کند. تا آنجا که واقعیت های عینی جوامع مختلف نشان میدهد فئودالیسم به بورژوازی تحول یافته است همانطوریکه در فرانسه وانگلیس تحقق یافت و در بسیاری از کشورهای دیگر هم عملی گردیده است.

از این گذشته وقتی میگوئیم مرحله تمدن به مرحله فئودالیسم تحول و تبدیل میگردد معنی اش این است که با استقرار فئودالیسم مرحله تمدن محو و نابود میشود و بر این اساس در کشورهایی که فئودالیسم - بورژوازی و سوسیالیسم مستقر است دیگر تمدنی وجود ندارد زیرا که مرحله تمدن قبل از مرحله فئودالیسم است و چون مرحله تمدن باین مرحله تحول یافته عملاً مرحله قبلی که تمدن باشد از بین رفته است.

نتیجه آنکه تمدن قبل از فئودالیسم است و با تحول مرحله تمدن بفئودالیسم تمدن اجباراً از بین رفته است.

و امروز در تمامی کشورهایی که مراحل بعد از تمدن یعنی فئودالیسم - بورژوازی و سوسیالیسم مستقر است تمدنی نمیتواند وجود داشته باشد!

از طرفی آقای شریعتی در مراحل تاریخی خویش « مرحله بردگی » را که مرحله مهمی از تاریخ زندگی بشر است در بست از قلم انداخته اند و اینطور که معلوم است ایشان با همه مطالعات عمیقی که در تاریخ دارند بچنین مرحله ای برخورد نکرده اند.

چون قبلاً درباره سیستم بردگی مطالبی آمده گفتگوی بیشتری در این باره لزومی ندارد ولی واقعاً جای تأسف است که آقای شریعتی با آنهمه مطالعات

همه جانبه و عمیقی که درباره تاریخ مصر - کلمده - آشور - بابل - ایران - روم یونان - اروپا و تاریخ اسلام دارند چگونه بر روی بخش مهم و طولی از تاریخ زندگی بشر خط قرمز کشیده‌اند و در مراحل تحولات تاریخی مرحله بردگی را کاملاً از تاریخ بشر حذف کرده‌اند .

این مبحث و بطور کلی تحلیل و بررسی عقاید آقای شریعتی را با تقسیم بندی ایشان که ادامه بحث ترس - جهل - نفع است تمام میکنیم .

آقای شریعتی میگوید (ترس و طمع این دو عامل است که بشریت را به سه دسته تقسیم میکنند اول گروهی که دست به تجاوز و جنایت میزنند (برای طمع) دوم اقلیتی که از ترس یا از طمع ابزار و آلت فعل این گروه میشوند سوم اکثریتی که مورد تجاوز واقع میگردند و این هر سه « تیمپ » از نظر انسانی ساقطند و شایستگی کمال و ارتقاء بمراحل عالی انسانی و معنوی را فاقد .)

خوب توجه بفرمائید بشریت را به سه دسته تقسیم میکند گروه اول متجاوز و جانی است گروه دوم آلت فعل است گروه سوم هم مورد تجاوز قرار میگیرد و هر سه گروه یعنی تمامی بشریت از نظر انسانی ساقطند و شایستگی کمال و ارتقاء بمراحل عالی انسانی و معنوی را فاقد .

طبق این تقسیم بندی خود آقای شریعتی هم در یکی از این سه گروه قرار میگیرد و چه خوب بود که خودشان گروهشان را معلوم میکردند ولی بنظر من بهتر است که خودشان را استثنا کنند تا در عالم بشریت برای نمونه هم که شده یکنفر انسان و شایسته کمال داشته باشیم .

پایان